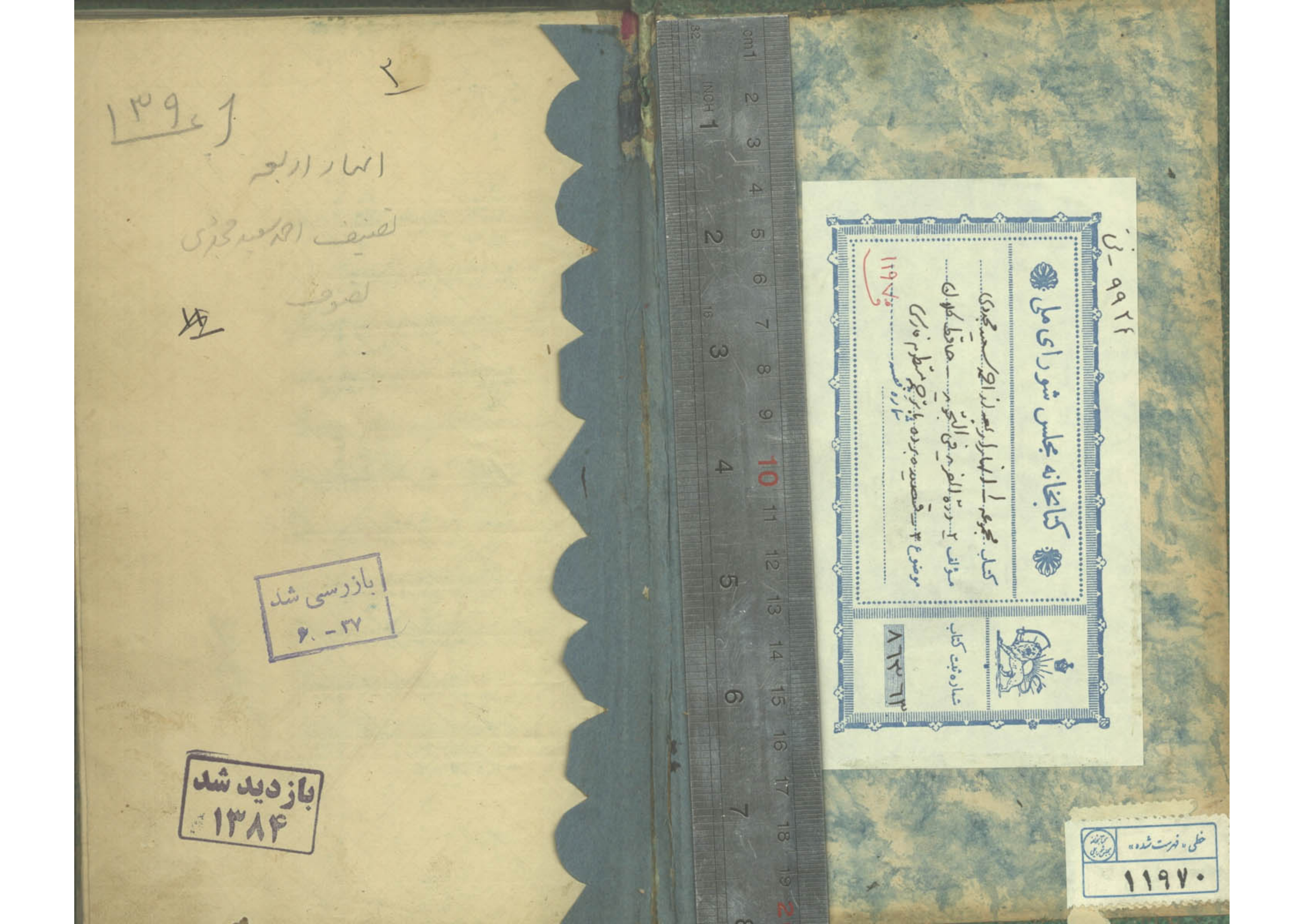
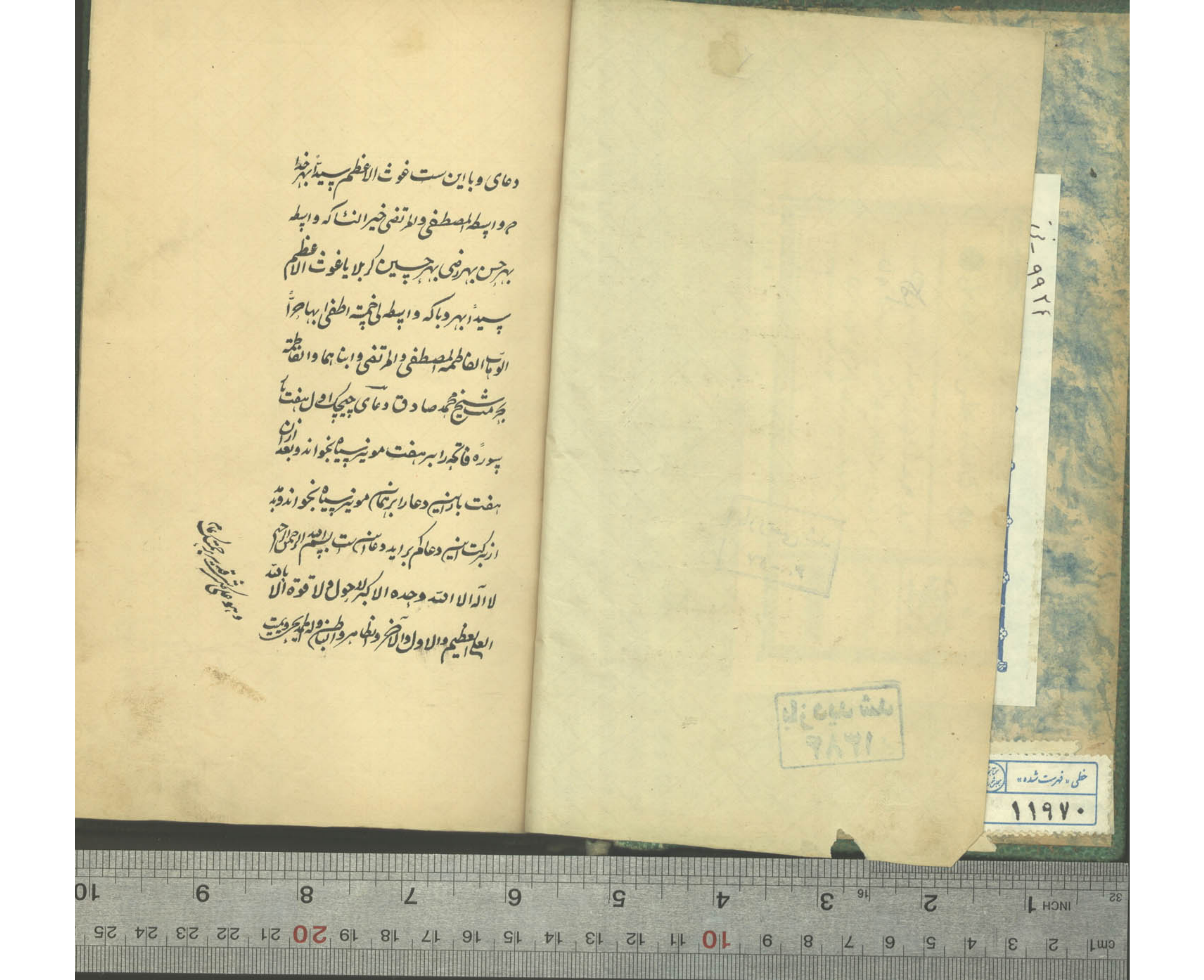
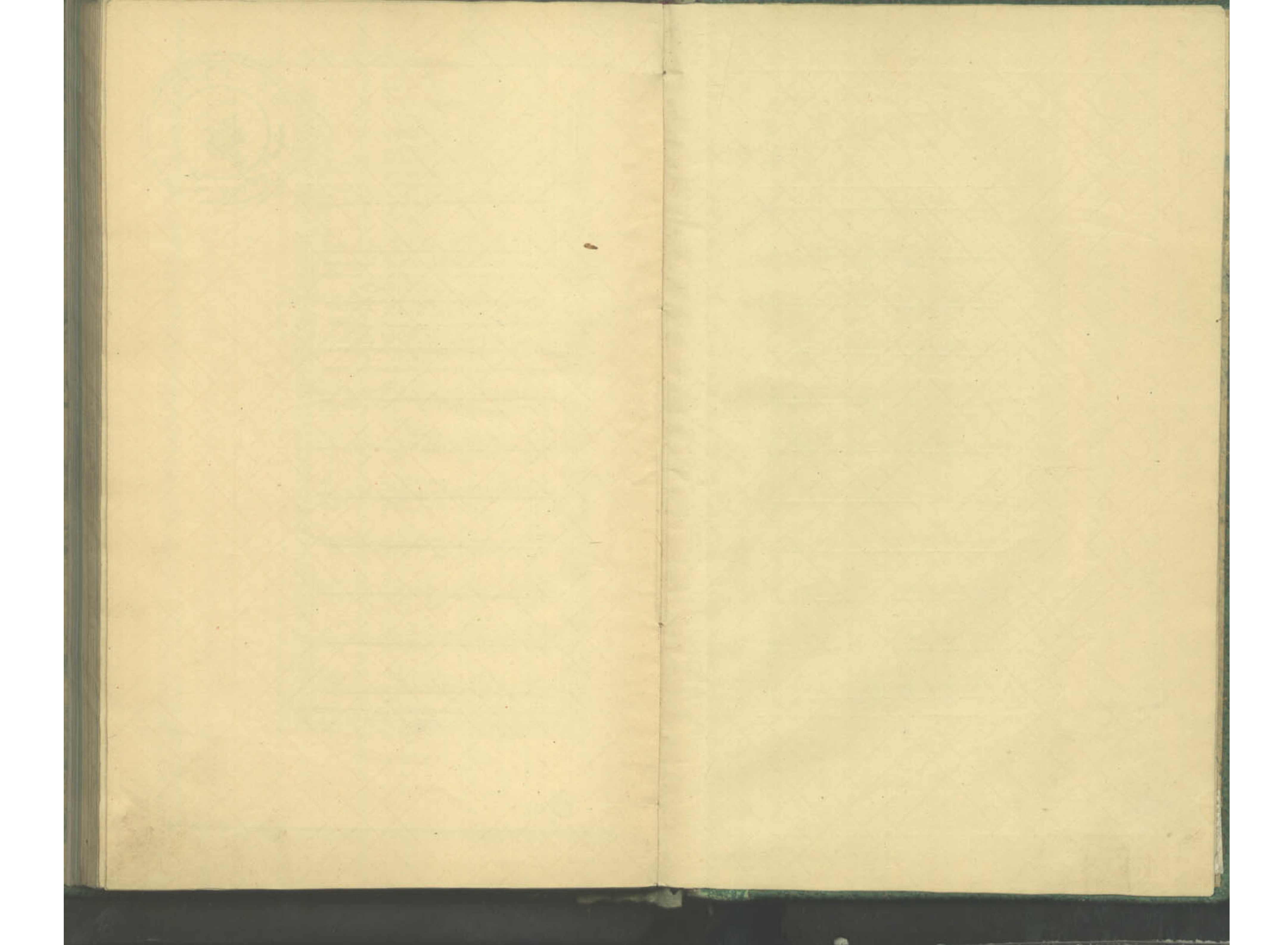


انهار اربعه
تصنیف احمد سعید مجددی
تصوف
بازرسی شد
۶۰-۳۷
بازدید شد
۱۳۸۴
کتابخانه مجلس شورای ملی
شماره ثبت کتاب
خطی «فهرست شده»
۱۱۹۷۰



دعای وبا این است غوث الاعظم سید ابهر خط
مر واسطه المصطفی والمرتضی خیر الناس که واسطه
بهر حسن بهر رضی بهر حسین کربلا یا غوث الاعظم
سید ابهر وبا که واسطه لی خمسة اطفی بها حر الآ
الوبا الحاطمه المصطفی والمرتضی وابناهما والفاطمه
بحرمت شیخ محمد صادق دعای چیچک اول هفت بار
سوره فاتحه را بر هفت موی سیاه بخوانند و بعد از آن
هفت بار این دعا را بر همان موی سیاه بخوانند و بعد
از برکت این دعا کم براید دعا این است بسم الله الرحمن الرحیم
لا اله الا الله وحده الاکبر لا حول و لا قوة الا بالله
العلی العظیم والاول والآخر والظاهر والباطن وله الحمد یحیی ویمیت





بسم الله الرحمن الرحیم

حمد بیحد مر خدای بیهمتا لا اجل جلاله وعم نواله
و صلواة بعید نثار روح پرفتوح سرور
انبیا صاحب قاب قوسین او ادنا شمس
الضحی بدر الدجی سراج بلاد الله خیر عباد الله
محمد رسول الله صلی الله علیه و علی آله و اصحابه
و از واجب الف الف صلواة و سلام و تحیات
زاکیات اما بعد بنده لاشی به نام کننده در

ویشان

ویشان احمد سعید مجددی نسبا و طریقه کان
الله عوضا عن کل شی واضح می نماید که حاجی
الحرمین الشریفین مقبول رب المشرقین و
المغربین حاجی علاء الدین احمد باعث گر
دیدند که مراقبات و اشغال که در خاندان
قیوم ربانی مجدد الف ثانی امامنا و قبلتنا
حضرت شیخ احمد فاروقی سرهندی رضی الله
عنه معمول اند برای من بنویسم با وجود
عدم لیاقت از آن جانب چاره ندیدم و
از کلام اکابر التفات نموده اذکار و اشغال
سلاسل اربعه مشهوره را ارقام نموده لهذا این

رساله را بانهار اربعه مسمّی ساختم ومن الله
التوفیق و ربّنا بالعلی اربعه انهار **نهر اوّل**
در بیان اشغال و اذکار و مراقبات طریقه
شریفه مجددیه قدس الله تعالی اسرارها
الیها بدانکه نزد حضرت قیوم ربّانی مجدد
الف ثانی رضی الله تعالی عنه انسان مرکب
ده لطیفه ست پنج از عالم امر و پنج از عالم
خلق لطایف عالم امر قلب و روح
و سر و خفی و اخفی که اصول آنها فوق عرش
مجید اند و بلا مکانیت تعلق دارند
حق تعالی بقدرت کامله خویش این جواهر مجرده

مجرده را در چند محل در جسم انسان
مودع ساخته و بسبب علایق حظوظ نفسانی
اینها اصول خود را فراموش نموده اند
تا آنکه بتوجه شیخ کامل مکمل از اصول خود آگاه
و خبردار میشوند و میلی باصول خود پیدا
نمیکنند و جذبات الهیه درینها هویدا
میگردد حتی یصل الی الاصل ثم الی اصل ثم
و ثم حتی ینتهی الی ذات البحت المعرات
عن الصفات والشیونات فیحصل الفنا
الاتم والبقاء الاکمل و **لطایف** عالم خلق
لطیفه نفس اربعه عناصر اند اصل هر لطیفه

بینهما

عالم خلق از لطایف عالم امرست اصل
نفس اصل قلبست و اصل باد اصل روحست
واصل آب سرست و اصل نار اصل
خفیست و اصل خاک اصل اخفیست و هر
لطیفه ازین لطایف را نور دیگرست
نور قلب از دست و نور روح سرخ
و نور سر سفید و نور خفی سیاه و نور اخفا
سبز و نور نفس بعد از تزکیه نور بیکیف
و هر لطیفه زیر قدم نبی از انبیای اولو العزم
واقع شده ست چنانچه قلب زیر
قدم حضرت آدم علیه السلام و روح زیر

قدم حضرت نوح و حضرت ابراهیم علیه السلام
و سر زیر قدم حضرت موسی علیه السلام
و خفی زیر قدم حضرت عیسی علیه السلام و اخفی
زیر قدم خاتم النبیین محمد مصطفی صلی
الله علیه و علی آله و اصحابه و سلم ست
مشایخ کرام رحمة الله علیه اول تهذیب لطایف
عالم امر مقرر نموده اند و برای آن سه
طریق وضع فرموده اند طریق اول ذکر
ست اسم ذات باشد یا نفی اثبات اسم
ذات باین روش که زبان بکام چسپانیده
و دل را از خواطر و حدیث نفس خالی ساخته

وصورت بزرگیکه از و تلقین ذکر یافته باد
تمام رو بروی دل خود بدارد و بزبان
دل که محل آن زیر پستان چپ بفاصلهٔ دو
انگشت ست اسم مبارک الله بگوید و مفهوم
آن که ذاتیست موصوف بصفات کامله و
منزه از صفات ناقصه که بر آن ایمان آورده
در لحاظ دارد و در تمام اوقات برین فکر
مواظبت نماید تا دل بذکر جاری شود پس
ازان لطیفه روح که محل آن زیر پستان
راست باز از لطیفه سر که محل آن زیر پستان
چپ مایل بوسط سینه ست ذکر کند باز از لطیفه

بتمامت

خفی

خفی که محل آن برابر پستان راست بفرق
دو انگشت مایل بوسط سینه ست باز از
لطیفهٔ اخفی که محل آن وسط سینه ست
ذکر نماید تا آنکه لطایف خمسه جاری بذکر شود
باز از لطیفه نفس که محل آن پیشانیست
باز از لطیفه قالبیت تا ازین هر دو ذکر
هویدا گردد و این را سلطان الاذکار
می نامند بدانکه هر لطیفه عالم امر را اصلیست
فوق العرش تا باصل خود نرسید فنای
او حاصل نمیشود چنانچه اصل قلب تجلی افعال
الهی ست و اصل روح صفات ثبوتیه و اصل

بر شیونات ذاتیه و اصل خفی صفات سلبیه
و اصل اخفی شان جامع پس بلحاظ این اصول
نیز مراقبات میکنند باین طریق که قلب خود
در مقابل قلب مبارک آنحضرت صلی الله
علیه و آله و سلم داشته بجناب الهی عرض
نماید که الهی فیض تجلی افعالی که از قلب
مبارک حبیب صلی الله علیه و آله و سلم
بقلب آدم علیه السلام رسیده است در
قلب من برسان پس فنای قلب در
تجلی فعلی خواهد شد درین وقت افعال
و اقوال تمام مخلوقات از نظر سالک مختفی

میشوند بجز فعل یکفاعل حقیقی هیچ در نظر
نظرش نمی آید ولایت قلب را ولایت
حضرت آدم میفرمایند و سالک که ازین و
لایت واصل میشود او را آدم المشرب
میگویند همچنین لطیفه روح که خود را
مقابل روح منور حضرت صلی الله علیه و آله
و سلم ساخته عرض می نماید که الهی فیض تجلیات
صفات ثبوتیه که از روح مبارک حبیب خدا
صلی الله علیه و سلم بروح حضرت ابراهیم
رسیده است و در روح من برسان
شخصیکه ازین لطیفه واصل میشود او را ابراهیم

المشرب می نامند این وقت سالک صفات
خود را از خود و از جمیع ممکنات مسلوب
ساخته بحضرت حق سبحانه و تعالی منسوب
خواهد دید هکذا لطیفه سر سر خود را مقابل
سر شریف آنحضرت صلی الله علیه وسلم
نموده عرض نماید که الهی فیض شیونات
ذاتیه که از سر مبارک حضرت سید البشر
علیه الصلوة والسلام در سر حضرت موسی
علیه السلام رسیده ست در سر من برسان
آنرا موسوی المشرب میگویند این وقت
سالک ذات خود را در ذات حضرت حق

سبحانه

سبحانه مستهلک می باید بعد از ان لطیفه
خفی را محاذی خفی رسول کریم صلی الله علیه
وسلم ساخته عرض نماید که الهی صفات
سلبیه که از خفی آنحضرت صلی الله علیه وسلم
بخفی حضرت عیسی علیه السلام رسیده ست
در خفی من برسان سالک درین راه برسد
نامش عیسوی المشرب ست تفرید و تجرید
حق سبحانه از جمیع عالم درین مقام مشهود
سالک میشود بس لطیفه اخفی خود را مقابل
اخفی سید انور صلی الله علیه وسلم داشته
بجناب الهی عرض نماید که الهی فیض شان جامع

در اخفی حبیب خود رسانیده در اخفی من
برسان سالکیکه درین راه واصل میشود
بمقصود خود بمحمدی المشرب ملقب
میگردد و تخلق باخلاق الله درین مرتبه
نصیب سالک میشود مصراع تا باز گرا خواهد
میلش بکه باشد ⁖ وطریق ذکر نفی و اثبات
اینست که اول نفس خود را زیر ناف
بند کند و بزبان خیال کلمهٔ لا را از ناف
تا بدماغ رساند و لفظ اله را بر کتف راست
فرود آرد و لفظ الا الله را بر دل زند
بوجهیکه اثر ذکر بلطایف دیگر برسد و لفظ

محمد رسول الله را در وقت نفس بخیال
گوید در ذکر لحاظ معنیکه نیست هیچ مقصودی
بجز ذات پاک و در وقت نفی نفی هستی خود
و جمیع موجودات نماید و در وقت اثبات
اثبات ذات حضرت ملحوظ دارد و نیز از
شروطست در هر ذکر بعد از چند بار بار
بر زبان خیال و بکمال خاکساری و نیازمندی
مناجات و التجا نماید که خداوندا مقصود
من توی و رضای تو محبت و معرفت
خود برمن بده و روزی کن وصول تام بجانب
خویش و توجه قلب بذات الهی داشتن

ضرورست که حصول نسبت حضور بدون
این دو چیز محال ست و این توجه را وقوف
قلبی گویند و باید که دل را از خواطر نگاه دارد
تا خاطر غلبه نکند و این را نگاه داشت گو
یند حبس نفس در ذکر مفید ست حرار قلب
و شوق و ذوق و رقت و نفی خاطر و محبت
از فواید حبس نفس ست و میتواند که موجب
حصول کشف باشد و در ذکر نفی و اثبات
رعایت عدد طاق معمول ست لهذا این را
وقوف عددی گویند و این ذکر مأثور
از حضرت خضر ست که بحضرت خواجه عبد الخا

لق عجدوانی رضی الله تعالی عنه تعلیم
فرموده اند بعضی اگر در یکدم تا بیست یکبار
رسانند و فایده بران مترتب نشده عملش
باطل ست از سر گیرد و شروط را نیک
نگه دارد و طریق دوم مراقبه ست و آن
نگهبانی دل از خاطر و نگرانی فیض الهی ست
بدون ذکر و بدون رابطه مرشد باید که در
جمیع اوقات بسیار و نشستنی تمام
متوجه ذات الهی باشد با توجه الا الله بجمعیت
خاطر ملکه گردد و این حضور گویند و مقصود
از ذکر همین ست و طریق سیوم استفاده ست

از صحبت شیخ کامل مکمل که همین توجه و اخلاص
او دل از غفلت پاک کرده و بجاذبه محبت
او انوار مشاهده الهی در دل او درخشیدن
گیرد در حضورش رعایت ادب و رضا و خاطر
و در غیبت نگاهداشت تصور او فیض ح
شود فرموده اند که اینطریقه موصل‌تر و آسان
تر است و این ذکر را ذکر رابطه گویند و چون
حضور و جمعیت دل حاصل شود و خطره تا
چهار گهری خطور نکند علامت تمامی دایره
امکانست که دایره اولیست گفته اند و بعضی
دیدن انوار را علامت قطع مذکوره گفته اند

نیمه

نیمه دایره امکان از زمین تا بعرش
و نیمه دیگر بالای عرش و عالم خلق زیر
عرش است و بعد ازان مراقبه معیت
مفهوم آیه شریفه و هو معکم اینما کنتم معیت
حقتعالی همراه خود و هر ذره از ذرات ممکنات
در لحاظ داشته مشغول باشد و درین مقام
ذکر تهلیل لسانی با توجه قلبی و توجه بجوع پیچ
بالحاظ معنی بسیار فایده دارد و این مراقبه
در ولایت صغرا که ولایت اولیاست [مسکینه]
مورد فیض درینجا لطیفه قلبست و این را
دایره ظلال اسما و صفات و دایره ولایت صغری

نیز گویند و در اینجا سیر در تجلیات افعالیه
الٰهیه میشود و توحید وجودی و ذوق
و شوق و آه و ناله و استغراق و بیخودی
و دوام حضور و نسیان ماسوا که عبارت از
فنای قلب است و در اینجا حاصل میشود چون
توجه احاطهٔ شش جهت نماید و جهت
فوق بر طرف کرده و تزکیهٔ نفس که محل آن
وسط پیشانی است میفرمایند و شروع
سیر در ولایت کبری که ولایت انبیاست
میکرده و این ولایت متضمن بر سه
دایره و یک قوس است در دایرهٔ

اولی مراقبهٔ اقربیت مفهوم آیهٔ شریفه
نحن اقرب الیه من حبل الورید یعنی که فیض می
آید از ذاتیکه نزدیکتر است بسوی من از
رگ جان من و منشأ دایرهٔ اولی ولایت
کبری است بر لطیفهٔ نفس و لطایف خمسه
می نماید در اینجا نیز ذکر تهلیل بر زبان خیال با شرایط
آن ترقی می بخشد و حضور و نگرانی و عروج
و نزول و جذبات مانند قلب در اینجا نیز
نقد وقت بلکه انجذاب تدریجا تمام بدن را
میشود کیفیات و حالات اینجا نسبت لطیفه
قلب بیرنگ است اما بعد قوه گرفتن نسبت لطیفه

قوس

دایرهٔ ثالث

دایرهٔ ثانی

دایرهٔ اولی

قلب

نفس حالات را فراموش کرده و در
دایره ثانیه مراقبهٔ محبت مفهوم آیهٔ شریفه
یحبهم ویحبونه یعنی فیض می آید از ذاتیکه مرا دوست
میدارد و من اورا دوست میدارم و منشا
دایرهٔ ثانیه ولایت کبری ست که اصل دایره
اولی ست و مورد فیض درین دایره
لطیفهٔ نفس ست فقط و در دایرهٔ ثالث
نیز همین مراقبه باین لحاظ که فیض می آید از
ذاتیکه مرا دوست میدارد و من اورا
دوست میدارم و منشا دیرهٔ ثالث که
اصل دایرهٔ ثانیه ولایت کبری ست میکنند و

و همچنین در قوس یعنی فیض می آید از ذاتیکه
مرا دوست میدارد و من اورا دوست
میدارم و آن ذات منشا دایرهٔ قوس که
اصل دایرهٔ ثالث ولایت کبری ست این
اصول سه گانه عبارات اند در حضرت ذاتیکه
مبادی صفات و شیونات شده اند بیت
هر زمانه روی جانان زانقاب دیگرست ❊ هر
حجابیرا که بگذشتی حجاب دیگرست ❊ شرح
صدر و مقام صبر و دوام شکر و رضا که چون
چرا بر حکم قضا برخیزد و در قبول تکلیفات
شرعیه احتیاج دلیل نماند و استدلال بدیهی گردد

واطمنان از شورشهای مقام جذبه ووثوق
یقین بمواعد الهی واستهلاک واضمحلال
چنانکه برف پا در آفتاب میگذارد و توحید
شهودی وانتفا وانا که وجود و توابع
وجود را باو سبحانه منسوب دانند ودر طریق
اما بر خود مسامحه نتوانند کرد و متهم داشتن
نیات و دید قصور که بغیر شر و منفعت در خود
نه بینند وتهذیب اخلاق سالک وتزکیه
از رذایل حرص وبخل وحسد وحقد وکبر وحب
جاه وغیره درینمقام بلند دست میدهد بعد
از تمام شدن ولایت کبری و سیر اسم الظاهر سیر

وسلوک در اسم الباطن و ولایت علیا که
ولایت ملائکه کرام علیه الصلوة والسلام است
در پیش می آید درین ولایت کار بعناصر
ثلثه سوای عنصر خاک می افتد در اینجا مراقبه
ذاتیکه مسمی باسم الباطن ست ومنشأ
ولایت علیاست میکنند ذکر تهلیل وصلوة
نافله در اینجا ترقی می بخشد و توجه وحضور
وعروج ونزول عناصر ثلثه را بهم میرسد
و وسعت عجب در باطن پیدا میشود
ومناسبتی بملأ الاعلی حاصل میگردد ومستوات که
ملائکه کرام ظاهر شدن گیرد و اسرار دیگر لایق

سر واخفاست مدرک کرد و بعد حصول
سیر اسم هو الظاهر و اسم هو الباطن وباز
برای سیر نبوی مقصود بحثست حاصل
میشود یعنی تمام شدن ولایت علیا اگر
فضل الهی شامل حال بنده میشود سیر
کمالات نبوة واقع میشود و آن عبارت
از دوام تجلی ذاتیه بحت پرده اسما وصفات
اینجا مراقبه ذات بحت که منشا کمالات
نبوت میکنند و مورد فیض لطیفه عنصر
خاکست فقط درینمقام شرف که بسا فقط
یکتفط بهتر از جمیع مقامات ولایت حضور

بیجهت

بیجهت حاصل میشود ونگرانی وطلب
بیتابانه شوق زاین میگردد و برو یقین
دست میدهد و نسبت حال و مقام و معرفت
ازینجا کوتاه لاتدرک الابصار بر صدق
حال گواه درینجا کواه یافت و او را
علامات نارسائیست بکلی رت و وجدان
نسبت باطن و وصل عریان حاصل میشود
وصولست حصول نیست نظم اتصال بتکیف
بتعیّاسر هست رب الناس را با جان
ناس صفا و قت حقیقت اطمینان
واتباع هو الماجابه المصطفی صلی الله علیه وآله وسلم وکل

وبیعت نسبت باطن و باکیفی و یابس و حرمان
دست میدهد معارف وحقایق اینجا پر اربع
ست واین مقام انبیاست و تابعان برا تبعیت
و وراثت حاصل میشود و توحید وجودی
وشهودی از معارف ولایت بوده
در راه میماند بعد ازان مراقبه ذات بحت
م منشا کمالات رسالت ست میکنند
و مورد فیض ازینجا تا آخر هیته وحدانی
سالک ست ترک بعد تقریرست و تکمیل ست
لطایف عشره حاصل شده عروج و نزول
وانجذاب نصیب تمام بدن ست و تلاوت قرآن

مجید و نماز بطول قنوت در کمالات ثلثه و حقایق
سبعه وجز آن که من بعد بیشتر میآید
ترقی می بخشد و همین نیز نکتها و لطایف نهادر پیش
می آید که این مقامات بلند درجات امواج بحر
نامتناهی ذات بحت الهیت جل جلاله
وعم نواله بعد ازان مراقبه ذات بحت که
منشا کمالات اولوالعزم ست میکنند هم
بعد مراقبه حقیقت کعبه ربانی که از ظهور
سیر او قات عظمت و کبریائی ذات الهیت
بانیطرق که میکنند که فیض مر آید از ذات
بحت که مسجود جمیع ممکنات و منشا حقیقت کعبه ست

عبارت

درینجا عظمت و کبریای حضرت حق سبحانه
و تعالی مشهود میشود و هیبتی در باطن سالک
غلبه میکند و چون فنا و بقا باین مرتبه مقدسه
حاصل میشود سالک خود را متصف باین
شان می یابد و توجه ممکنات بجانب خویش
میداند بعد ازان مراقبهٔ حقیقت قرآن
مجید باین روش میکنند که فیض می آید
از مبدأ وسعت بیچون حضرت ذات که
منشأ حقیقت قرآن مجید ست
یا باطن کلام الله درینمقام ظاهر میگردد
و هر حرفی را از حروف کلام مجید دریائی

می یابد که

می یابد که موصل کعبهٔ مقصود ست و در
وقت قرأة قرآن مجید لسان قاری
حکم شجرهٔ موسی پیدا میکند و برای قرآن
تمام قالب زبان میگردد و علامت
انکشاف انوار قرآن مجید غالباً
ثقلی ست بر باطن عارف گویا کریمهٔ انا سنلقی
علیک قولا ثقیلا ایمای باین معرفت
دارد فوق این مرتبه مقدسه مرتبه ایست که
بس عالیه حقیقت صلوة ست درینجا
مراقبه باین لحاظ معمول ست که فیض می
آید از کمال وسعت بیچون حضرت ذات که

منشأ حقیقت صلوة ست برهیئة وحدانی
سالک از وسعت و علو آن مرتبه و آن مقام
چه لب کشاید که حقیقت قرآن مجید نیز
خبر داده ست وحقیقت کعبه جز دیگرست
سالکیکه ازین حقیقت مقدسه بهره می یابد
در وقت ادای صلوة ازین دار
فانی بر می آید و در دار آخری داخل
میشود و مضمون حدیث شریف ان تعبد الله
کانک تراه درین مقام بوجه کمال رونماید
و باین حالت شریفه حضرت سید الانام
علیه الصلوة والسلام اشارت فرموده حیث قال

الصلوة معراج المؤمنین وایضا قال علیه
الصلوة والسلام اقرب ما یکون العبد من
الرب فی الصلوة اگر نماز کردن نمیفرمود نقاب
از چهره معشوق که میکشود و طالب را بمطلوب که
دلالت می نمود نماز ست لذت بخش غمگساران
نماز ست راحت ده بیماران ارحنی یا بلال رمزیست
ازین ماجرا و قرة عینی فی الصلوة اشارتیست
باین تمنا از عدم آگاهی حقیقت نماز ست که
خم خفیر ازین طایفه تسکین اضطراب خود را در
پرده های نغمه مطالعه نمایند و مطلوب خود را
از سماع و نغمه و وجد و تواجد جستند لاجرم

رقص ورقاصی را در بدن خود گرفته اگر شمهٔ
از حقیقت کمالات صلوتیه برایشان منکشف
شدی هرگز دم از سماع و نغمه نزدندی
و با وجد و تواجد نکردندی مصراع چون
ندیدند حقیقت ره افسانه زدند ؛ فوق
مرتبهٔ حقیقت صلوٰة معبودیه صرفست که
اصل کل و ملاذ همه است دران موطن وسعت
نیز کوتاهی می نماید و امتیاز هم در راه میماند
و سیر قدمی تمام میشود لیکن الحمد لله که
نظر را از آنجا منع نفرموده اند مصراع بلا
بودی اگر اینهم نبودی ؛ در اینجا مراقبهٔ آیکه

معبود صرفست میسنند گنجایش دارد که
در امر قف یا محمد اشارت باین کوتا
هی قدم بوده باشد پیاکن باشر الحمد و قدم
پیشتر منه که فوق مرتبهٔ حقیقت صلوٰة
که از مرتبهٔ وجوب صادرست و مرتبهٔ
تجرّد و تنزّه حضرت حق سبحانه و تعالی
و تقدیس قدم را آنجا جولانگاه نیست
و گنجایش حقیقت کلمهٔ طیبه لا اله الا الله
در اینمقام ثابت میشود و نفی عبادة آلهیه
غیر مستحقه اینجا صورت می بندد و اثبات
معبود حقیقی که جز او مستحق عبادت نیست

درینمقام حاصل میشود کمال امتیاز درمیان
عابدیت و معبودیت اینجا ظاهر میگردد
و عابد از معبود کما ینبغی جدا میشود و معلوم
میگردد که مغز کلمهٔ طیبه لا اله الا الله نسبت
بحال منتهیان لا معبود الا الله است
چنانچه بنسبت مبتدیان لا موجود و بحال
متوسطان لا مقصود الا الله است
ترقی درین مرتبهٔ مقدسه در نظر وحدت
بصر موقوف بعبادت صلوٰة است که کار
منتهیان است باید دانست بسیر حقایق الٰهیه
تا اینجا تمام میشود ترقی درین حقایق موقوف

بتفصیل است اکنون شروع بسیر
بیان حقایق انبیا علیه الصلوٰة والسلام
نموده میشود ترقی درین حقایق منوط
بر محبت بسید الابرار صلی الله علیه وآله
وسلم بدانید که چنانچه حضرت حق سبحانه
وتعالی ذات خود را دوست میدارد
همین صفات و افعال خود را نیز دوست
میدارد هر کدام ازین افراد محبت
دو اعتبار دارد محبت و محبوبیت ظهور
کمالات محبوبیهٔ ذاتیه در حضرت کلیم علی
نبینا و علیه الصلوٰة والسلام و ظهور کمالات صفاتی

ومحبوبیهٔ اسمائه در حضرت خلیل و دیگر انبیا
متحققست پس اول شروع در سیر سالک
در حقیقت ابراهیمی که مقام خلت کنایه از نسبت
میشود و درینجا مراقبهٔ ذاتیکه منشأ حقیقت
ابراهیمیت میکنند اینمقام بس شگرف
و کثیر البرکات است انبیا درینمقام تابعند
حضرت خلیل را و حبیب الرحمن علیه الصلوة
والسلام بامر اتبع ملة ابراهیم حنیفا مأمورست
لهذا صلوة و برکات مطلوبهٔ خود را تشبیه
میفرماید بصلوات ابراهیم علیه الصلوة والسلام
حیث علم امته اللهم صل علی سیدنا محمد و علی آل

سیدنا محمد کما صلیت علی سیدنا ابراهیم
وعلی آل سیدنا ابراهیم انک حمید مجید اللهم
بارک علی سیدنا محمد و علی آل سیدنا محمد
کما بارکت علی سیدنا ابراهیم و علی آل سیدنا
ابراهیم انک حمید مجید درینجا در باب خیر
و برکت اینمقام و همین درود شریف
بکثرت خواندن درین مقام ترقی می بخشد
و انس خاص و خلوت باختصاص سالک را
با حضرت حق سبحانه و تعالی و بالعکس درینجا
دست میدهد و محبوبیت صفاتیکه عبارت
از محبوبیت خط و خالست و قد و عارض است

جلوه گر میشود و بعد تمامی سیر پالک
درحقیقت موسوی که کنایت از محبت
صرفست واقع میشود دراینجا مراقبهٔ
ذاتیکه محب خودست و منشا حقیقت
موسویست میکنند درینمقام کیفیت
عجیب بقوة تمام ظهور میکند و محبت
ذات مر ذات خویشرا جلوه گر میشود
و با وجود ظهور محبت ذاتا شان استغنا
و بی نیازی نیز آشکار میگردد و همین سیر
دربعضی مواقع کلمات گستاخانه از حضرت
کلیم علیه الصلوة والسلام سر بر زده کما قال ان هی الا فتنتک

حکایة عن قوله علیه الصلوة والسلام ان هی الا
فتنتک درینمقام درود اللهم صل علی سیدنا
محمد و علی آله و اصحابه و علی جمیع الا
نبیاء و المرسلین خصوصا علی کلیمک
موسی ترقی میخشد فوق این مقام مرتبهٔ
حقیقت الحقایق که عبارت از حقیقت
محمدیت صلی الله علیه و آله و اصحابه و سلم
دراینجا مراقبهٔ ذاتیکه محب خود و محبوب
خودست و منشا حقیقت محمدیت
علیه الصلوة والسلام میکنند گویا دو میم اسم
مبارک محمد برین محبت و محبوبیة اشارت

میفرماید درین مرتبه مقدسه فنا و بقا بطرز
خاص رو مینماید و اتحاد خاص با آن سرور
دین و دنیا میسر میشود و معنی رفع توسط
که اکابر اولیا بآن قایل شده اند اینجا معلوم
میگردد تابع بمتبوع بر نهج مشابهت پیدا
میکند که گویا اسم تبعیت از میان برخیزد
و چنان متوهم میشود که تابع هر رنگ متبوع
هرچه میگردد از اصل میگردد گویا هردو
از یک چشمه آب میخورند و هردو هم آغوش یک
کنارند و هردو از یک بسترند و هردو
رنگ شیر و شکر اند با این همه محبت خاص باید

المرسلین

المرسلین صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین پیدا
میشود که معنی قول امام الطریقه حضرت مجدد
الف ثانی محبوب سبحانی رضی الله عنه هویدا میگردد
آنجا که فرموده اند که خدای عز و جل را برای آن
دوست میدارم که رب محمد است صلی الله علیه
و سلم درین مقام در جمیع امور و حرکات
و سکنات دینی و دنیوی اتباع محبوب
رب العالمین سید الانبیا والمرسلین صلی
الله علیه و آله و سلم کمال مرغوب میشود و کثرت
درود و ترقی می بخشد بدانکه حقیقت محمدی
علیه الصلوة والسلام که ظهور اول است حقیقت الحقایق

بآن معنی که حقایق دیگر چه حقایق انبیا کرام
وچه حقایق ملائکه عظام علیه وعلیهم الصلوة
والسلام که ظل اند مرا او را بعد حقیقت محمدی
وصول در حقیقت احمدی در اینجا مراقبهٔ
ذاتیکه محبوب خود ست ومنشا حقیقت
احمدیت میکنند و درین مقام علو نسبت
باشعشعان انوار ظهور میفرماید وکیفیت
عجیب وغریب روی میدهد که از تحریر وتقریر
بیرونست انکشاف محبوبیت ذاتیه درین
مقام عالی میشود که عبارت از ظهور وداد
محبوبیت بنظر ذات قطع نظر از صفات جمیله

او که خط وخال وغیره می باشد چنانچه در خلوت
در بیان محبوبیت صفاتیه گذشت ودر ذات
محبوب چیزی می باشد که موجب تعشق محب
میگردد وامریست ذوقی تا ذوق نچشند
در نیابد که خوش گفته ست **بیت** آن دارد
آن نگار که آنست هرچه هست ؛ آن را طلب
کنند حریفان که آن کجاست **بیت** شاهد آن
نیست که موی ومیانی دارد ؛ بندهٔ طلعت
آن باش که آنی دارد ؛ ودر اینجا درود اللهم
صلی علی سیدنا محمد وعلی آل سیدنا محمد وصحب
سیدنا محمد افضل صلواتک عدد معلوماتک

و بارک و سلم کذلک ترقی می بخشند اکنون بجهت
ایضاح مقام سطری چند از مکتوبات قدسی آیات
حضرت قیوم ربانی مجدد الف ثانی رضی الله
عنه و افاض علینا من برکاته و کمالاته ایراد
می نماید قال رضی الله عنه حضرت پیغمبر ما صلی الله
علیه و سلم مسمی بدو اسم است و هر دو اسم
مبارک او در قرآن مجید مسطور است فرموده‌اند
محمد صلی الله علیه و سلم و نیز فرموده‌اند در حکایت
بشارت روح الله اسمه احمد و هر کدام این دو
اسم مبارک را ولایت علیحده است
ولایت حضرت محمدی هرچند ناشی از مقام

تمامتر

محبوبیت

محبوبیت اوست علیه الصلوة والسلام اما
آنجا محبوبیت صرفه نیست مزاجی از نشاء
محبت نیز دارد اگرچه آن مزج او را بالا
صالت نباشد اما منبع مقام محبوبیت صرفست
و ولایت احمدی ناشی از محبوبیت صرفه است که
شائبه محبت ندارد و این ولایت از ولایت
سابق پیشتر قدم و بیک مرحله بمطلوب نز
دیکتر است و بمحب مرغوبتر چه محبوبیت هرچند
در محبوبیت تمام تر بود استغنا و بی نیازی
او کاملتر باشد در نظر محب زیباتر در آید
و رعنا تر نماید و بیشتر محب را بخود منجذب سازد

وشیفته و واله ترگرداند بیت نه تنها افهم
زیبائی اوست: بلای من ز بی پروایی اوست
مرا او را بلا افراط عشق ست که مطلوب عاشق
سبحانه و تعالی احمد عجب اسمی ست اینکه
مرکب از کلمه مقدسه احد ست و از حلقه
هر میم که از غوامض اسرار الهی ست جل شانه نه
در عالم بیچون گنجایش ندارد که در عالم
چون بغیر از ان سر مکنون بغیر از حلقه
میم توان کرد اگر گنجایش میداشت حضرت
حق سبحانه و تعالی بآن تعبیر میفرمود احد
احد ست که لا شریک لهست و حلقه میم ست

ولفظ احد از برای تعظیم او آمده ست
و اظهار اختصاص او گرده علیه و آله الصلوة
والسلام پرسیدند که فنا و بقا که مشایخ
قرار داده اند و ولایت را با و مربوط
ساخته بچه معنی ست و این فنا و بقا که در تقلین
محمدی گفته شده کدام معنی جواب گوییم که فنا و بقا
ولایت بران مربوط ست فنا و بقا شهود ست
اگر فنا و زوال ست باعتبار نظر ست و اگر
بقا و اثبات ست هم باعتبار نظر آنجی صفات
بشریرا استتار ست نه زوال و فنا این تقلین
نه اینچنین بلکه اینجا بشریرا زوال وجودی متحقق

وانجلاع از جسدی بروحی کاین ودر
جانب بقا اینجا نیز بنده هرچند حق
نشود و از بندگی نبر اید اما بحق نز
دیکتر می افتد و معیت بیشتر پیدا
میکند و از خود دورتر کشته احکام
بشری از وی مسلوب میکرده انتهی بعد
از ظهور حقیقت احمدی حب صرفه درپیش
می آید هر اینجا مرقبه ذاتیکه منشا
حب صرفست میکنند علو و بزرکی
لازم اینمقام ست بسبب قرب اینمرتبه
از ذات مطلق و لا تعین زیراکه اول خیرکه

از ذات

از ذات مطلق بر ظهور امده حبست که
مبدء ظهور و منشاء خلق مخلوقاتست
حدیث کنت کنزا مخفیا فاحببت ان
اعرف فخلقت الخلق لاعرف نص قاطعست
بر بیمد عی وهذا هو الحقیقة المحمدیة عند
التحقیق و ما بینا ان لا هو ظلها حدیث
قدسی لولاک لما خلقت الافلاک لو
لاک اظهرت الربوبیة رمزیست ازین
ماجرا فافهم ولا تکن من القاصرین اینمقام
مخصوص بسید الاولین والاخرین ست
صلی الله علیه وعلی آله واصحابه اجمعین حقایق

انبیاء دیگر درین مقام یافته نمیشود
ومن بعد اینمقام مرتبهٔ لاتعین ست
وحضرت اطلاق که قدم را آنجا جولانگاهی
نیست سیر نظر البته میشود چنانکه حضرت
ذات را انتهایی نیست نظر بیچاره
حیران وسرگردان ست چه خوش
گفته ست **بیت** دامان نگه تنگ وگل حسن
تو بسیار ٭ گلچین بهار تو ز دامان گله دارد
وهذه المقام ایضا خصوص بسید الکائنات
علیه الصلوة والتسلیمات این ست بیان
مقامات بر سبیل ایجاز واختصار که حق تعالی

بمحض

بمحض فضل خویش حضرت امام ربانی مجدد
الف ثانی رضی الله عنه وجزاه الله عنا
خیر الجزاء باین سر فراز وممتاز ساخته
طریقه جدید عنایت فرمود ذلک
فضل الله یؤتیه من یشاء والله ذو الفضل
العظیم عالمی را از علماء اعلام وعقلاء واذ
کیاء ذوی الافهام حضرت محمد وح و فرزندان
عالیشان وخلفاء بلندمکان باین مقامات
قبر ور وکامیاب ساخته **نهر ثانی**
دربیان اشغال مشایخ جیلانیه که منسوب اند
بامام الطریقة محبوب سبحانی قطب ربانی غوث

الصمدانی حضرت سید ابو محمد محی
الدین عبد القادر جیلانی رضی الله عنه
وعنهم اجمعین بدانکه درین خاندان عالیشان
اول طالب را بذکر جهر متوسط امر فرمایند
وآن دو قسم ست اسم ذات ونفی
اثبات اسم ذات بر چهار قسم منقسم ست
قسم اول یکضرب وصفتش این ست که
بگوید الله بشده و مد وجهر بقوت قلب
وحلق وبعد ازان توقف کند تا نفس
برقرار شود باز بطریق مذکور بگوید همچنین
معمول نماید ورد خود سازد قول دیگر اسم الله

لب

لب بسته وزبان بکام چسبیده روی بقبله
نشسته یکهزار دو صد مرتبه میگوینده
بحبس نفس تا یازده مرتبه یکنفس از بینی
هوگویان برسیده و بعض طایفه ابتدای
ذکر از نفی و اثبات کرده اند قسم دوم
دو ضرب ست وطریقش آنکه بجلسه صلوة
دو زانو بنشینند ولفظ مبارک الله را
یکبار بر زانوی راست ضرب نماید وبار
دیگر بر دل تکرار کند بدون فصل و فرو
رست هر دو ضرب که بقوت وشده تمام زند
خصوصا ضرب قلبی تا که قلب متاثر شود وجمعیت

خاطروست و دهد **قسم سیوم** سه ضربست
وصفتش این ست که مربع بنشیند ضرب
کند اسم ذات را یکبار بر زانوی راست
ویکبار برزای چپ ویکبار بر قلب شده
وجهر **قسم چهارم** چهار ضربست درین
قسم نیز چهار زانو نشیند وضرب نماید
اسم ذات را یکبار بر زانوی راست
ویکبار بر زانوی چپ ویکبار بر قلب ویکبار
پیش روی خود ضرب نماید باید که ضرب باحکام
اشد وجهر باشد بعض از مشایخ طریقه غوثیه
این ست که لا را از قلب کشیده بدماغ میبرند

وآنرا

وآنرا از دماغ بکتف راست میرسانند
والا الله را از کتف بقلب میزنند در
آخر الا الله را از قلب در کتف ضرب کردن
میکیرند **نوع دوم** نفی و اثبات وآن لا اله
الا الله ست وصفتش آنکه بنشیند و زا
نو متوجه بقبله هر دو چشم بسته بگوید لا و
بیرون از ناف و دراز کشد تا بکتف
راست ببرد بگوید اله و بیرون آرد از اصل
دماغ وبعد از ان الا الله را بشدت
و قوة بر دل ضرب نماید و در وقت نفی
نفی محبوبیت و مقصودیت با وجود از غیر خدا

ملاحظه کند و در هنگام اثبات حق
سبحانه نماید بدانکه حکمت در اشتراط ضربات
وتشدیدات و مراعات اماکن و مواضع امنت
هر آدمی مجبول ست بدیدن جهات سته
وشنودن آواز خوش و گذشتن خطرات
وحدیث النفس مشایخ طریقت روح الله
ارواحهم برای بند توجه بسوی غیر خدا
این شروط و اوضاع را مقرر نموده
اند تا از خطرات خارجیه تهی گشته متوجه
بذات الهی سبحانه و تعالی گردد و فرورت
اهل ایمان سلوک را که بعد از نماز عصر یکجا شده

حلقه

حلقه نموده باشند و ذکر اره بر جمعیت
معمول نمایند که در اجتماع فواید بسیارست که
آنرا در تنهایی یافته نمیشود بسیار وقتها ظاهر
شود بر طالب اثر تجلّی و مشاهده کنند در خود
نور ذکر را یعنی ذوق و شوق و رفع خاطر
وانتفاء حدیث النفس و اطمینان قلب
وایثار خدای تعالی بر ما سوای نقد وقت
او شود امر میکنند طالب را بذکر خفی و آن
نیز دو قسم است قسم اول اسم ذات مع امهات
الصفات و طریقش آنست که هر دو چشم را
بند میکنند و هر دو لب را باهم بچسبانند و بزبان

دل بگوید الله سمیع الله بصیر الله علیم بگوید
وبیرون آرد بخیال این کلمات از ناف خود
تا بسینه واز سینه تا بدماغ رساند واز
دماغ تا بعرش کشد باز بگوید الله علیم الله
بصیر الله سمیع برین طور زند ودر منازل
مذکوره چنانچه ترقی نموده بود واین مجموع
یکدوره شد وبعد ازان بکند همچنین وبعضی
ازین طایفه علیه زیاده میکنند همراه کلمات
مسطوره الله قدیر اقسام دوم نفی واثبات
ست بطریقت که بیان نمودیم وطریق دیگر

دیگر این ست که سالک را باید که بیداری و
هشیاری بر انفاس خود باشد پس هرگاه
نفس بیرون آید بگوید بزبان دل لا اله ووقتیکه
نفس اندرون رود الا الله بگوید ونیز
اکابر صوفیه رحمت الله علیهم این را پاس انفاس
گویند واین را برای دفع خاطر دور شدن
حدیث النفس خاصیت عظیم ست پس وقتیکه
ظاهر شود بر طالب اثر ذکر خفی ومشاهده کند
در باطن خود نور آنرا وامر کند بمراقبه ومراد
از ظهور اثر آنست که شوق وغلبه محبت تمام
همت بسوی فکر پیدا شود وایثار حضرت سبحانه

و تعالی و طلب او تعالی بر وی مستولی گردد
و حلاوت در سکوت یابد و نفرت کلی از کلام
و مشاغل دنیایی و دینی حاصل شود باید دانست که
مراقبه مشتق از ترقب بمعنی انتظار فیض
از جناب الهی نموده است و آن بر چند
اقسام است اول معنی کلی آن ذکر میکنیم تا
بر جمیع جزئیات او صادق گردد و آن
تلفظ نمودن آیت کلمه را بزبان و تخیل
کردن آن بر دل و فهم آن معنی با حسن وجوه
بعد از آن تصور کند کیفیت این معنی و
مصداق آن را پس جمع کند خاطر خود را بر صورتیکه

بحیثیکه در رویش بجز آن صورت چیز دیگری
نگذرد تا متحقق شود استغراق در آن
و نسیان از ما سوای آن و اصل در مراقبه
حدیث شریف جناب رسالت پناهی صلی الله
علیه و سلم است ان تعبد الله کانک تراه
فان لم تکن فانه یراک پس بگوید پالک الله
حاضری الله ناظری الله معی تا تخیل کند
در و تصور نماید حضور او سبحانه و تعالی
و نظر او و معیت او مع تنزیه از جهت
و از مکان تا استغراق درین تصور پیدا
شود یا مفهوم آیه شریفه و هو معکم اینما کنتم

در لحاظ دارد و معیت حقتعالی در حال
قیام و قعود و خواب و بیداری در خلوت
همراه خود تصور نماید تا تلفظ اینما تولوا فثم
وجه الله یا اولم یعلم بان الله یری یا
نحن اقرب الیه من حبل الورید یا وانه بکل
شیء محیط یا این معنی بلی شهیدین یا هو
الاول والآخر والظاهر والباطن اینهمه
مراقبات مذکوره برای تعلق قلب بخدای
تعالی مفید اند اما مراقباتیکه برای قطع علایق
و تجرد تام و سکر و محو فایده میکند پس از ین
جمله این آیه شریفه ست کل من علیها فان و یبقی

وجه ربک ذوالجلال والاکرام و طریقش آنکه
نفس خود را مرده تصور کند پوسیده
و خاکستر شده و اندکه باد میبرد و اند آنرا ازجای
بجای و آسمانرا شکافته شده و ترکیب صورتش ریخته
تصور کند جز سبحانه وتعالی را باقی موجودی را
ولت کند این تصور را و فیض نتیجه او محبت
حاصل کرده و همچنین آیه شریفه ان الموت الذی
تفرون منه فانه ملاقیکم و اینما تکونوا یدرک
کم الموت ولو کنتم فی بروج مشیده پس و فیض
ظاهر شود بر سالک فایده مراقبه شهود کرده
نور آن مرکرده میشود به توجه افعالی بدانکه

جناب سید المرسلین صلی الله علیه وسلم
ترغیب وتاکید فرموده اند برد و خیر یکی
ازان ذکر پنیت و دوم فکر مراد
ازمراقبه ست ومشایخ طریقت قدس الله
اسرارهم استنباط نموده اند ذکرخفی را برای
آتیان ترقی سالک از ذکر بسوی مراقبه گفته
بعض مشایخ که تجربه کرده ایم کشف وفاتح
وقایع مستقبله اگر اعتکاف کند طالب
در خلوت وغسل کند وپوشد بهترین جامه
خود وخوشبو کند وبنشیند بر سجاده
وبنهد کلام را کشاده بر دست راست ودیگر

مصحف

مصحف را بر طرف دست چپ وسیم را بر
روی خود وچهارم را همچنین بر خلف خود
بعد ازان دعا کند وبکوشش تمام از
حق تبارک وتعالی آنکه بگشاید واقع فلا یزال
پس شروع کند اسم ذات بدون بسته
کردن چشم باین طور که ضرب کند یکبار
در مصحف ایمن ویکبار در سپهر ویکبار پیش
خود ویکبار پس خود تا که بیابد در نفس خود
انشراح ونور را مواظبت نماید برین شغل
یکهفته با خلوة البته کشف خواهد شد واقعه
مطلوبه وبعضی ازمشایخ در شغل مستور سواد ب

بمصاحف دیده واز اختیار نموده‌اند
بجای آنکه ذکر الله کنند باین اسما یا علیم
یا مبین یا خبیر با رعایت شروط مذ
کوره چنانچه بیان کردم و در ذکر یک ضربی
و یا به ضربها والله اعلم و گفته‌اند مشایخ رحمة
الله علیهم که ما تجربه کردیم برای کشف ارواح
بهمین شروط مذکوره آنکه ضرب کند در جانب
راست سبوح و در جانب چپ قدوس
و در جانب آسمان رب الملائکة و در قلب
والروح و برای بر آمدن کار مشکل بشروط مذ
کوره آنکه بخواند نوافل در شب هر قدر که میسر شود

وبعد

وبعد ازان ضرب کند بطرف راست
یا حی و بطرف چپ یا وهاب بکند این را
هزار مرتبه و برای انشراح خاطر و دور
کردن بلاها ضرب کند الله را در قلب
و لا اله الا هو الحی را در جانب راست و قیوم را
در جانب چپ و وقتیکه اراده کنند
دعا را از حضرت حق سبحانه و تعالی برای
شفای مریض یا دفع جوع و یا وسعت
رزق یا قهر دشمن بسر طلب اسمیرا
از اسمای الهی مناسب حاجت خود بذکر
کند الله سبحانه را بهمان اسم بدو ضرب و یا به ضرب

و یا چهار ضرب بپیر بگوید یا شافی و یا صمد
و یا رازق و یا مذل و جز آن والله
اعلم بالصواب **نهر سیوم در اشغال و اذکار
حضرت چشتیه** که منسوب اند بامام طریقه
حضرت خواجه معین الدین حسن
چشتی رضی الله عنهم اجمعین گفته اند که
امیر المؤمنین علی رضی الله عنه بسوی حضرت
نبی صلی الله علیه وسلم عرض نمودند یا رسول
الله بنمایید بمن اقرب ترین طریق بسوی
خدا و افضل آن نزدیک حقتعالی و سهل
ترین راه ها برای بنده گان پس فرمودند

پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم که لازم
گیرید بر خود کثرت ذکر در خلوت پس عرض
نمود که چگونه ذکر کنم یا رسول الله پیغمبر علیه
الصلوة والسلام فرمودند یا علی ببند کن
هر دو چشم خود را و بشنو از من سه مرتبه
بس آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم فرمودند
لا اله الا الله سه بار حضرت علی رضی الله عنه
میشنیدند گفتند یا علی کرم الله وجهه
لا اله الا الله سه بار و آنحضرت صلی الله علیه
و آله وسلم میشنیدند بعد از ان حضرت
علی کرم الله وجهه تلقین مرید را امر کردند بروز

داشتن اگر روز پنجشنبه باشد بهتر پس
امر کند بخاندان استغفار و درود
یازده بار و ارشاد کند که حقتعالی در
کلام مجید خود میفرماید که **فاذکروا الله قیاما**
و قعودا و علی جنوبکم پس کوشش بکن
بر اینطور که نگذرد بر تو زمانی مگر که تو ذاکر باشی
و بدانکه قلب تو زیر پستان چپ بفاصله
دو انگشت واقعست مانند گل صنوبر و
اولا دو در دارد یک دروازه فوقانی
و دیگر دروازه تحتانی فتح باب فوقانی مو
قوف بذکر جهرست و کشایش تحتانی منوط

بذکر

بذکر خفی ست پس هر گاه که اراده کنی ذکر
جهر را پس بنشین چهار زانو و بگیر
رگ کیماس را با انگشت قدم راست
که متصل اوست و کیماس نام رگیست
اندرون زانو و گرفتن آن بطور مذکور
برای نفی خاطره مفیدست و در قلب
حرارت می بخشد و یا بدو زانو مستقبل
قبله بنشین و بگو **لا اله الا الله** را بشدت
و مد و بقوت از اندرون قلب و بیرون
کن لفظ لا را از ناف و دراز کن تا بکتف
راست و لفظ اله را از اصل دماغ و اشارکن

در خیال خود باین معنی که بیرون کردم
دوستی ماسوای الله را از باطن خود
و انداختم در پس پشت خویش و بگذار
نفس خویش را بسر ضرب بکن الا الله
را در قلب بشدت و قوت و لحاظ کند
مبتدی نفی معبودیه را از غیر خدای
تعالی و متوسط نفی مقصودیه را و منتهی نفی
وجودیه را و شرط اعظم درین ذکر جمع
داشتن است همت خود را و فهمیدن کلمهٔ
طیبه و بسزا و ارست برای صاحب ذکر
جهر که تقلیل طعام نکند بلکه کافیست ربع معده

خالی گذاشتن و خوردن روغن نیز ضرو
ریست تا خشکی دماغ عارض نگردد چون
خواهد که پاس انفاس بکند بس می باید که
بیدار و هشیار باشد بر انفاس خویش
بس هرگاه که بیرون آید نفس بگوید همراه
او لا اله و در خیال خود محبت ماسوای
الله را از باطن خود بیرون انداز و وقتیکه
نفس از درون رود همراه دخول او
الا الله را بگوید و خیال کند که داخل ساختم
محبت الهی را در قلب خود گفتند مشایخ
رحمة الله علیهم که رکن اعظم در سلوک ربط قلب

با شیخ بطریق محبت و تعظیم و تصور صورت
اوست پس چون منور شود باطن طالب بنور
ذکر او میکند بمراقبه خواه بزبان وخواه بدل
مانند الله حاضری الله ناظری الله شاهدی
الله معی یا انه بکل شی محیط وجود حق تعالی را حاضر
داند در میان خود و در میان قبر و نشر
کند گفتند مشایخ رحمة الله علیهم پس اگر اراده
چله کند لازم است او را که کلام وطعام
ومنام وترک صحبة مع الانام وهمیشه با وضو
بودن و در بیداری و در وقت خواب
ورابطه قلب خود همراه شیخ بطور محبت واحترام

رعایت چند امور دوام
صیام و دوام تقلیل

وغفلت را بر خود حرام داند و وقتیکه
داخل کند در معتکف پای راست را اعوذ
بالله و بسم الله را بخواند و سوره الناس را
سه مرتبه بخواند چون داخل کند پای چپ را
بگوید اللهم انت ولی فی الدنیا والاخرة
کن لی کما کنت لمحمد صلی الله علیه وسلم وارزقنی
محبتک اللهم ارزقنی حبیبک واشغلنی بجمالک
واجعلنی من المخلصین اللهم احی نفسی بجذبات
ذاتک یا انیس من لا انیس له رب لا تذرنی فردا
وانت خیر الوارثین پس ایستاده شود
برجای نماز و بگوید انی وجهت وجهی الذی

فطر السموات والارض حنیفا و ما انا من
المشرکین بست یکبار بعد ازان دو رکعت
نماز بخواند در رکعت اول آیة الکرسی دو
بار و در رکعت ثانی آمن الرسول و بعد
ازان سجده طویل نماید و بکوشش تمام دعا
بکند و بگوید یا فتاح پانصد مرتبه باز مشغول
باذکار دیگر در بالا بیان کردیم و گفتند
مر زایر قبور را چون داخل شود در مقبره
بخواند سوره انا فتحنا و دو رکعت نماز
پس بنشیند متوجه بمیت و بخواند سوره
ملک و تکبیر و تهلیل گوید و سوره فاتحه یازده

بار

بار بخواند متصل بمیت شود و بگوید یا رب را
بست یکبار بعد ازان بگوید یا روح بضرب
نمودن بآسمان و یا روح الروح بضرب
نمودن در قلب تا که انشراح و نور پیدا
پیدا شود پس انتظار کند فیض را از صاحب
قبر که در دل مرده میرسد و صلوة کن فیکون
و حضرت چشتیه برای الحاج حاجت صعب
معمول است باین طریقه که شب چهارشنبه
و پنجشنبه و جمعه بخواند دو رکعت نماز و در
رکعت اول فاتحه یکبار و سوره اخلاص صد بار
و در رکعت ثانی فاتحه صد بار و اخلاص یکبار

وبگوید صد بار ای آسان کننده دشوارها
وای روشن کننده تاریکیها وصد بار
درود وصد بار استغفار بخواند و دعا کند
از حق تعالی بحضور دل در شب سیوم بعد
از فراغ نماز و ادعیه مذکوره سر برهنه
کرده گریه و زاری نموده دعا برای مطلب
برای پنجاه مرتبه بکند ان شاء الله تعالی مستجاب
کرداند نهر چهارم کلمه مصطلحه طریقه
شریفه حضرت نقشبندیه که منسوبست
بخواجگان بر پیران امام الطریقه والشریعه
والحقیقه واصل اندراج النهایة فی البدایة

مرکز دایره اولوالایه والمعرفه حضرت
خواجه بهاء الحق والدین محمد بن البخاری
المشتهر بشاه نقشبند رضی الله عنه وجزاه
عنا خیر الجزاء و افاض علینا من برکاته وکما
لاته که آتیمن واشتهرها در نسب شریف بیا
دات کرامند میرسد بامام همام سید الشهدا
حضرت امام حسین رضی الله عنه ولادت
باسعادت ایشان در ماه محرم سنه
ثمان وسبعمائه بوده است وفات شریفشان
در شب دوشنبه سیوم ماه ربیع الاول
سنه احدی وتسعین وسبعمائه واقع شده چنانچه

ازین بیت می براید بیت مسکن ماوی
او چون بود قصر عارفان ٭ قصر عارف
زین سبب امد چهار حلتش ٭ از مولانا
جامی رحمة الله علیه مثنوی سکه که در یثرب
بطحی زدند ٭ نوبت ثانی به بخارا زدند ٭ از
خط آن سکه نشد بهره مند ٭ جز دل پاک نقش
شه نقشبند ٭ آن گهر پاک نه هر جا بود ٭
معدن او خاک بخارا بود ٭ اول و
اخر هر منتهی ٭ زاخر او جیب تمنا تهی ٭
خواجه نقشبند چو بند کشای ٭ چونکه نقش
غیر از دل مریدان زدای بدان جعلک فدا

محمودا طریقه شریفه مجددیه که در نهر اول
مذکور شد مبنی ست بر اصول نقشبندیه و آن
وقوف قلبی و توجه بمبدأ فیاض و نگهداشت
خاطر والتزام محبت شیخ مقتدا و دوام
ذکر و رقم ذکر بشرایط و ران مرقوم گشت
اکنون بعض کلماتیکه بنای طریقه نقشبندیه بر آن
نهاده اند بیان میکنیم بگوش هوش استماع
نماید و بکار هوش در دم نظر در قدم سفر
در وطن خلوة در انجمن یاد کرد باز گشت
نگهداشت یاد داشت و این هشت کلمات
منقول از حضرت خواجه جهان خواجه عبدالخالق

غجدوانی رحمت الله علیه و سه کلمه را حضرت
نقشبند رضی الله عنه وقوف زمانی و وقوف
قلبی و وقوف عددی گویند اما **هوش در دم**
عبارت از بیدار بودن سالک در هر
نفس از نفس خود که ذاکر است یا غافل و این
لحاظ بتدریج به دوام حضور میرساند و این برای
سالک مبتدی است و سالک متوسط را
باید که متفحص باشد از نفس خود درباره
از زمان مثلا تامل کند بعد از هر ساعتی که
داخل شده است در آن غفلت یا نه پس از آن
غفلت را استغفار نماید و قصد کند بر ترک

غفلت در زمان مستقبل و همین لحظه کرده
باشد تا به دوام حضور فایض گردد و این معنی
اخیر عبارت از وقوف زمانیست که حضور
دل حاصل میشود **حضرت شاه نقشبند** آن را
استخراج فرموده اند بنا بر آنکه متوسط را
تو علم بعلم در هر دم مشوش میسازد و لایق
حالش را استغراق در توجه الی الله است بطو
ریکه مانع شود او را علم این توجه اما نظر بر قدم
عبارتست از آنکه سالک را باید که در وقت
رفتن نظر بر قدم باشد و در وقت نشستن
رو بروی خود بیند و نظر را بر راست و چپ نبیند از که

دران فتنه عظیم بر پا میشود و از مقصودش
باز میدارد در همین حکم ست گوش داشتن
بسوی او از مردمان استماع قصص و حکایت
ایشان از ان احتراز نمایند و این معنی
مذکور مناسب حال منتهیان ست که تامل کنند
بر حال خود که بر قدم کدام نبی و انبیا واقع ست
زیرا که بعض از اولیا زیر قدم حضرت محمد
مصطفی صلی الله علیه وسلم میباشند و ایشان را
محمد المشرب میگویند و بعض را بر قدم موسی
علیه الصلوة والسلام میباشند و بموسی المشرب ملقب
میشوند و علی هذا القیاس پس هرگاه که متبوع خود

خود را شناخت لاجرم حالات و واقعات
او مناسب واقعات متبوع خواهد بود
از صفات بشریه حجبیه بسوی صفات
ملکیه فاصله باید که تفحص نماید نفس خود را که
باقی ست دران حجب عنصر یا نه اگر باید غیر را
از سینه توبه کند بداند که این بت من ست
بکلمهٔ لا نفی آن کند و بکلمهٔ الا الله اثبات محبت
خداوند تعالی نماید و نیز واجب بر سالک
آنکه تفحص کند قلب خود را آیا دران کینه
یا عداوت و بعض از جانب کسی کند دفع شود
آنرا بمداومت این کلمهٔ شریف اما خلوت

در انجمن عبارتست از آنکه قلب سالک
همیشه مشغول بحق سبحانه و تعالی باشد و در خواندن
و کلام کردن چه در خوردن و نوشیدن
چه در نشستن و برخواستن و راه رفتن
همه وقت توجه الی الله بوده باشد چنانچه
گفته اند بیت یک چشم زدن غافل از آن
ماه نباشی ؛ شاید که نگاهی کند آگاه نباشی ؛
ازینجاست که فرموده اند الصوفی کائن و
بائن ای فی الخلق بجانب الظاهر عن الحق بجانب
الباطن چنانچه گفته اند خواجه قدس الله سره
العزیز فرموده اند بهمین حالت مذکوره اشارت

واقع

واقع شده است در آیه شریف رجال لا تلهیهم تجارة
ولا بیع عن ذکر الله بلکه حق این است که لباس
درویشان پوشیدن و دوام تعلق بخدای تعالی
بظاهر داشتن اکثر مظنه ریا و سمعه میشود بهتر
آنست که لباس خود را مانند لباس علما و صلحا
بکنند و بدل هر وقت متوجه بحق سبحانه
و تعالی باشد حضرت خواجه علی رامیتنی فرموده
اند و الله دره بیت از درون شو آشنا
و ز برون بیگانه وش ؛ اینچنین زیبا روش کم
می بود اندر جهان ؛ اما یاد کرد عبارت ذکر
الله است اسم ذات باشد یا نفی و اثبات کلمه

تفصیل فی الباب الاول ذکرست که موجب
فنا و بقاست ذکرست موصل بخدا است
ذکر کو ذکر تا تراجان ست : پاکی دل ز ذکر رحمن
ست : واذکروا الله کثیرا لعلکم تفلحون نص
قاطع ست برین مدعی اما بازگشت عبارت
از آنست که بعد از چند بار ذکر کردن بدل
و مناجات بحضرت حق سبحانه و تعالی کرده باشد که
الهی مقصود من توی و رضای تو من ترک کردم
دنیا و آخرت را برای تو نعمت خود بر من
حرام بکن و روزی بکن وصال تام بجناب
خویش و این شروط عظیم در ذکرست از ین

تغافل نکنید و بسیار مفید ست اما نگاهداشت
عبارتست از دفع خطرات و احداثیت
نفس از قلب خود پس سزاوارست
سالک را که بیدار و هشیار باشد از خطور
کردن خطره در قلب و نگذارد که اندرون
رود و استیلا نماید پس مشکل شود که ازاله
آن و این طریق حاصل کردن ملکهٔ جمعیت
وطمانینت ست و چون ملکهٔ جمعیت حاصل
گردد یعنی خطره از قلب تا بکلی منتفی شود
فنای قلب حاصل گشت اما از دماغ رنیران
رنیران و بعد از فنای نفس از دماغ نیز

زایل میشود بعد ازان دراداک خطیره که
از کجا می اید حیرتست انتفای خطره پیش از باب
عقل معقول نیست لیکن طریقه دوستان
خدا ورای طور عقل و نظرست چنانچه حضرت
مولانای رومی رحمة الله علیه فرموده اند که
بیت کار پاکان را قیاس از خود مگیر ؛ گرچه
باشد در نوشتن شیر شیر ؛ فنا چهار قسم است
اول فنای خلق یعنی امید و بیم از ما سوای او
منتفی شود دوم فنای هوا که در دل بجز
حق آرزو نماند مصراع دل ترا میطلبد دیده
ترا میخواهد ؛ نقد وقتش شود سیوم فنای ارا

ده که

ده که صفت اراده و خواست از سالک
زایل گردد چنانچه از اموات چهارم فنای
فعل که بی بصر و بی سمع و بی نطق و بی بطش و بی
مشی و بی عقل جلوه گر گردد بیت علم
حق در علم صوفی گم شود ؛ این سخن کی باور
مردم شود ؛ رسیدن بمقام ولایت
بغیر حصول مقامات عشر که توبه و انابت و زهد و
قناعت و ورع و صبر و شکر و توکل و تسلیم
و رضاست متصور نیست خواه بالاجمال
باشد چنانچه در طریقه شریفه نقشبندیه مجددیه
قدس الله تعالی اسرارهم درین خاندان نسبت

اجمالی چند باست باین تفصیل که فی السلاسل الهند
سیر درآنجا تفصیل و سلوک ست امّا یاد
داشت عبارتست از توجه صرف مجرد از
الفاظ و تخیلات بسوی ذات بیچون و بیچگونه
حضرت حق سبحانه و جوع این ست که توجه
مذکور حاصل نمیشود مگر بعد از فنای تام و بقای
کامل اما وقوف زمانی تعریفش در ضمن
تعریف هوش در دم ذکر نموده شد امّا وقوف
عددی عبارت از رعایت عدد طاق ست
در نفی و اثبات و قد مرّ بیانه فی الباب الاوّل
امّا وقوف قلبی عبارتست از توجه بسوی قلب که

زیر

زیر پستان چپ بفاصلهٔ دو انگشت واقع
ست و حکمت درین توجه مانند حکمت
در مراعات ضربهای خاندان جیلانیه ست
چنانچه بالا مرقوم ساختیم فلیتذکر باید دانست که
در مشایخ نقشبندیه علیه الرحمه تصرّفات
عجیبه و غریبه اند مانند جمع همت برکاری بس
میشود و آنکه موافق همت ایشان و تأثیر
در تالیف و سلب مرض از مریض و افادهٔ توبه
در عاصی و تصرف در دلهای مردم که محبت
نمایند و تعظیم و اطلاع بر نسبت اهل الله از
احیا و اهل قبور و اشراف بر خاطر مردم و کشف

وقایع مستقبله و دفع بلیه نازله وجز آن
همه از خصایص شیران این سلسله علیه اند
رحمة الله علیهم وطریق توجه نمودن مشایخ
برطالبان حق جل و علی این ست که متوجه
شود شیخ بسوی نفس خویش در نسبتیکه
انتقالش بر طالب منظور ست و همت
تامه قویه نماید برای انتقال آن از خود
بسوی طالب پس منتقل میشود موافق استعداد
آن و وقتیکه طالب غایب شود تصور آن
صورت نموده توجه غایبانه میفرمایند و کار ایشان
بانجام میرسانند و همچنین هر امر صعب که پیش می آید

همت



همت نموده حل آن از خدای کریم مسئلت
می نمایند حسب تمنا که نقشبند روبروی زمین
بظهور می آید وطریق دریافت نمودن
نسبت اهل الله این ست که نقشبند رو
برو می آید اگر او زنده باشد با نزدیک قبر او
اگر میت بود خالی کند نفس خود را از نسبت
و روح خود را متصل روح او کند پس
رجوع کند بسوی نفس خود آنچه بیابد در آن
از کیفیت همون نسبت آن شخص باشد و طور
اطلاع بر خاطر بر طرف مردم این ست که
فارغ کند نفس خود را از همه چیز و متصل کند نفس

خویش را بسوی نفس آن شخصی که تعلیم کرده
اقتدا میکند اگر خللی کند در نفس حدیث
از جهت انعکاس خطرهٔ آن شخص باشد
وطریقه معلوم کردن واقعات مستقبله
اینست که فارغ کند نفس خود را از
هر چیز بجز انتظار معرفهٔ واقعه مطلوب وچون
منقطع شود از وحدیث النفس و باشد
انتظار مانند طلب مرد تشنه را و ملحق سازد
نفس خود را بملائکه کرام ان شاء الله المستعان
منکشف خواهد شد بر وی واقعه مرغوبه از جانب
هاتف ویا بدیدن آن واقعه در بیداری یا خواب

آن

آن درویش در دفع بلای نازله اینست که
صورت مثالیه آن بلا را ملحوظ ساخته توجه
وهمت قوی برای دفع آن بلا کمارد بتفصیل
او تعالی مندفع خواهد شد وقد تم هذه البوقی
ولکن هذا آخر ما ارداده فی هذه الرسالة
المسمی بالانهار الاربعة اللهم اجعلها نافعة
شایعة ذایعة الی یوم القیامة وحصل امنیة
مؤلفها بحرمة سید البشر علیه الصلوة والسلام
من الله اکبر وآله واصحابه وازواجه واحبابه اجمعین
تمت رسالهٔ متبرکه حضرت قطب ربانی ومحبوب سبحانی غوث الصمدانی برگزیده
یزدانی حسنی حسینی حضرت شیخ محیی الدین عبد القادر جیلانی غفر الله تعالی



بسم الله الرحمن الرحیم

بعد از حمد حضرت حق جل و علی و درود
مخصوص بمنطوق و ما ینطق عن الهوی علیه
الصلوة والسلام افقر عباد الله الملک الدیان
المقصود بحافظ کلان بعز عرض میرساند که
آنچه اهم مهمات است اصل ایمان دانستن و آن ست
چون نماز که ستون دین ست با قرآن که
حبل المتین ست روانیست و قرآن را آنچنانکه

حضرت

حضرت جبرئیل صلوة الرحمن علیه بر حضرت
رسول صلی الله علیه وسلم فرود آورده
اند و آنحضرت صلی الله علیه وسلم خوانده آن
آن خواندن حد را بجهت سنت اما آنچه علمای اهل سنت
و جماعت ما یجوز به الصلوة گفته اند و آنچه
ائمه قرات در باب تجوید و ادای حروف
و حفظ وقوف مقرر کرده اند بر هر یک از مسلمانان
لازم ست که قرآنرا فرا خور حال خود از استاد
ثقه مجود فرا گیرند تا نماز را به نقصان بگذارند
بنابرین مقدمه ورقی چند در بیان تجوید
نوشته شد و این را درة الفریده فی التجوید

لاجل موافقه باسم ابو الغازی عبید الله
بهادر خان گفته شد و بالله العظمة والتوفیق
بدان وفقک الله که تنوین و نون ساکن را
با حروف تهجی جز الف چهار حال عارض میشود
اظهار ادغام اخفا قلب بنا بر انکه تنوین و نون
ساکن را با حروف تهجی سه حال ست یا قرب
مخرج ست یا بعد مخرج یا نه قرب و نه بعد ست
اگر قرب مخرج ست ادغام ست چرا که بعد
مخرج باعث عدم ادغام ست و اگر بعد
مخرج ست اظهار ست زیرا که منشأ ادغام
قرب مخرج ست و نه قرب و نه بعد یعنی بین

بین ست

بین ست اخفاست بنا بر آنکه اخفا حالیست
میان ادغام و اظهار و سبب قلب کردن
کردن تنوین و نون ساکن بمیم نزد با آنست که
میم حرفیست متوسط میان نون و با یعنی
موافق ست در مخرج و جهر با با و در غنه
و جهر با نون پس هر یک ازین تنوین و نون
ساکن که در جوار ب واقع شود با م بدل
میکنند تا در تلفظ آسان شود و اگر بعد از
تنوین یا نون ساکن یکی از حروف حلق که
ه ء ح ع خ غ ست آید اظهار می باید کرد
یعنی نون را مشخص می باید گفتن و بعضی از قانون

روایت کرده اند در غین و خا اخفا تابع شده
ست او را ابو القاسم هذلی در کامل خود
ذکر کرده ست حافظ ابا عمر نیز در جامع خود
درج نموده و از ابن شیط و امام جعفر که
از ایمه عشره اند در غین خا اخفا روایت
کرده اند و بعض از اهل ادا از ایشان
در سه کلمه که فسینغضون وان یکن غنیاً
والمنخنقة ست اظهار روایت کرده اند
مثال ه بعد از تنوین برحمةٍ هل من وبعد از
نون ساکن منها و وینهون مثال ء بعد از
تنوین شیئٌ اکبر وبعد از نون من آل وینئون

مثال ح بعد از تنوین نارٌ حامیه وبعد از
نون فمن حاجک وتنحتون مثال خ بعد از
تنوین یومئذٍ خاشعة وبعد از نون لمن
خاف مثال ع بعد از تنوین فی جنةٍ عالیة
وبعد از نون من عینٍ وینعقون مثال
غ بعد از تنوین میثاقاً غلیظاً وبعد از
نون من غیرکم فسینغضون وتنوین در وسط
کلمه نباشد که التنوین نونٌ ساکنة تلحق فی
آخر الاسم واگر بعد از تنوین یا نون ساکن
یکی از حروف یرملون یعنی ی ر م ل و ن
آید ادغام مر باید کردن در ل ر بی غنه این مذهب

جمهور و اهل ادا و اکابر تجوید است اما بعضی از
اهل ادا روایت کرده اند در لام و را ادغام
با غنه از اکثر ایمه قراءت مثل نافع و ابن کثیر
و ابو عمرو و ابن عامر و عاصم و یعقوب و ابو
جعفر وغیرهم و بعضی گفته اند که صحیح از
ابو عمرو اظهار غنه است و شیخ جزری رحمه
الله فرموده اند که وَقد وَرَدَتُ الغَنة مع
اللام والرّاء عن کل من القرّاء و قراءت
بها من روایت قالون و ابن کثیر و هشام
و عیسی در وج وغیرهم و در باقی قرا غنه
و غنه آوازیست که از خیشوم بدر می آید چنانکه

گفته اند

گفته اند الغنة صوت تخرج من الخیشوم و خیشوم
بر بهترین اقوال اول دماغ را گویند
و خلف راوی امام حمزه رحمه الله در یا و واو
ادغام با غنه میکنند و اختلاف کرده شده است
از دوری کسایی از یا و روایت کرده است
ابو عثمان ضریر از دوری ادغام با غنه همچو خلف
و مطلق آورده است و جهین را از برای
دوری مبهج و گفته است کلاهما صحیح و از قنبلی نیز
روایتی هست بعدم غنه امام سخاوی گفته است
بدانکه حقیقت آن در و و یا اخفاست نه ادغام
و اطلاق ادغام بطریق مجازست زیرا که ابقاء غنه

مانع ست از محض ادغام والا آنکه ناچارست
در تشدید و هو قول الاکابر قالوا الاخفاء بقیت
معه الغنة الصحیح من اقوال الایمة انه ادغام
ناقص اجل صوت الغنة الموجودة معه فهو بمنزلة
صوت الاطباق الموجودة مع الادغام فی احطت
وبسطت مثال ی بعد از تنوین منقلب ینقلبون
وبعد از نون من یقول و اگر نون ساکن با و یا
مثل قنوان و دنیا در یک کلمه واقع شود اظهار
میکنند که مشابه بمضاعف نشود و نون ساکن
در یک کلمه در غیر این دو حرف از حروف
یرملون واقع نیست مثال ه بعد از تنوین

حافظة

حافظة رافعة وبعد از نون من ربهم مثال
م بعد از تنوین بنعمة من الله وبعد از نون
من هو مثال ل بعد از تنوین خیر لکم وبعد
از نون من لدنه مثال ن بعد از تنوین
عاملة ناصبة وبعد از نون ان نفعت
واین مثال از قبیل ادغام مثلین ست حقیقتاً
باعتبار آنکه دو حرف از یک جنس در پی هم
واقع شده ست اول ساکن ثانی متحرک ست
و در قول شیخ رحمة الله که ما ادل المثلین فیه
مسکن فلا بد من ادغامه متمثلا داخل ست
اما مثل دیگر ایضا احتمال مثلین دارد بنا بر آنکه

کاهی بر مقاربین مثلین را اطلاق میکنند
چنانکه شیخ رحمة الله علیه گفته اند که اگر بعد
از تنوین یا نون ساکن یکی ازین پانزده
حروف که ت ث ج د ذ ز س ش ص ض
ط ظ ف ق ک ست آید اخفا با غنه می باید کرد
باعتبار قرب و بعد این حروف نظر بنون
ساکن و تنوین بعض اگر بعض قریبست در مخرج
فی الجمله جانب ادغام اقربست و اگر نه جانب
اظهار و امتیاز این در تجوید بغایت مشکلست
بعض نون را پوشیده می باید تلفظ کرد بر وجهی که
خیشوم را دخلی باشد زیرا که درین حالت مخرج

ایشان

ایشان خیشوم ست و در مذهب سیبویه زبان را
هیچ عملی نیست در وی مثال ت بعد از
تنوین جناتٍ تجری و بعد از نون من تحتهم
وینهون مثال ث بعد از تنوین سائحاتٍ ثیبات
و بعد از نون فمن ثقلت و انثی مثال ج
بعد از تنوین عجلاً جسداً و بعد از نون
من جبال و منجوک مثال د بعد از تنوین عظیماً درجات
و بعد از نون من دارهم و سندس مثال ذ
بعد از تنوین وکیلاً ذرّیة و بعد از نون منـ
ذلک و تنذر به مثال ز بعد از تنوین مبارکة
زیتونةٍ و بعد از نون من زینة و منزل مثال س

بعد از تنوین یقلب سلیم و بعد از نون من
سبیل و ینسون مثال ش بعد از تنوین
غفور شکور و بعد از نون من شیء
مثال ص بعد از تنوین قوماً صالحین و بعد
از نون و من صلح و ینصرون مثال ض
بعد از تنوین مسفرة ضاحکة و بعد از
نون من ضل و منضود مثال ط بعد از تنوین
کلمة طیبة و بعد از نون من طیبات و منطق الطیر
مثال ظ بعد از تنوین ظلاً ظلیلا و بعد از
نون من ظلم و ینظرون مثال ف بعد از تنوین
نوح فلنعم و بعد از نون من فئة و ینفون

مثال

مثال ق بعد از تنوین شهاب قبس و بعد از
نون من قبل و ینقلب مثال ک بعد از تنوین
فدیة کانت و بعد از نون من کل و منکم
و اگر بعد از تنوین یا نون ساکن ب آید
اظهار قلب باید کرد یعنی نون را با میم
بدل میباید کرد با اخفاء میم و ز ب و اظهار غنه
اما از امام دانی روایتی بر اظهار هست و با
میم غنه مقلوبه مثال ب با تنوین مکان
بعید و با نون خواه در حشو کلمه اولی آید
خواه در وسط کلمه مثل من بعد و ینبت و این
حروف تهجی را که بیست و نه حرف ست

اقوال محل بیرون آمدن که آنرا مخرج میگو
یند از انتهای حلق ست تا کرانه لب
و علما در مخرج حروف اختلاف کرده
اند پیش امام نحو که سیبویه ست مخرج شا
نزده ست و نزد بعضی چهارده ست و نزد
بعضی هفده ست و شانزده که پیش امام نحو ست
وجوه و این مذهب محققین از قدما نحو
خلیل بن احمد و مکی بن ابی طالب و غیرهما
و پیش بعضی سه و پیش بعضی پنج فیرا مخرجیت
اما برای هریکی نامی تعین نکرده و پیش بعضی
هشت ست حلقی لهوی شجری نطعی اسلی ذلقی لثوی

شفوی پس همزه و ها از اقصای حلق ست
و الف بقول بعضی ایضا و بعضی گفته اند الف
از هوای حلق ست و جوفیه نیز گفته اند
و این مخرج اول ست و برتر از ان از
وسط حلق عین و حاست مکی بر آنست عین
قبل از حاست و شریح بر آنست که حا قبل از
اوست و این مخرج دوم ست و غین
و خا از اول حلق ست شریح گفته که غین
قبل از خاست و تصریح کرده ست مکی بر تقدیم
خا و این مخرج سیوم ست این مجموع را
حلقی گویند و از بن زبان و میان ملاذه

ومیان ان واز بالای زبان از کام مخرج
ق ست و قاف را غلصمی ولهوی نیز کویند وغلصمه
اول لهات باشد بسوی حلق ولهات آن کوشت
پاره سرخست مانند زبان کوچک میان
دهان وحلق واین مخرج چهارم ست
وبرتر ازان از زبان وملاذه جایکاه کاف رفت
ه آنرا عکده کویند وعکده آخر لهات
باشد بسوی دهن واین مخرج پنجم ست
و ق و ک را لهوی کویند واز میان زبان
وبرابر آن از کام ج ی ش بیرون می آید
وایشانرا شجری کویند وشجر میان دهن باشد وبعضی

کفته اند که شجر زنخ ست وبعضی کفته اند که
شجر میان دو منه ست یعنی دو استخوان کام
زیرین وکفته اند که جیم بیشتر از هر دو ست
اما مهدی بر آنست شین متصل کاف ست
وجیم ویا متصل اند با و وبعض کفته اند که یا
ممدوده هوائیست یعنی یائیکه ساکن باشد
وماقبل او مکسور باشد از هوای دهن ست واین
مخرج ششم ست واز یک جانب بن زبان
وانچه با وتعلق دارد از دندانهائی که
اسیا وطواحین وارحا واضراس کویند
مخرج ضاد ست بعض از جانب راست کویند

وبعضی از جانب چپ نزد اکثر و از جانب راست

نزد اقل اما مذهب خلیل آنست که ضاد نیز نسبت بجز

و از حضرت امیر المومنین عمر رضی الله

تعالی عنه منقول ست که از هر دو جانب گفته

اند در آن واحد و اخراج ضاد از مخرجش

بغایت مشکل ست و گفته اند که در وقت

تلفظ او در مجاری مخرج او درد در حین

افتد و ض در هیچ زبان نیست الا در عرب

کقول الشاعر قوم یختصون بالصاد کاختصاص

العرب بالضاد و ضاد را خافی و خرسی و مستطیل

گویند و استطالت کردن کشی کردن و طلب درازی

کردنست

کردنست و این مخرج هفتم ست و از کرانه

زبان و از کرانه کام زبرین و اصول دندانهای

پیشین زبرین ط د ت بیرون می آید و تفاوت

میان ت د آنست که در مخارج مقارن

اند و در صفت مغایر و این حروف

نطعی گویند و نطع شکنهای کام زبرین باشد

و این مخرج هشتم ست و از سر زبان و میان

دندانهای پیشین زبرین مخرج ص س ز ست

بالکه فرجی بماند میان زبان و دندان بعضی

گشاده یا و آنها را اسلی گویند و اسله سر زبانست

و این مخرج نهم ست و مخرج ر پاره از سر زبان

دور ترست ور پشت زبان وکام چند انکه
برابر دندانهای زیرین افتد وبعضی از صدور
این فن گفته اند که مخرج را از پشت زبانست
وبعضی گفته اند که از مخرج نون میخیزد ولکین
اندکی از درون ترست از پشت زبان
ورا را مکرر نیز میگویند بجهت انکه در وقت
تلفظ را پسر زبان بلرزد چنانکه دو بار بر مخرج
نشیند واین مخرج دهم ست وازکرانهای
زبان وکام چند انکه در برابر ضاحک وناب
ور با غنه افتد از هردو جانب مخرج لام
بود واین مخرج یازدهم ست بدانکه ثنایا

میکویند

میگویند چهار دندان پیش دهن را دو از
بالا دو از پایان ورباعیات میگویند
از پس ثنایا را وناب میگویند چهار دندان
پس از رباعیات را ونشیر نیز گویند وضاحک
میگویند چهار دندان که از پس نشیر ست
وطواحین نیز گویند و دو دندانکه از پس ضاحک ست
ونواجد واخر از پس دندانهای خورد را
گویند ومخرج ن بعد از مخرج لام بود با
انکه او را غنه باشد بشرایط یعنی مخرج نون
متحرک نون بیاکی مطهره واین مخرج
دوازدهم ست ور ل ن لثوی گویند ولثه

گوشت بن دندان ست واز تیزی زبان واز تیز
دندان پیشین زبرین چنانکه سر زبان پاره
از دندان دورتر باشد مخرج ط ذ ث ست
وظاهر آنست که تفاوت میان ط و ذ بهمان
طریقه ست که میان د و ت ست واین
حروف را ذلقی گویند وذلق تیزی
سر زبانست واین مخرج سیزدهم ست بدانکه
بعد از حلق تا اینجا همه بدهن تعلق دارد واز
دندان لب زیرین وسر دندانهای زبرین
پیشین ف بیرون می آید واین مخرج چهار
دهم ست واز میان دو لب ب م بیرون

می آید وگفته اند که اگر لبها تر باشد ب درست
ادا نشود وپارسی آمیز بیرون آید چنانکه پرشیم
واین خطا بسیار واقع میشود ملاحظه تمام
می باید کردن وگفته اند که میم از کرانه لب
بیرون آید و ویرا از حروف شفوی ست
ودر ادای او لبها از یکدیگر نشینند ومخرج
ب م و را مخرج پانزدهم میگویند و ف
ب م و تعلق بلب دارند وبعض گفته اند که
واو ممدوده هوای ست یعنی واو ساکن
ماقبل مضموم از هوای لب میخیزد وبدر پسترین
اقوال و ن ساکن بشرط سکون وعدم اظهار

وعدم ادغام با غنه در لام و درانظر بدقت
بعض از مدققین غنوی ست و اورا هیچ
جایگاهی در دهن نباشد و بدین سبب
اورا غنوی گویند که از خیشوم بیرون آید
و بس نون تنوین و میم ساکن بشرط مذکور
ایضا غنوی اند و این مخرج شانزدهم ست
و بر تقدیر این مقدمه که حروف غنویرا
در دهن هیچ تعلق نیست نیز و آنها که مخرج لب
و دهن و حلق گفته اند خیشوم نیز باشد بدانکه
بعض حروف دیگر هستند که بر حروف تهجی
متفرع میشوند و اضع اشکال حروف

از برای ایشان شکلی و مخرجی وضع نکرده است
و تمامی حروف متفرعه آنچه در قرآت سبعه
و کلام فصحا واقع ست چهارده ست چون
همزه مسهل یعنی همزه مفتوح باشد بین الهمزه
والالف و اگر مضموم باشد بین الهمزة والواو
و اگر مکسور باشد بین الهمزة والیا تسهیل
کرده میشود و اماله کبری و بین اللفظین که
حرفیست میان الف والف اماله کبری و بین بین
و اماله صغری نیز گویند و گفته اند اماله صغرا
بفتح اقربست و بکبری بکسر بعض از محققین فرموده
اند که اماله صغری میان فتح متوسط و اماله کبراست

واماله کبری خسبانیدن الف ست بسوی یا و اماله
صغری خسبانیدن الف ست بسوی اماله کبری
وصاد مانند زا و لام مغلظ و نون حقیقه
و رای مرققه و گفته اند که اینها را از استاد
ثقه توان دانستن نه از هر استاد و این
حروف هجا را صفاتیست مثل همس و جهر
و شده و رخوه و غیر ذلک و دانستن صفات
حروف ادخل ست و درست خواندن و هجی
حرف از حروف هجی بکمتر از پنج صفت متصف
نیست و زیاده از هشت صفت بقول اصح ندارد
حروف مهموسه ده ست و اقوای آن دو صاد و حاست

وهمس

و همس در لغت فرو داشتن آوازست
و نرم کردن آن ت ث ح خ س ش ص
ف ک ه و این حروف را مهموسه از برای
میگویند در این حروف ضعفیست در
گفتن تکیه بر آن نمی توان کردن و نفس بر آن
میرود چنانکه گویی ات اث و در وقف نفس را
باز نمیدارد از جریان و ضد مهموسه مجهوره است
و مجهوره نوزده حرفست ا ب ج د ذ ر
ز ض ط ظ ع غ ق ل م ن و ی و جهر
داشتن آوازست و این حروف را مجهوره
از برای آن میگویند که در وقت گفتن این حروف

آواز بر داشته میشود از قوت او و بر وی
تکیه می توان کردن و نفس قوت رفتن
ندارد باو و گفته اند مثال مهموسه چنانست که
دست بر چیز سفالین زنند و مثال مجهوره
دست بر چیز زرینه و حروف مطبقه
چهار است ص ض ط ظ و این حروف را
بنابران حروف مطبقه میگویند که زبان
در وقت گفتن او چون طبق میشود و کام
بالا را که برابر او می پوشاند و ضد او منفتحه است
و انفتاح کشادن است یعنی در وقت گفتن
این حروف زبان کشاده است از کام

بالا و کام بالا را نمی پوشاند و کشاده که میان
زبان و کام بالا می ماند و حروف منفتحه ا ب
ت ث ج ح خ د ذ ر ز س ش ع غ ف
ق ک ل م ن و ه ی است و حروف
استعلا هفت است و اعلا این حروف
طاست هیچ نکه اسفلی مستفله یاست خ ص ض
ط ظ غ ق و استعلا طلب بلندی کردن
و این حروف را مستعلیه بنا بران میگویند که
زبان در وقت گفتن این حروف جانب
بالا میرود و در باقی این حروف زبان میل
بالا نکند بلکه عکس آن و ضد مستفله مستعلیه است

مستعلیه

وتبفلد رلغت فرو دآمدن ست وحروف
مستفیل بیت یک ست ا ب ت ث ج
ح د ذ ر ز س ش ع ف ک ل م ن
و ه ی وحروف شدیده هشت ست ء ب
ت ج د ط ق ک واین حروف را از برای
آن شدیده میکویند درمخرج سخت میشوند
وآواز در وقف این حروف کشیده
نشود از غایت قوت او وضد شدیده رخوه ست
وحروف رخوه سیزده ست ث ح خ ذ
ز س ش ص ض ظ غ ف ه ونزد بعضی
محققین شانزده سیزده مذکور و واو

والف

والف ویا واین سه حرف را نیز رخوه
گفته اند ودر شاطبیه نیز تصریح ست برین معنی
اما بعضی واو و یا را بین الشدیده والرخوه گفته
اند چنانکه خواهد مذکور شد ورخوه درلغت
سستی را گویند واین حروف را بنابران
رخوه میگویند که در گفتن آواز با آن توان
کشید ونفس را باز ندارد در وقف از جریان
وهشت حرف بین الشدیده والرخوه ست
وبعضی بر آنند که پنج ست بقول اصح ر ع ل م
ن او ی وگفته اند بین الشدیده والرخوه
بنابران میگویند که نه چنان سخت که شدیده ونه چنان

سپنت که رخوه ست وحروف قلقله
نجست نزد جمهور و بعضی همزه را نیز گفته اند
ونزد سیبویه ت از حروف قلقله است
و مبرد و نحوی ک را نیز گفته اند ب ج د ط
قلقله
ق واین حروف را القلقله نیز گفته اند
وهی شدید الصوت وحقیقت القلقله در ق
بیشترست بخلاف اخوات او واین حروف را
از برای آن حروف قلقله میگویند که
چون ساکن شود در وقف و در غیر وقف
در مخرج بجنبد الا آنکه این صفت در حال سکون
اظهارست از حال تحرک و در حال وقف اکثرست

قال بعض الافاضل و ذهب متاخرون الى امتناع
تخصیص القلقلة بالوقف تمسکا بظاهر ما زاده
من عبارة المتقدمین ان القلقلة تظهر فی هذه
الحروف فی الوقف فظنوا ان المراد بالوقف
ضد الوصل ولیس المراد سوى السکون فان المتقدمین
یطلقون الوقف على السکون و درین حروف
تیزی یافته شود از غایت قوت او و بعضی گفته
اند تا این حروف را در مخرج جنبانیده نشود
مفهوم نشود که چه حرف گفته شد و مشربه
و مضغوطه نیز گفته اند بنا بر آنکه در وقف آوا
ز که با آن لاحق میشود از غایت فشرده گی و فشه

این حروف پاکنه ست یعنی در وقف
جنبشی ندارد و حروف پاکنه دات ث
ج خ ذ ز س ش ص ض ط ع غ ف ک
م ن و ه ی ست و حروف مد ولین اوی
ست و لکن این حروف نزد جمهور الف ست
و بعضی گفته اند امکن انحروف در مد واو ست
ثم الیا ثم الالف و الف همیشه مد و لین ست
و واو و یا اگر حرکت ماقبل ایشان از جنس
ایشان باشد یعنی ماقبل واو ضمه و ماقبل یا
کسر باشد مد و لین گویند و اگر حرکت
ماقبل ایشان از جنس ایشان نباشد لین گویند

واین حروف را حروف علت نیز میگویند
و حضرت شیخ شاطبی علیه الرحمه در قصیده حرز الا
مانی همزه را از جمله حروف علت شمرده اند
بنا بر انقلاب آواز جا ها بجا ها همچنان که فرموده
اند کما الالف الهادی واو العلة و حروف
خفیه چهار ست ه و حروف مد ولین و خفا
این حروف را به وقت توان دانست و
حروف صفیر ص س ز ست و صفیر سیت
کردن ست یعنی چون تلفظ بدین حروف
کنی آواز دراز با آن کشیده شود و چون آواز
تنگ شود ضد صفیره عدم صفیر ست و مستطیل ض ست

و بیان کرده شده است ولام منحرف اند بر مذهب
اصح و بعض گفته اند لام است بس و انحراف
میل کردنست و ایشان را منحرفه بنا بر ان میگویند
در گفتن میل بسوی کناره زبان میکنند و بپر زبان در
ادای ایشان کج شود و حروف تفشی نزد بعضی
چهار است راء شین فا میم و بیشتر اکثر شین است و بس تفشی
از هم باز شدن و فراخ شدنست و این حروف را
بنا بر ان تفشیه میگویند که از پیش ایشان مخرج پر میشود
و حروف غنه پس است میم پنهان نون پنهان و تنوین بشرط
مذکوره و فرق میان تنوین و نون پنهان آنست که نون
پنهان از نفس کلمه باشد و در وسط کلمه نیز باشد بخلاف تنوین که

از

از نفس کلمه نباشد و در وسط کلمه بودن امکان
ندارد و نون پنهان ملفوظ و مکتوب باشد
و تنوین ملفوظ باشد و اما مکتوب نباشد و انجا که
نون پنهان و تنوین نزد حرف حلق اظهار شود
غنه نخواهد که چرا که اظهار کردن غنه در حروف بمنزله متروک
ساختن اوست دیگر بیان صفات حروف بر طبق تحریر
بتفصیل تقریر کرده نشد از لوازم است چرا که
اگر از مبتدی از صفات حروف پرسند با تعقل جواب
با صواب تواند گفتن بدانکه همزه را شش صفت است
انفتاح و تسهل و جهر و شده و بیگو و صفت ششم نبره ثابت
و نبره نیز همزه است که ضد تلبیث است و همزه را نظر یا

منسوبها میگویند و الف را هشت صفتست و نزد
بعضی جهر و انفتاح و تسفل و رخوه و سکون
و ششم مدست و هفتم لین و هشتم هوائیست چنانکه
مذکورست و نهم خفاست ب پنج صفتست انفتاح
و تسفل و جهر و شده و قلقله و ت پنج صفتست
همس و شده و انفتاح و تسفل و سکون ث
را شش صفتست انفتاح و همس و رخوه و تسفل
و سکون و صفت ششم او تفشیست و تفشی
دمیدن باشد ث را منفوثه بنابران میگویند که
در گفتن او بادی از مخرج او بیرون میشود
و ج پنج صفتست شده و جهر و انفتاح و تسفل

و قلقله و ح را شش صفتست انفتاح و همس
و رخوه و تسفل و سکون و صفت ششم او بحه ست
و بحه نیز گفته اند و بحه افصحها باشد در حلق و اگر
صفت بحه را ح دور کنی ه شود چرا که در مخرج
و اکثر صفات متحد اند و خ پنج صفتست انفتاح
و همس و استعلا و رخوه و سکون و نزد بعضی
صفت ششم او خریرست و خریره آواز گلو
گرفته است و د را پنج صفتست شده و جهر و انفتاح
و تسفل و قلقله ذ را پنج صفتست انفتاح و رخوه
و تسفل و جهر و سکون ر را هفت صفتست
انفتاح و جهر و تسفل و بین شده و رخوه و سکون

وتکریر وانحراف ز را شش صفت است
انفتاح وتسفل ورخوه وجهر وسکون
وصفیر س را شش صفت است انفتاح وتسفل
ورخوه وهمس وسکون وصفیر ش را شش
صفت است انفتاح وتسفل وهمس ورخوه
وسکون وتفشی ص را شش صفت است استعلا
واطباق وهمس ورخوه وسکون وصفیر ض
را شش صفت است استعلا واطباق وجهر ورخوه
وسکون واستطالت ط را پنج صفت است استعلا
واطباق وشده وجهر وقلقله ظ پنج صفت است
استعلا واطباق وجهر ورخوه وسکون ع را پنج

صفت است سکون وانفتاح وتسفل وجهر وبین
بین غ را پنج صفت است استعلا وانفتاح
وجهر ورخوه وسکون ف را شش صفت است
همس وانفتاح وتسفل ورخوه وسکون ونفخ
ومعنی نفخ دمیدن است ق را پنج صفت است انفتاح
واستعلا وجهر وشده وقلقله ک را پنج صفت است
انفتاح وتسفل وهمس وشده وسکون ل را
شش صفت است انفتاح وتسفل وجهر وبین
بین وسکون وانحراف م را شش صفت است انفتاح
وتسفل وجهر وبین بین وسکون وغنه اگر ساکن باشد
مع شرایط ن را شش صفت است انفتاح وتسفل وجهر

وبین بین و سکون وغنه بشرط مد کو رغنه نون
بیشتر از غنه میم ست و را هفت صفت ست
انفتاح و تسفل و جهر و رخوه و سکون و مد و لین ست
اگر ساکن باشد وحرکت ماقبل او از جنس او باشد
واگر حرکت ماقبل او از جنس او نباشد لین ست
و بس اگر متحرکست از تسفل خالی نیست یعنی صفت
ثقل دارد و هم صفت خفا بقول بعضی ه را هفت صفت
صفت ست انفتاح و تسفل و اخفا و همس و رخوه
و سکون و بیشتر سبکی را گویند ی هفت صفت ست
انفتاح و تسفل و جهر و رخوه و سکون و مد و لین
بشرایطی که او گفته شد و هشتم خفا بقول بعضی دیگر

تبیین

تبیین و ترتیل و صحیح حرفی نزد حروف قرآن
خوانرا از ضروریات ست بنابرآنکه اگر بلا حفظ
خواند از خبط و خللی که خالی نباشد یعنی چیزیکه
اول واجب ست بر متقین قرأت قرآن تصحیح
هر حرف ست از مخرجش که مختص ست با و تصحیح یکه
ممتاز شود از مجانس خود واین را در تلفظ
هر حرف مفرده با حتیاط بپایانش باید که رعایت
توان کرد اما در حین ترکیب بغایت مشکل ست
زیراکه عارض میشود در حین ترکیب حالتیکه نیست
در حین افراد بجبب مجاوره حرف قوی تضعیف
و مرقوق با مفخم پس حرف سکینه قوی ضعیف را و مفخم

از نقصان حرف و از زیادت او از صفت حرف و
و دیگر مانع شود از تغییر

مرقق را و دشوار میگردد و تلفظ علی ما ینبغی
مگر بریاضت شدیده وازینجاست که اکابر گفته
اند که هم حکم صحة التلفظ حالة الترکیب و تحصل
حقیقة التجوید بدانکه همزه حرف شدیده بعید
المخرج ست و تلفظ او بسیار مشکل ست واز
غایت قوت و شدت اوست که در قرارت
سبعه همزه مشدده نیامده ست و بجهت شدت
اوست که بعض از ائمه سبعه در و تسهیل و ابدال
و حذف بنابر تخفیف روا داشته اند و وضع
اشکال حروف همزه را شکلی وضع نکرده ست
گاهی بصورت واو و گاهی بصورت الف مرآید و گاه باشد

اصلا صورت نداشته باشد چون ملء الارض
و دف و همزه از دو حال بیرون نیست متحرکست
یا ساکن و اگر متحرکست خالی نیست از انکه ما قبل
او ساکن ست یا متحرک اگر متحرک ست بفتح
و ما قبل او نیز متحرکست از فتح و ضم و کسر خالی
نیست و اگر مضموم ست ایضًا و اگر مکسور کذلک
و اگر همزه متحرک ست و ما قبل او ساکن ست حرکت
همزه یکی از سه خواهد بود و حرف ساکن ما قبل او
احتمال دارد که ساکن یا صحیح باشد یا مد و یا لین و اگر
حرف مد باشد موجب مشقت چنانکه خواهد مذکور
شد و در باقی صور البته مرایه که همزه را رعایت کرده

حرکت در حد ذات قویست و همزه نیز قوی
و بسکون غیر مده ثقیلست تا خللی در ادا راه واقع
نشود و در مانند بأس و یؤده و خاطئه و لئلا ملا
حظه بیشتر باید نمود و با قرا انواع همزه را ملاحظه
نموده با رعایت نکنی و مهما امکن آنچه استادان
فرموده اند بجای آری و منقولست که در تلفظ
همزه ناف بلرزد و بدرستی بناء اقوال و اجتماع
همزتین در یک کلمه و کلمتین هم باشد و آنچه در یک
کلمه است از سه حال خالی نیست یا هر دو مفتوح است
مثل ءَاَنذَرتَهُم یا اول مفتوح ثانی مکسور است مثل
ءَاِنَّکُم یا اول مفتوح ثانی مضموم است ءَاُنزِلَ و اما نوع

دیگر نیز

دیگر نیز منصور است اما در قرآن زیاده براین
سه نوع نیامده است و آنچه در کلمتین است
زیاده بر هشت نوع در قرآن نیامده است
اول آنکه هر دو مفتوح باشند مثل جاءَ اَحَدَکُم مک
سورتین مثل البغاء اِن مضمومتین مثل اولیاءُ
اُولئک و این مثال در یک موضع بیش نیست
اگر اول مفتوح و ثانی مکسور باشد مثل جاءَ اِخوَة
اگر اول مفتوح و ثانی مضموم است مثل جاءَ اُمَّة
اگر اول مضموم ثانی مفتوح باشد مثل الملأُ اَفتونی
اگر اول مکسور ثانی مفتوح باشد مثل من وعاءِ اَخیه
اگر اول مضموم و ثانی مکسور باشد مثل الشهداءُ اِذا

ویک نوع دیگر که منظور ست نیا مدست در
این مذکورست می باید که قرآن خوان تا توانند
بروجه تبیین و ترتیل و توضیح بخواند و هرجا که
قاری ابتدا کند کلمه را اول همزه ست باید که حفظ
کند اورا از تغلیط نطق مثل الحمد والذین
وانذرتهم خصوصا وقتی که بعد از و الف آید
مثل آتا و آیات واگر مفخم آید حفظ از تغلیط
بیشترست مثل الله واللهم والطلاق واصطفی
واصلح والف همیشه ساکن ماقبل مفتوحست
باندک اشباع فتحه ماقبل از مخرج خود مؤدی شود
وموصوف نشود بترقیق وتفخیم بلکه تابع ماقبل ست

وب را با ب در مثل اجبت واصاب به وبا ف
در مثل تیب فا ولک ولاریب فیه وبا م در مثل بعد
من وبمن وبا و در مثل بواد وبو نا به تبیین یعنی
مبین ومشخص ادا می باید نمود وبعضی از قراء سبعه
در بعضی ازین مثالها بجهت تخفیف ادغام
کرده اند و هرجا که بعد از ب حرف مفخم آید
مثل بطل وبصلها یا حایل شود بینهما الف حفظ تر
قیق می باید کرد مثل باطل والاسباط وت را نزد
ث ج د ذ ز س ش ص ض ط ظ البته محافظت
می باید کرد تا نیکو ادا شود وت خالی نیست از آنکه
متحرک ست یا ساکن اگر متحرک ست امام ابوعمرو ادغام

میکنند درین یازده حرف در چهار موضع که از وخلاف روایت کرده اند چنانچه حضرت شیخ فرموده
اند که وفی احرف وجهان عنه تهلل الی احرا... اثبت
اتی واگر ساکن باشد جمع قرا ادغام میکنند
در نا خواه در کلمه باشد مثل مت ومتم ویا در دو
کلمه باشد مثل فما ربحت تجارتهم و در ط نیز ادغام با تفاق
میکنند مثل وقالت طائفه اما در شش حرف
دیگر که س و ث ص ز ظ ج باشد خصوصیت
با ابا عمر ندارد بلکه بعضی از قرا نیز ادغام میکنند
بجهت تخفیف چرا که ت در جوار این حروف
به دشواری متلفظ میشود و ت با ط در مخرج مقا

مقارن ست اما در صفت مخالف و در مثل
تطلع وافتطمعون ملاحظه باید نمود که ط در اقوای
حروف ست در تفخیم و در فقد صغت قلوبکما
ملاحظه می باید کرد که تا طانشود و ث را نزد ت
ذ س ش ض در مانند حیث تؤمرون و
یلهث ذلک و ورث سلیمان و حیث
شئتم وحدیث ضیف اظهار می باید کرد
تا تبین بجای آورده شود اما در یلهث ذلک
در وصل امام عاصم رحمة الله علیه ادغام میکنند
بنا بر تعسر اظهار و بعضی از سبعه درین
مواضع و امثال اینها ادغام کرده اند ج را نیکو

تلفظ می باید کرد و اگر ساکن باشد اداء در جواء
این حرف که ت د ذ ر ز س ل ه است
مشکل ست مثل فاجتنبوه واجدر و مجذوذ
واجرا و تجزی و رجس و بعجل و وجهی و آنچه
برین مثالها ماند می باید که قاری اهتمام کند
تخصیص در طی و یوجه از جهت مجانبت یا
و اخفاء با و ج چون بهمزه رسد مثل و اضحی
ان الله و یجا مثل ابرج حتی و بعین چون
فاصفح عنهم و زحزح عن النار و بها چون ان
یتنکحها و یسبحه و هریه بدین ها ماند محافظت
و رعایت می باید کرد که از مخرج خود هر یک

ازنها بر وجه احسن مودی شود تا در صفات
حروف خللی واقع نشود و ترقیق او واجبست
وقتی که متصل شود او را حرف استعلا نحو احطت
الحق و در جمیع ترقیق واجبست و خ را مفخم
ادا باید کرد بر وجه تبیین تخصیص وقتیکه مشدد
باشد مانند یودخر وه و و را نزد ت ث ج
ذ ز س ش ص ض ط واجبست تبیین اگر
مظهر باشد مثل المساجد تلک و یریه تواب
والخلد جزاء و من بعد ذلک و یکاد زیتها
و یکاد و سنا و شهد شاهد و فی المهد صبیا و
بعد ضراء و یریه ظلما مظهر باشد بنا بر آن گفته شد

امام ابوعمرو بصری درین مجموع ادغام
میکنند مگر وقتیکه مفتوح بعد از ساکن باشد
ادغام کرده نمیشود در هیچ حرفی مگر در تا
مثل کادتزیغ وبعد توکیدها و بعد ضرّاء و بعد
ذلک ادغام کرده نمیشود بنا بر عدم وجود
شرط و در من بعد ذلک بشرط کسر یا جزم دال
ادغام میکنند واگر دال منصوب یا مفتوح باشد
ادغام نمیکنند و دال ساکن را با حروف تهجی
حال ست ادغام ست باتفاق یا اظهار
مختلف فیه اگر دال ساکن با ت یا د در یک کلمه
و یا کلمتین باشد مثل عدتم و قد تبیّن واحد

وقد دخلوا باتفاق سبعه ادغام ست و در
مثل ولقد جاءکم ولقد ذرّانا ولقد زیّنا وقد
سالها وقد شغفها ولقد صرّفنا وقد ضلّوا ولقد
ظلمک مختلف فیه ست یعنی بعض ادغام کرده
اند و بعض اظهار و مذهب امام عاصم علیه الرحمه
اظهار ست وتبیین بر وجه کمال و در غیر این
حروف باتفاق اظهار میکنند مثل اد
بروا مدخلا ولقد رای و یدعون و فقد فاز
وغیر ذلک و حروفیکه دال ساکن نزد او اظهار
میشود این ست د ب ث ج ح خ د ط ع غ
ف ق ک ل م ن و ه ی و در کهیعص خلاف ست

نزد قراء سبعه امام عاصم و حمزه میان اظهار میکنند
و باقی ادغام و گفته اند که دال را اظهار کنند نزد
حروف فیکه اظهار می باید کرد نه چنانکه دال متحرک
شود و مضطرب گردد بلکه صفت قلقله دال
باقی بود و چیزی از صفات او ناقص نگردد
و **ذ** نزد **س** و **ص** مانند فاتخذ سبیله و ماتخذ
صاحبة اظهار می باید کرد اگرچه امام ابو عمرو ادغام
کرده است بجهت تخفیف و در عذت و نبذت
امام عاصم و ابن عامر و ابن کثیر و امام نافع اظهار
میکنند و ابو عمرو و حمزه و کسائی ادغام و در
اخذتم و اخذت خواه مفرد و خواه جمع باشد

حفص راوی امام عاصم و امام ابن کثیر اظهار
میکنند و باقی قرا ادغام و ذال را اگر
ساکن باشد در **ذ** و **ظ** باتفاق ادغام میکنند
مثل اذ ذهب و اذ ظلموا و با **ت ج د ز س**
ص مثل اذ تبرء و اذ جاءهم و اذ دخلتموه
و اذ زین و اذ سمعتموه و اذ صرفنا بعضی
به اظهار و بعضی ادغام میکنند و امام عاصم
از مظهریست بهرحال اداء ذال را بجای می
آوردن که نقصان در صفات او نشود و **ر**ا
چنان تلفظ می باید کرد که در صفت انحراف و تکریر
او ترک تکرار و نقصان واقع نشود تخصیص اگر

وذرّة

مشدّد باشد مانند ضرّاً وضرّةً ودر را محافظت
می باید نمود که درجوار ت ج د ر ق ک ل
ن اگر ساکن باشد وبسین ممزوج نشود
واگر متحرک بود مبین مؤدی شود مثل کترام
ومزجاه وتنزداد وورزا ودرزقا وازکی
ویزلقونک والوزن وعزّرتموهم وتتنزل
واعتزلکم وبجزنون وامثال اینها واگر جلی
مشدّدی واقع شود ایضا ملاحظه می باید کرد که
سین ممیز نشود وس درجوار ت ج ز ش
ط تغییر دارد مثل نستعین والمسجد واسری
واذا النفوس زوّجت والراس شیبا وبسطه

ودرامثال

ودرامثال اینها احتیاط بسیار می باید کرد که
صفت صفیر سین فوت نشود وص پیش
ت ج س ی تعذری دارد باین اعتبار که
ممازجت بسیار نمی تواند بر وجه تبیین ادا

با مجانست

نمودن مثل واصطبروا وشجرة وزی العرش
سبیلا وشیئا وآنچه بدین مثالها مشابه
باشد خواه در یک کلمه ویا در کلمتین جمع شود
البته قاری ملاحظه فرماید که خللی در ادای او
نشود تخصیص وقتیکه مشدّد باشد مثل فبشّرناه
ویا ساکن باشد مثل واصبره وص درجوار
د ط غ ل ع تغیر است خواه متحرک خواه ساکن خواه مشدّد

خواه بعد از حروف مذکوره باشد
خواه قبل ملاحظه باید کرد که پس از آمیزیا
ز آمیز نشود مثل حرصتم و تصدون و تصدق
و یصلی و حصتم و اصحاب و اصدق و صدق
و صدق فی المهد صبیا و اصطر و قد صغت و یوصل
و الصادقون و امثال اینها و ص را در جوار
ت ج ش س ف ط ظ خ ملاحظه باید کرد که
بین ممزوج نشود بهر کیف که باشد مانند
قبضت و قبضه و احفض جناحک لبعض نشا
نهم و اغضض و فمن اضطر و لبعض ظهیرا و انقض
ظهرک و مضغه و غضب و ما اشبهها بسی احتیاط می

باید کرد که ض حرف کردن کشت و با
ممارست نمی توان رام کردن و ط بات
و پس مشکل ست در تلفظ خواه مقدم باشد
مانند احطت و فرطت و بسطت و خواه
موخر مثل افتطمعون بملاحظه تمام می باید ادا
نمود و در بسطتم و شطاه و شطر المسجد
ایضا ملاحظه می باید که طا تا نشود و صفت
اطباق او زایل نشود و ظ را نزد ت اطهارست
در مانند اوعظت می باید ملاحظه کردن که
نیکو ظاهر شود و ع اگر ساکن باشد مثل تعلمون
و معلومات و غیره که در میان دو فتحه واقع شود

مثل معها و فعل و جعل در ادا او مشکل ست میبایه
ملاحظه نمود که مشخص و مبین کردد و غ اگر با
حروف استعلا و ش ف بهم رسید از محافظت
آن غافل نباید بودن که حا نشود در مثل صفت
قلوبکما و غضب و فطادک ولا تزغ قلوبنا و
یغشی و یغفر لنا صاحب عاین الترتیل علیه الرحمه
فرموده اند که اکثر عوام درین مواضع مذکوره
و امثال اینها بجای غین خا میخوانند اما درین
زمان از بعض عزیزان که خود را از خود محقق میدانند
شنیده میشود و بمنع کردن ممنوع نمیشوند
العیاذ بالله و ف را با ف مانند ففی رحمة الله

وکیف فضلنا و با ب مثل فهم و فبا و و با م
مثل فمثله و فمنهم و با و فوقع و ارفو احا مبین
و مشخص می باید ادا کردن و ق را با ک و ک را با
ق مانند خلقکم و نیفق کیف لازم ست
رعایت کردن که در مخرج نزدیک اند اگرچه
در صفت مغایرند و از دشواری اینها و
امثال اینهاست که امام ابو عمرو بصری
ادغام میکنند به آنکه هرجا ابو عمرو ادغام میکند گفته
میشود مراد سوسی راوی مشار الیه ست چون در
ادغام کبیر اصل ابو عمرو ست با برهان ذکر آن کرده
میشود و در ادغام قاف در کاف دو وجه ست

ادلاک محض و ابقاء صفت اطباق همچنانکه
صاحب مبرز رحمة الله علیه گفته است که
سمعت من شیخ مولانا سراج الملة والدین
قاری سبعه رحمة الله انه تقلب القاف
کافا و یدغم فی الکاف فلا یکون فیه اطباق
والاستعلاء و سمعت عن شیخی و والدی
رحمة الله انه یدغم مع بقاء الاطباق فکأنه
تخفی حرکة القاف فحسب یعنی از استاد
خود قاری سبعه ادلاک محض شنیده ام
و از پدر خود و استاد خود ادغام با صفت
اطباق و در مفصل همچنین مذکورست و ل را اگر

ورقیق ادا می باید کردن تخصیص اگر در یکی
حروف استعلا واقع شود مثل الخبیر ولصاد
قون ولضالون وان تخالطوهم ولطغی
ولغتی ولقالوا و امثال اینها و اگر لام ساکن
باشد از دو حال خالی نیست یا لام قل و بل است
یا غیر اینها مثل جعلنا و انزلنا و قلنا و زیلنا و
قلتم و جعلتم و غلظ و مانند اینها را اظهار می
باید کرد بر وجهی که لام متحرک نشود بلکه سکون
محض ادا شود و با نون ملاحظه کند مدغم مؤدی
نشود بلکه با حرکت و اضطراب تلفظ کند تا
حق صفات هر دو حرف بر وجه کمال ادا شود

ولام قل وبل را باحروف تهجی سه حالست
ادغامست در لام و را باتفاق مثل بل لا تکر
مون وبل ربکم وقل لکم وقل رب وهل لنا وبعد
از لام بل را واقع نیست ومختلف فیه ست
با ت ث ز س ص ط ظ ن مثل بل تعلم وهل
ثواب وهل زعمتم وبل سولت وبل ضلوا وبل
طبع الله وبل ظننتم وهل نذلک وامثال اینها
بعضی از قراء سبعه ادغام میکنند وبعضی
اظهار ودر باقی حروف تهجی اظهارست
مانند قل اندعوا وقل هلم وبل جاء وقل صدق وعسی
وقل فلم وقل قد جاءکم وقل کونوا وقل متاع الدنیا

وبل وجدنا

وبل وجدنا وقل هل وقل هن وقل یا قوم وباقی
امثله را قیاس کن ولام تعریف در چهارده
حرف از حروف تهجی مدغم میشود بنابر
قرب مخرج بجهت تخفیف وبعضی گفته اند که
بنابر کثرت استعمال وحروفی که لام تعریف
در وی مدغم میشود اینست ت ث د ذ ر ز س
ش ص ض ط ظ ل ن مثل التائبون والثواب
والدین والذکر الرب الزبور السماء الشراب
الصادقین الضالین الطلاق الظن الذی
النار ودر غیر این حروف اظهار میشود
بنابر بعد مخرج و م را از ک ادا می باید نمود که

درو ی اثر تفخیم ظاهر نشود تخصیص اگر در یلی
حروف مفخمه واقع شود و م را با م مثل
یعلم ما و امم و با ب مثل مشبرا و مبعدون و با
ف مثل مفاتیح و مفر و با و مثل الموازین و
موزون مبین می باید تلفظ کردن و میم
ساکن با میم مدغم میشود و در باقی حروف تهجی
اظهار میشود خواه در وسط کلمه باشد خواه در
آخر و بعض گفته اند که بعد از میم جمع از حروف
بوف که ب و ف ست آید اظهار میباید کرد یعنی
بسکون میم را بجانب ضم میل نباید دادن و
اکثر برانند که بعد از میم ساکن اظهار میباید

کرد

کرد خواه جمع و خواه غیر جمع مثل هم فیها
و هم فانذر و در با خلاف ست بعضی اظهار می
باید و اخفا بعضی برانند که اخفا اولی ست
و بعضی برانند که اظهار روا و اولویت اظهار ظاهر
و متبادرست بنا بر آنکه بعد از میم ساکن اگر
حرف بوف و یا غیر بوف آید اظهارست اما
در تخصیص حروف بوف ایمه دین تخصیص قدوة المحققین
شیخ جزری قدس الله روحه چنین
گفته اند که در اظهار میم نزد حروف بوف
کلفتست بنا بر مبالغه در شان اظهار تخصیص کرده اند
اظهار میم را به بودن حروف بوف والا اگر

مطلق حروف تهجی اظهار است اگرچه از کلام شیخ
شاطبی اخفا فهم شود و درین بیت فرموده
اند وغنة تنوین و نون و میم ان یسکن ولا
ظهار فی الانف تجتلا و صاحب مبرز در
شرح این بیت فرموده اند که نحو الحمد
و انعمت نون را بملاحظه ادا می باید نمود که
اگر متحرک باشد غنه آمیز نشود و اگر ساکن
باشد چون غنوی باشد صفت غنه از و مفقود
نشود و حفظ نون واجب است از تفخیم هرجا
گاه که متحرک باشد لاسیما وقتیکه بعد او الف
آید مانند انا و احکام نون ساکن را بیان

کرده شده است و هر نون ساکن که بعد
ازوی حرفی واقع نشود مثل تعلمون که
بسکون او عارض باشد می باید ملاحظه کرد
مفخم ادا نشود تا احتمال خفا ازوی دور
شود و واو از دو حال خالی نیست یا متحرکست
مثل فوکزه یا ساکن مثل قومه اگر متحرکست
بر صدر کلمه است مثل وکیف یا در وسط کلمه
مثل توکل یا در آخر کلمه مثل هو اگر در صدر
کلمه است حرف آخر کلمه که ما قبل اوست احتمال
دارد که از جنس او باشد مثل ما توهم یا غیر جنس
او مثل قال ومن و اگر از جنس اوست احتمال ادغام

متحرک باشد مثل عفوا و امر درین مثال و امثال
این بسوسی ادغام میکنند و باقی قراء اظهار
میکنند و چون ساکن باشد احتمال دارد که
حرکت ماقبل او از جنس او باشد مثل آمنوا
و عملوا و امثال گذشته درین انواع
هیچکس ادغام نمیکنند بجهت مده یا غیر جنس
او مثل عفوا و قالوا درین مثال و امثال
این مثال نزد سبعه باتفاق ادغامست
و اگر غیر جنس اوست خواه ساکن باشد
مثل یا ویلتی و متحرک مثل قال و من که گذشته
مبیّن و مشخص ادا می باید نمود که صفت از صفات

وحرف

وحرف قبل او مفتوح نشود و اگر در وسط
کلمه است بو ببینیم که متوسط نفس امریست مثل
هارون یا متوسط و بزایده ست مثل بوادٍ اگر
نفس امریست متصورست که متحرک باشد
بحرکات ثلاثه مثل حوجا و الغاوون و ابنا
یا مشدد باشد مثل قوّة یا ساکن مثل قوم و اگر
متحرک ست احتمال دارد که ماقبل و مابعد او
متحرک باشد مثل عوجا یا آنکه ماقبل ساکن باشد
و مابعد ساکن مثل اموات یا آنکه ماقبل متحرک
باشد و مابعد ساکن مثل تواعدتم یا عکس
مثل العداوة یا آنکه ماقبل او مشدد باشد و ماقبل او

غیر مشدد باشد مثل لدّ واب یا عکس مشهر ایود و
اگر ماقبل و مابعد مشدد باشد نیامده ست یا
اگر حرکت حرف ماقبل او از جنس او باشد
و مابعد نباشد مثل وجوه یا عکس مثل یوجدا
و آنکه ماقبل و مابعد هر دو از جنس او باشند
باعتبار ذوات واقع نیست بنا برانکه توالی واوات
میشود و در یک کلمه چون توالی ضمات که قلت
مجوز نیست بس توالی واوات که اکثرست
بطریق اولی جایز نباشد وُاوُ و یقرّوا اگر چه
بتوالی واوات می باید اما فی الواقع نیست
چراکه آوُ و کلمه ایست و نصروا کلمه دیگر بس فارسی

درین مذکورات می باید که مبین و مشخص تلفظ
کند تا خللی در صفتی از صفات واو واقع نشود
و اگر متوسط بیایدست مثل فوکزه و وجدک
و بوادٍ و غیر ذلک مبین و مشخص بر وجهی
ادا کند که ظاهر شود که مصدر نیز ایدست و
اگر در آخر کلمه ست ایضاً رعایت کند که بر وجه
صحیح مؤدی شود تا صفتی از صفات او زایل
نشود و در مشددات مثل لوّ و عدوٌّ لکم بر وجه
شدت باید تلفظ کرد که در تشدید او نقصان
واقع نشود و در صورت اجتماع واوین چون
و وجدک و وضع الکتاب و آوو و نصروا

وخذ العفو وامروا آمنوا وعملوا وبالغدوّ و
الآصال وتلوا او و اینکه بجهت من صیله های
ضمیر بیه امیشود مثل له واهل ازین منقولت
می باید ملاحظه نمود بر وجهی ادا کرده شود که
هر دو واو مشخص موّدی شود و در جای که
انضمام شفتین باید کرد البته بکنند که اگر نکنند
واو بروجه کمال مؤدی نشود و هو اعلم بها
هو حق و هـ چون از اقصای حلق ست
ملاحظه می باید کرد که از مخرج خود ادا شود بعضی
گفته اند که در اخراج ها از مخرج او مبالغه
می باید کرد که ناف در حرکت آید و اصح آنست که

در اخراج همزه از مخرج شر ناف در حرکت
می آید و بپر و در تاء تانیث که در حالت
وقف ها میشود مثل رحمه و نعمه و مغفره و دو
هاء استراحه که او را هاء سکت و هاء وقف
نیز میگویند مانند لم یتسنه و مالیه و سلطانیه
و در هاء ضمیر که بعد از ساکن باشد مثل لدیه
و عنه چون وقف کرده شود احتیاط تمام می
باید کردن که در مخرج او یا در صفات او خللی
واقع نشود و در اجتماع با این که ادغام رود
جائز نیست مثل وجوههم و وجهه و در مانند
اینها بسیار ملاحظه کرد بر وجه تشخص ادا باید نمودن

وی را نیکو ملاحظه می باید نمود که جیم آمیز نشود
تخصیص اگر مشدد باشد مثل ایّاک و ایّکم
چرا که یا از حروف رخوه ست و جیم شدیده
واکثر برآنند که یا بین الشدیده والرخوه ست
و در بعض صفات و مخرج متحد نه چون یا مشدد
گردد بمخرج جیم نزدیک شود و اجتماع یا
این چهار نوع ست اول آنکه یای اول ساکن
ماقبل مکسور باشد و یا دیگر بعد از و ست متحرک
باشد مثل الّذی یوسوس و فی یوسف درین
مواضع و امثال این مواضع اشباع حرکت
ماقبل یا می باید کردن و یای متحرک را بتمکین گفتن

دوم آنکه یای اول متحرک باشد و ثانی ساکن مثل
واحیینا به سیوم آنکه هر دو یا متحرک باشند
مثل فلنحیینّه چهارم آنکه اوّل مشدد باشد و دوم
متحرک مثل آن ولیّ الله والعشیّ یریدون یا را
درین مجموع و امثال اینها مبین و مشخص ادا
کردن و هر یای مفتوح که بعد از کسره واقع
شود مثل وَدِیَةٌ و ماهیه و میاما و جیا و انا نزد
آنها که بفتح یا می خوانند ازین مقوله ست
ملاحظه می باید نمود که کسره با اشباع مؤدی
شود که بعد از کسره یا متولد نشود و هر یای مکسور که
ماقبل او فتحه باشد مثل ترین و طرفی النهار مبیّن

حرکت اداکردن لازم ست تا از میان دهن
تا بر وجه صحیح ادا شود و هر بای پاکن که بعد از و
همزه باشد یا عین یا نون یا ها و ما قبل با فتحه
باشد مثل شیء وابیع وکهیعص واین ولیه
احتیاط می باید کرد تا نیکو گفته شود و حرکات
ثلاثه که ضم فتح کسره است بر هر حرف از حروف
تهجی که واقع شود ملاحظه می باید کرد که اشباع
کرده نشود اگر ضمه را اشباع کرده شود واو
متولد شود بنا بر آنکه واو مرکب از دو ضمه
والف از دو فتحه ویا از دو کسره است و نزد
بعض از سه بیر قاری باید که در ادای حرکات

ثلاثه ملاحظه نماید که بحرف مخلوط نشود دیگر
وقف کردن را باید دانست که چه معنی دارد و کجا
وقف می توان کردن معنی وقف نزد قرا
قطع کلمه است از ما بعدش باتنفس با حرکت
کامل و این بر سه قسم است امکان و روم
واشمام و وقف کردن اختیاریست یا اضطراری
اختیاری آنست که قاری بر کلمه از کلمات قرآن که
ابتدا از ما بعد او صحیح باشد توقف کند
و نفس زند بعده ابتدا از ما بعد او کند
چنانکه تقریر کرده شد انشاء الله و اضطراری
آنست که قاری نفس تنگی کند و نتواند نگاه داشتن

یا وهم انقطاع نفس شود بر کلمه توقف کند
ونفس زند و دیگر ابتدا کند از ما قبل ابتدا
آن کلمه کند در غیر نماز بملاحظه آنکه معنی فایده
نشود یا ترک استحسان نشود و در تفسیر
وَرَتِّلِ الْقُرْآنَ تَرْتِيلًا فرموده اند که ترتیل حفظ
وقوف و اداء حروفست یعنی بر تمام
کلام وقف کند تا بر مستمع معانی مشتبه
نشود و حروف را در هم میفکن یکان یکان
نه بر وجه شکسته بخوان تا سامع را معلوم شود که
کدام کلمه را خواندی و حروف های آن کلمه را کدام
حرکت یا بسکون تلفظ کردی ایمه دین در باب

وقوف تصانیف بسیار کرده اند و سخنان
دقیق فرموده اند بنا بر آنکه از حضرت امیر المؤ
منین اسد الله الغالب علی ابن ابی طالب
کرم الله وجه منقول است که الترتیل حفظ الو
قوف واداء الحروف استاد المحققین
قطب السالکین شمس العارفین المخصوص
بعنایت خداوندی شیخ ابو محمد الطیفور سجا
وندی قدس الله روحه العزیز وقف را بر
پنج مرتبه قرار داده اند لازم و مطلق و جایز
و مجوز و مرخص و هر یک را علامتی واضح نهاده
دلایل موجه اقامت کرده اند و کتابی که منسوب

بوقف سجاوندی ست از مصنفات حضرت ایشانست
آنچه داد سخن ست داده اند و از کمال بزرگی ایشانست که
از اعزه هر که هرچه در باب وقوف نوشته اند
منسوخ یا منسوب بسجاوندی شده ست آنچنانکه
علم قراءات منحصر در شاطبیه از کمال بزرگی مصنف
او شده ست توقع از کرم ناظران این رساله
آنست که بروح پر فتوح این دو بزرگوار تحفه
فاتحه باخلاص ختم کرده از ارواح طیبه قدسیه
استمداد نمایند تا برکات و اقوه متکاثره بر ایشان راجع
لاحق گشته بدرجات عالیه واصل گردند و داعی را
ایضا مزدی باشد که الدال علی الخیر کفاعله بدانکه علامت

وقف

وقف لازم آنست که ترک او معنی شنیع شود
چنانکه قوله تعالی علی الذین کفروا انهم اصحاب النار
م وقف لازم ست اگر گذری اصحاب النار
الذین یحملون العرش گوی الذین یحملون العرش
صفت اصحاب نار شود این معنی شنیع ست
وما هم بمؤمنین م لازم ست اگر گذری بمؤمنین
یخادعون الله گوی معنی چنان میشود که نسبت
آن مؤمنان مخادع و از ینجا مفهوم گردد که
ایشان مؤمن باشند و مخادع نباشند و
حالانکه ایشان مخادع بودن نه مؤمن و شناعت
این معنی ظاهر ست و وقف لازم بقول اصح

در کلام خدا جل وعلا هشتاد و دو جای ست وقف
مطلق آنست که ابتدا از ما بعد او حسن باشد
و ترک او مغیر شنیع نشود چون مبتدا و شرط
و استفهام و نفی و انَّ که این را صدارت
کلام ست و ابتدا از ما بعد موقوف علیه نیکو آید
بنا بر آنکه سبب اتصال موجب نباشد کقوله تعالی
مالک یوم الدین ط ذکر اوصاف تمام شد و ایاک
نعبد ابتدا او تضرع ست و جایز آنست که
طرف پاوی باشد یعنی وقف را دلیل بود و وصل را
ایضا کقوله تعالی قالت انّ الملوک اذا دخلوا
قریةً افسدوها وجعلوا اعزة اهلها اذلة ج و کذلک

یفعلون شاید که قول بلقیس باشد وصل باید
کرد و روا بود که قول خدای تعالی بود توقیع
بلقیس وقف باید کرد و بعضی گفته که در جایز
ایستادن ست و بدین بیت که جیم جایز
بگذر ز آن هم رواست لیک در وی
ایستادن بهترست بنا میکنند و این بیت را
نسبت بحضرت شیخ سجاوندی می کنند
و حال آنکه این بیت از ابیات خدمت مولانا
حافظ الدین بخاریست علیه الرحمه و در وما
انزل الیک من قبلک ج جایزست از برای
آنکه واو مقتضی وصل ست و تقدیم مفعول بر فاعل

مقتضی قطع ست تقدیر چنان ست که
ویوقنون فی الآخرة نظر برین مقدمات
ظاهر و متبادر آنست که در جایز مساواة
باشد و بیشتر مجوز آنست که وقف را
وجهی باشد و وصل نیز وجهی اما وجه وصل روشن
تر و ظاهرتر باشد قوله تعالی اولئک الذین
اشتروا الحیوة الدنیا بالآخرة ز مجوز ست
و قایلکه حرف فلا یخفف واقع ست متضمن معنی
جواب و خبر ست نه حقیقت جواب و خبر پس
اقتضای وصل میکند اما نظم فعل استیناف ست
وجه وقف دارد و در همچنین مواضع گذشتن اولی

ووقفا

و وقف نیز رواست و مرخص آنست که
ما قبل او از ما بعد او مستغنی باشد و مفهوم
باشد که ما بعد او متصل ست و گفته اند دو سخن
باشد بیکدیگر متعلق ولیکن هر یکی افادت
معنی تمام دارد قوله تعالی الذی جعل لکم الارض
فراشا و السما بناء ص ست و انزل عطف ست
بر جعل و هر دو صلهٔ الذی ست اما هر یکی در معنی
فایده تمام میدهد اگر انقطاع نفس شود یا وهم
انقطاع وقف کرد آنرا رخصت ست و اعاده
کردن حاجت نیست و بعضی از ائمه وقوف
علامات دیگر زیاده کرده اند مثل ق ک لا سکته قت

صل صلی وقفه وق عبارت از قد قیل ست
یعنی بعضی از ائمه وقف کرده اند اما بواسطه
ضعف قیل گذشتن اولاست ک عبارت
از کذلک ست یعنی دلیلیکه بر مجرد وقفکه
پیش ازینی وقف ست شده وست اینجا
نیز دلیل وعلامت همانست چنانکه برلازم
در هرجا دلیل گفته اند و بر مطلق وجایز
ومجوز ومرخص ایضا گفته نه وبسیار مواضع (ست که)
دلایل ایشان بایکدیگر موافق ست بنابرین
کاف را اختیار کرده اند تا اخصر باشد ولا بمعنی
لا وقف علیه ست یعنی درین محل مهما امکن وقف و

اضطرار

اضطرار نمی باید کردن و وقف اختیاری
بهیچ وجه صورت ندارد واگر وقف
اضطرار شود البته اعاده لازم نیست در غیر نماز
و سکته عبارت ازان ست که وقف تامه
کرد اما برای ادب مانند وقفه لطیفه
باید کرد کقوله تعالی قالا ربنا ظلمنا انفسنا
سکته ست چراکه بیان انقطاع صحبتست
وان لم تغفر لنا وترحمنا بیان حاجت
میان انقطاع صحبت وبیان حاجت سکته
فصل می باید کرد تا مراد وجهی وصل نشود و مراد (جهی)
وقف چون میان (انقطاع) صحبت وبیان حاجت و مراد (جهی)

مغایرست ومن وجهٍ اتحاد و در بعض مصاحف
بجای سکته س می نویسند و قف نزد متأ
خرین امرست بر توقف و صل امرست برگذشتن
و صلی نیز امرست برگذشتن اما بعض میان
صل و صلی فرق بدین طریقه گفته اند که صل یعنی قد
یوصل و صلی یعنی الوصل اولی و قف عبارت از آنست که
بعض گفته اند وقف نیست و بیشتر بعضی از استادان دین
ست بلا قطع نفس و توقف بلا تنفس دو نوعست
یکی آنکه اندک توقف کرده شود که باصطلاح قرا
سکته میگویند چنان که مذکور شد دوم آنکه توقف
بیشتر کرده شود و این را وقف میگویند و گفته اند که

سکته

سکته بوصل قریبست و وقفه بوقف و در بعضی
مصاحف قلا می نویسند یعنی قیل لا و ج می
نویسند یعنی اگر توقف کرده شود باصورتست
اما گذشتن اولیست و علامت آیه های گرد
بدین شکل ه می نویسند بحمرت و در بعض مصاحف
ما و بدین شکل ه نوشته اند که علامت همزه
وصلیت و این را التزام کرده اند اگرچه با فائده
نیست اما اگر همزهٔ وصلی را بعلامت سقوط
فی الدرج و عدم سقوط دانسته شود بهتر
تر باشد بنابرآنکه اگر اینچنین علامت بعضی از
همزات وصل متروک شود اعتقاد قطع کنند

واکر در غیر همزه وصلی کتاب بجهت آرایش خط
نوشته‌اند اعتقاد وصلی کنند و استادان
سابق با بر زیب و زینت خط بسیار نوشته‌اند
واکر مصحف بخط مبارک خواجه یاقوت علیه الرحمه
در نظر آید حقیقت این سخن ظاهر کردد
و بعضی کفته‌اند اکر آیه بیکی از علامات وقف
یا عدم وقف جمع شود آیه تابع آن علامت
شود و این کلمه نیست چرا که اکر آیه بلا جمع
شود بعد از وقف کردن بر آیه لا جمهور
بر آنند که اعاده حاجت نیست و اکر تابع بودی
البته اعاده لازم بودی و اکر باعاده لازم یا مطلق

جمع شود تواند بود که تاکید باشد بر توقف
واکر آیه بجایز جمع شود رفع مساوات کند
یعنی منع جواز وصل و اکر بمجوز جمع شود
افادت مساوات کند و اکر بمرخص جمع
شود توقف جایز شود و در بعض مصاحف
متأخرین نوشته‌اند که جایز و مطلق نسخه
یا عکس یا غیر ذلک و در بعض مصاحف
مطلق و جایز یا جایز و لازم یا مجوز و مطلق
یا مطلق و مرخص یا آیه و جایز و مطلق نسخه
و غیر ذلک نوشته‌اند درین مجموع محل تردد است
بنا بر آنکه مفهوم هر یک ازین علامات مخالف

مفهوم دیکرهست یا نیست اکر نیست فایده علامات
چیست بل یکی علامت کافیست واکر مخالفست
دو مفهوم مخالف در یک حال با صورتست مثلا
اکر بر لازم ولا در یک موضع قایل شوی تناقض
شود واکر کویا نیست یا آن در یک آن تشکک
لازم اید ودر باقی شقوق اکرچه تناقض نیست
استحسان را نیز صورت نیست بسبب اولی وانسب
چنان می نماید که قاری رجوع بوقوف سجاوندی
مدلل نماید بهر کدام علامت که دلیل شیخ موافق
اید بکذارد وآن دیکر را محو فرماید که پنجم نیز
از جمله علامات وقف نکردد بدانکه بعض علامات

دیکر در مصاحف می نویسند اکرچه خصوصیت
بوقف ندارد اما برای مصلحتی می نویسند چنانکه
اکر در عشر کوفی وبصری متفق اند یا کوفی منفردست
علامت عشر بسر عین می نویسند یا ی ودر
خمس ه واکر خلاف باشد میان کوفی وبصری
عشر بصری عب وخمس بصری خب نویسند واکر
ایه وتب نویسند عبارت از ایت بصری باشد
ولب عبارت از ایتی که نزد کوفی باشد ومد
عبارت از ایتی باشد که نزد مدنی باشد اکر مدنی
الاول بعض شیبه بن نصاح باشد وما نویسند
برای مدنی الاخیر که ابو جعفرست مجه ومک علامت

ایتی که نزد مکی باشد و **ش** علامت ایتی باشد که
نزد شامی بود و **مش** علامت آیتی بود که
نزد دمشقی و **حم** علامت آیت حمصیان باشد
یعنی خالد بن معدان و ابو شریح و سواده
و ابو الحسن کثیر بن عبد الله و اسمعیل بن
عیاش و **ب** را علامت ایوب بن المتوکل که
از علماء اعداد ست کرده شده ست و **طا** را علامت
عطا که او نیز از علماء اعداد ست و ازین علامات
را که از مدنی تا اینجا نهاده شد بجهت آن بود که
آیاتیکه مخصوص مدنی و مکی و شامی و غیره باشد
مشخص کرده زیرا که کتاب عد الآی منسوخ شده و کسی

بدو ملتفت نمی شود بدانکه غرض از عد آی
و تعداد کلمات و عدد حروف قرآن آنست که
مبتدع در و تصرف نتواند کرد و از زیاد و نقصان
در و نرود فمن زاد او نقص فهو ملعون و در
بعض مصاحف نوشته اند که **خک** یعنی خمس کوفی
و **عک** یعنی عشر کوفی و **خکب** یعنی خمس کوفی
و بصری و **عکب** یعنی عشر کوفی و بصری و در
بعض مصاحف قدما بجهت آنکه ما در کلام خدا
بچند معنی آمده ست علامات نهاده اند مثلا
علامت مای شرطیه **:** نقط نهاده اند و خبریه **خ**
و نافیه **ن** و کافه **ک** و استفهامیه **س** و مصدریه **م**

و زایده ز و جحد ج و تعجب ت و علی هذا القیاس
و علامت ادغام لا و اظهار ن و اخفاف
و قلب ب نهاده اند و خواجه امام والد علیه
الرحمه وقف را بر شش مرتبه قرار داده اند
وقف تام و کافی و مفهوم و صالح و حسن
و قبیح و وقف تام آنست که کلامی تام بود
و مستغنی باشد از ما بعد خود مثلاً از اول
سوره بقره تا هم المفلحون درین میان وقف
تام نیست چرا که این پنج آیت صفت مؤ
منان است چون صفت مؤمنان تمام
شد وقف تام گویند و از ان الذین کفروا

تا ولهم عذاب عظیم صفت عذاب مشرکان است
وقف تام است و از و من الناس پس تا آخر
سیزده آیت که ان الله علی کل شیء قدیر است
صفت منافقان است و وقف تام است
تا کلام تمام نشود وقف تام نشود و وقف
کافی آن بود که کلامی بود مانند کلام تام
اما بحقیقت تمام نبود بحکم آنکه ما بعد وی قصه
دیگر باشد هم از قصه اول مثلا از و من الناس
تا یکذبون وقفست کافی بحکم آنکه ما بعد وی
قصه دیگر باشد هم از قصه منافقان و وقف
مفهوم آنست که کلامی بود مفید و مفهوم نزد

مخاطب و متکلم بر مثال سوال و جواب کقوله
تعالی و اذ قال ربک للملائکة انی جاعل فی الارض
خلیفة وقف مفهوم ست و نحن نسبح بحمدک
و نقدس لک نیز وقف مفهوم ست چرا که
نزد مخاطب و متکلم بر مثال سوال و جواب مفهوم ست
و وقف صالح آنست که کلام بود مفید و کوتاه
و در وی معنی تمام بود از جهت اعراب نه از
جهت تمام قصه کقوله تعالی الله لا اله الا هو
وقف صالح ست الحی القیوم ایضا صالح لا تاخذه
سنة و لا نوم ایضا الی آخر الایت و قالوا اتخذ
الله ولدا سبحانه صالح هو الغنی ایضا ما فی السموات و ما فی

و ما فی الارض ایضا و لا تقولوا ثلثة صالح انتهوا
خیرا لکم ایضا و آنچه در کلام خدای عز و جل مثل
این مثالها باشد همه وقف صالح ست
از بهر آنکه هرچند بظاهر کلام قصر ست
اما بر وی معنی و اعراب تمام و مفید آمده چون
فایده کلام بحاصل آید اگر وقف کرده شود
صالح باشد و وقف حسن آنست که فقها
و ائمه این صناعت اختیار کرده اند از برای
معنی میان دو کلام مختلف یا میان دو اعراب
مختلف هرچند کلام تمام نباشد و فایده
بحاصل نامده بود و وقف مستحسن بود تا سامع را التباس

و اشتباه نماند و کسی را گمان نشود که معنی کلام
بر همان جمله ست که ظاهر لفظ ست مثال وی
قوله تعالی خَتَمَ اللهُ علی قلوبهم و علی سمعهم اینجا وقف
حسنست تا دانسته شود که ختم بر قلوب و اسماع
واقع ست نه برای ابصار و موضع غشاوه
ابصارست و عیون و قوله تعالی الشَیطان
سوّل لهم وقف نیکوست و ملی لهم ایضا نیکو زیرا که
تسویل فعل شیطان ست و املی عبارت
از فعل مولی جل و علا و اختیار وقف درینجا
برای آنست که فرق شود میان فعل شیطان
و فعل حق جل و علا و الرسول یدعوکم لتؤمنوا بربکم

وقف کند و قد اخذ میثاقکم ابتدا کند
تا دانسته شود که دعوت فعل رسول ست صلی
الله علیه و سلم و اخذ میثاق فعل حق سبحانه
و تعالی و امام بطری از بهر این معنی و قد اخذ
میثاقکم میخوانند بر لفظ فعل ما لم یسمّ فاعله
تا فرق شود میان دو فعل مختلف بلفظ
مختلف و بعض اینچنین وقفها را وقف
بیان گفته اند و بعض وقف خیر و وقف
قبیح آنست که بر کلمه وقف کرده شود که در
حکم ما بعد داخل باشد و بجهت وقف معنی
متغیر شود کقوله تعالی بَعدَ الذی جاءک من العلم

وقف کند و ابته اکنه که مالک من الله
بسیار قبیح و بدست و اگر وقف کند کسی
بر من بعد ما جاءک من العلم و ابته اکنه از کم
لمن الظالمین خطری عظیم دارد و اگر بهیهات هیهات
وقف کند و ابته اکنه که لما توعدون ان
هی الا حیاتنا الدنیا بغایت بدست که این
قول کفارست پس قاری باید که عالم باشد
تا درین مواضع و امثال این مواضع وقف
نکند و اگر بضرورت وقف کرده شود در غیر محل
البته رجوع بما قبل کند که کلام متصل شود و
کلام بمحل آید و گفته اند که اگر چنین نکند اثم شود

واگر

و اگر بقصد کند نعوذ بالله من ذلک و نیز
گفته اند قبیح تر ازین وقف بر نفی کرده است که
بعد ازو اثبات ست چنانکه لا اله الا انت
و لا اله الا الله و ما ارسلناک الا رحمة و
ما خلقت الجن و الانس الا لیعبدون
و امثال این مواضع بسیارست اگر وقف
بر نفی کرده شود گناه عظیم ست اگر قرا بلا حظ
خوانند که قرائت قرآن منشا علوم مرتبه
شود نه اثم انسب می نماید و بعضی گفته اند که
وقف بر هفت نوع ست تنفس و ارسال و
و همزه و قصر و اضم و اضافه و وقف تنفس مشهور

مالیه وآنچه مشابه او باشد و این را بجهت
آن وقف تنفس می گویند که ها از حروف
مهموسه ست و ضمیرست و در وقف تنفس
بآن میرود و وقف ارسال مثل قولا و این
را وقف ارسال بجهت آن میگویند که
در وقف آواز فرستاده می باید که شود
نکشیده و وقف مد مثل تعلمون یعنی عند الوقف
مد کرده میشود و وقف همزه مثل سواء یعنی
وقف بر همزه واقع میشود و وقف
قصر مثل فحدّث یعنی در وقف مد کرده نمیشود
و وقف اصم مثل تبّ یعنی عند الوقف از و

هیچ

هیچ آواز و حرکتی ظاهر نمیشود و وقف
اضافه مثل فارهبون چون یاء اضافه او را
حذف کرده اکتفا بکسره کرده اند وقف
اضافه میگویند و اگر مانند موت و فوت را
عند الوقف وقف لین گویند با صورت
نمی نماید چرا که نزد وقف نتیجه لین ظاهر نمیشود
و منقولست از ائمه وقوف که در بیست
چهار جا وقف جائز نیست ۱ میان مبتدا
خبر ۲ میان فاعل و مفعول ۳ میان مضاف
و مضاف الیه ۴ میان صفت و موصوف
۵ میان بدل و مبدل منه ۶ میان رافع و مرفوع

میان ناصب ومنصوب ۸ میان حافظ
ومحفوظ ۹ میان جازم ومجزوم ۱۰ میان
نکرت وصدر وی ۱۱ میان فعل فاعل ۱۲ میان
مستثنا ومستثنا منه ۱۳ میان اسمائیکه جز
بصرتمام نشود ۱۴ میان قول ومقول ۱۵ میان
شرط وجزا ۱۶ میان معطوف ومعطوف
علیه ۱۷ میان تاکید ومؤکد ۱۸ میان تفسیر
ومفسر ۱۹ میان حرف ومتصرف ۲۰ میان
مقدور فعل وی ۲۱ میان قسم وجواب قسم ۲۲
میان اسم وحال وی ۲۳ میان فعلیکه با دو مفعول
بود ۲۴ میان کلامیکه با بعد وی بود وگفته اند

تمامی وی

هرکه

هرکه درین بیست چهار جا فصل کنند از جمله قرا
بود اللهم ارزقنی وارزقا بمنه وجوه دیگررا
کلام عزوجل در بعض مواضع استادان این
فن بحسب معنی ملاحظه کرده وقف او را بطور
معانقه یافته اند ومعانقه در لغت دست در
گردن یکدیگر انداختن وبغل گرفتن ودو شخص است
واین وقف را معانقه بنا بران میگویند که
دو محل وقف که دریکجا اند دست در گردن هم
انداخته اند که اگر از یکی گذری آن دیگر نگذارد که
از وی هم گذری مثلا اگر از اول گذری در ثانی وقف
کنی یا عکس واین وقف را مراقبه نیز گفته اند بایع

معنی که محل اول چشم میدارد که بر وی ساکتی
واز تا نا کذری وتا نا ایضا چشم میدارد که
از اول کذری وبر وی ساکتی و مبادی نیز کفته
اند باین معنی که محل وقف اول را بدل تا نا
کنی یعنی از اول کذری وبر تا نا توقف کنی
یا عکس یعنی بر اول وقف کنی واز تا نا کذر
وَمعانقه نزد متقدمین در شانزده جا
واقع ست ونزد متاخرین در هژده موضع
که غیر از شانزده ست واز متاخرین همچنین
منقول ست که آن شانزده که مخرج رقد ماست
موافق تفسیرات واین هژده که اختیار کرده شده است

موافق تفسیرست وهو اعلم وآن شانزده که مخرج
قدماست اول در سورهٔ بقره الی التهلکة ج صلی واحسنوا
ج ۲ در آل عمران المؤمنین ج ۳ القرح ط وشیخ
سجاوندی علیه الرحمه فرموده اند که والاختیار
الوقف علی المؤمنین دون القرح ۳ در مائده
تو من قلوبهم ج ومن الذین هادوا ج وشیخ
فرموده اند که والاول اجوز ۴ در اعراف
جاثمین ج صلی یغنوا فیها ۵ در توبه منافقون
ط المدینة قف علی النفاق قف وکفته اند فهم
وقف علی المنافقون لم تقف علی المدینة وعلی
النفاق ومن وصل وقف علی اهل المدینة وعلی

النفاق ٥ در سوره ابراهیم علیه السلام وثمود ط
والذین من بعدهم ط ٧ در فرقان واحده ج
کذلک ج ٨ ایضا در فرقان خبیرا ٥ ج صلی علی العرش
ج ٩ در شعرا منذرون ٥ ق صلی ذکری قف ١٠
در احزاب عورة ط بعورة ط والوقف علی عورة
اوضح ١١ در زخرف حم المبین ٥ لا ١٢ در دخان
حم المبین ٥ لا ١٣ در سوره محمد صلی الله
علیه وسلم اوزارها وقف ذلک ط ١٤ در سوره
الطلاق الالباب ج صلی آمنوا قف والوقف
علی آمنوا احوزین لعکس ل ١ در سوره ن و
القلم زعیم ٥ ج شرکاء ج ٢ در سوره المدثر النعیم

٥ ط فی جنات قف والوقف علی جنات اولی
واین هژده که اختیار متاخرین ست اول سوره
البقره لاریب ج صلی فیه ج ٢ ایضا در بقره
علی حیوة ج اشرکوا ج والاول اوضح ٣
ایضا تهتدون ٥ لا تعلمون ٥ ج ٤ در آل عمران
محضرا ج صلی من سوء ج والاجوزان توقف
علی سوء ل در مایده منزلنا ومایین ٥ ج صلی من
اجل ذلک ج وعلی ذلک اجوزلانه وقف
النبی علیه السلام ٥ در اعراف لاتاتیهم ج کذلک
ج والاصح ان توقف علی تاتیهم دون کذلک
٧ نیز در اعراف بلی ج شهدنا ج والوقف

علی هذا اصح ۸ ایضاً من الخیر ج السوء ج والوقف
اولی علی السوء ۹ در سورهٔ هود علیه السلام هذا ط
فاصبر ط و علی فاصبر ایسن ۱۰ در فرقان آخرون
ج وزورا ج ۱۱ در قصص الیکما ج بآیاتنا ج
و علی الیکما اوجه ۱۲ در احزاب قلیلا ج ملعو
نین ج ۱۳ در مؤمن یصرفون ه صل رسلنا قف
۱۴ در دخان طعام الاثیم ج صل کالمهل ج
ل ۱۵ در فتح فی التوراة ج صلی فی الانجیل قف
والاولی الوقف علی الانجیل دون التوراة
۱۶ در ممتحنه اولادکم ج یوم القیامة ج ۱۷
در سورة الانشقاق لن یحور ج بلی ج ۱۸

در قدر من کل امر لا سلام قف و قیل لا یوقف
علی امر ولا علی سلام و قیل یوقف علی امر لا علی
سلام ولا علی ربهم و اگر علامت معانقه مع
نویسند از علامات دیگر بفهم اقرب می نماید و
در احادیث صحیح آمده است که من ضمن ان یقف
علی عشرة مواضع فی القرآن ضمنت له بالجنة
صدق رسول الله حضرت رسالت پناهی صلی
الله علیه و آله وسلم فرموده اند که هر که در قرآن
ضامن شود که در ده موضع وقف کند من ضامن
شدم او را به بهشت ۱ در مایده اولیاء م ۲ در
انعام یسمعون ط ۳ در مضاجع فاستقا ط ۴ ایضا

در مضاجع لایأتون ه ل و د و سا و ه و ۹ در سوره
یس آثارهم ط علی العباد ج من هرقد نام وآن
اجبه و نا ط مثلهم ط و در نهم خلافت همچنانکه
کفته اند بعد و قف مثلهم اند بلی غفران
بود با وجود آنکه در بلی علامت وقف هیچ
نیست بس دلیل آنها که میکوینده در مثلهم
وقف غفرانست آنست که اگر در بلی وقف
غفران بود علامت وقف بایستی و حجت
جماعتی که میکوینده در بلی وقف غفرانست
آنست که اتباع اثرست و اتباع اثر معتبرست
واین باتباع اثر مقرر شده ست مسود بیاض

میکوید که

میکویدکه بهر دو عمل کرده شود انسب می نماید
تا هر کدام حق باشد بمرکز خود قرار کرفته باشد
و در بعض کتب نوشته اند که وقف غفرانست
در وهو الخلاق العلیم ست واین غیر معمولست
۱۵ در سوره الملک ویقبضن ط واین ده جای
ذکر کرده شد وقف غفرانست و وقف
کفران نیز در کلام خدا جل و علا و استادان
ما بحسب معنی ملاحظه نموده در هفتاد و دو
موضع تعیین نموده اند واکر ملاحظه شود عالبا
زیاده برین یافت خواهد شد اما ظاهر چنان
می نماید که اینها مثلا اشباه قبر سابر قیاس کذاشته نماند

در فاتحه قوله تعالی صراط الذین ٥ اگر وقف کنند
وابتدا کند که انعمت علیهم ۲ در بقره قوله
تعالی علی ملک سلیمان وما ٥ اگر وقف کند
وابتدا کند که کفر سلیمان ۳ ایضا در بقره وا
علیم و قالوا ٥ وقف کند وابتدا کند که
اتخذ الله ولداً ۴ ایضا در بقره وقالوا ٥ وقف
کند وابتدا کند که لن یدخل الجنة الا من کان
هودا او نصاری ل در آل عمران وانتم لا تعلمو
ما ٥ وقف کند وابتدا کند که کان ابراهیم
یهودیا ۵ ایضا لقد سمع الله قول الذین قالوا
٥ وقف کند وابتدا کند که ان الله فقیر ونحن

اغنیا ۷ ایضا ویتفکرون فی خلق السموات
والارض ربنا ما ٥ وقف کند وابتدا کند که
خلقت هذا باطلا ۸ در سوره نسا یوصیکم
٥ وقف کند وابتدا کند که الله فی اولادکم
۹ ایضا سبحانه ان یکون ٥ وقف کند
وابتدا کند که له ولد ۱۰ در مایده وقالت
الیهود والنصاری ٥ وقف کند وابتدا کند که
نحن ابناء الله ۱۱ ایضا من اجل ذلک فبعث
٥ وقف کند وابتدا کند که الله غرابا ۱۲ ایضا
یا ایها الذین آمنوا لا تتخذوا ٥ وقف کند ابتدا
کند که الیهود والنصاری اولیا ۱۳ ایضا لقد کفر الذین

قالوا ه وقف کند وابتدا کند که ان الله ثالث
ثلثه ۱۴ ایضا وقالت الیهود ه وقف کند
وابتدا کند که ید الله مغلولة ۱۵ ایضا وما لنا
ان ه وقف کند وابتدا کند که لا نؤمن بالله
۱۶ ایضا ءانت قلت للناس ه وقف کند
وابتدا کند که اتخذونی وامی الهین من دون الله
۱۷ در انعام ائنکم لتشهدون ان ه وقف
کند وابتدا کند که مع الله آلهة اخری ۱۸
ایضا بدیع السموات والارض انی ه وقف
کند وابتدا کند که یکون له ولد ۱۹ ایضا قل
تعالوا اتل ما حرم ربکم علیکم ان لا ه وقف کند وابتدا

کند که

کند که تشرکوا به شیئا ۲۰ در اعراف قد افتر
ینا علی الله کذبا ان ه وقف کند وابتدا کند که
وعدنا فی ملتکم ۲۱ در توبه وقالت الیهود عزیر
ه وقف کند وابتدا کند که ابن الله
۲۲ ایضا وقالت النصاری المسیح ه وقف
کند وابتدا کند که ابن الله ۲۳ ایضا و
قعد الذین ه وقف کند وابتدا کند که
کذبوا الله ورسوله ۲۴ در یونس علیه السلام
الا ان اولیاء الله لا ه وقف کند وابتدا
کند که خوف علیهم ۲۵ در هود علیه السلام
قل لا ه وقف کند وابتدا کند که اقول لکم ۲۶ ایضا

ولاه و وقف کنه وابتدا اکنه که اعلم الغیب
۲۷ ایضا ولا اقول ه وقف کنه وابتدا کنه که
انی ملک ۲۸ در یوسف علیه السلام اقتلوا یوسف
ه وقف کنه وابتدا اکنه که او اطرحوه ارضا
یخل لکم تنفیه الصلوة ۲۹ ایضا ولقد همت
وهم بها لوه وقف کنه وابتدا اکنه که لا ان را
برهان ربه ۳۰ در رعد نفعا ولا ضرا قل هل ه
وقف کنه وابتدا اکنه که یستوی الاعمی والبصیر ۳۱
ایضا ام هل ه وقف کنه وابتدا اکنه که یستوی
الظلمات والنور ۳۲ ایضا ام جعلواه وقف
کنه وابتدا اکنه که لله شرکاء خلقوا کخلقه ۳۳ در

ابراهیم

ابراهیم علیه السلام قالت رسلهم افی ه وقف
کنه وابتدا اکنه که با افی الله شک یا شک
۳۴ ایضا بمصرخکم وماه وقف کنه وابتدا اکنه
انتم بمصرخی ۳۵ ایضا بمصرخی انی کفرت ه وقف
کنه وابتدا اکنه که بما اشرکتمون من قبل ۳۶
ایضا ولا تحسبن ه وقف کنه وابتدا اکنه که
الله غافل ۳۷ ایضا فلا تحسبن ه وقف کنه
وابتدا اکنه که الله مخلف وعده رسله ۳۸
در سوره الحجر یا ایها الذین نزل علیه الذکر ه وقف
کنه وابتدا اکنه که انک لمجنون ۳۹ در نحل وقال
الله لا تتخذوا ه وقف کنه وابتدا اکنه که

الٰهین اثنین ۴۵ ایفوالله لا ه وقف
کنه وابتدا اکنه که یهدی القوم الکافرین
۴۶ در بنی اسرائیل افاصفیکم ربکم بالبنین
ه وقف کنه وابتدا اکنه که واتخذ من الملائکة
اناثا ۴۷ در کهف وینذر الذین قالوا ه وقف
کنه وابتدا اکنه که اتخذ الله ولدا ۴۸ در مریم
علیه السلام الا من اتخذ عند الرحمن عهدا وقالوا
ه وقف کنه وابتدا اکنه که هذا الحکم ل ۴۹
سوره انبیا علیه السلام لا اله الا انا ه وقف
کنه وابتدا اکنه که فاعبدون ۵۰ در سوره
نور من شجرة مبارکة زیتونة لا ه وقف کنه وابتدا

کنده که شرقیة ۴۷ در فرقان اسجدوا للر
حمن قالوا ه وقف کنه وابتدا اکنه که وما الرحمن
۴۸ در شعرا قال فرعون ه وقف کنه وابتدا
کنه که ابن لی صرحا لعلی اطلع الی اله موسی ۴۹
در یس من مرقدنا هذا ه وقف کنه وابتدا
کنه که ما وعد الرحمن وصدق المرسلون ه ۵۰ ل
در والصافات الا انهم من افکهم لیقولون
ه وقف کنه وابتدا اکنه که ولد الله ۵۲ ل
در ص وعجبوا ان جاءهم منذر منهم فقال الکا
فرون ه وقف کنه وابتدا اکنه که هذا ساحر کذاب
۵۳ ل در زمر نسی ما کان یدعوا الیه من قبل وجعل ه

وقف کند و ابتدا کند که قد انذا او ۱۵ ل در حم
مومن الی فرعون و هامان و قارون فقالوا
ه وقف کند و ابتدا کند که ساحر کذّاب ل ل
ایفم و قال فرعون ه وقف کند و ابتدا کند که
ذرونی اقتل موسی و لیدع ربه ۶ ل ایفم تدعوننی
لاکفر بالله واشرک به ه وقف کند و ابتدا کند که
ما لیس لی به علم ۳۱ ل در فصلت ولکن ظننتم
ه وقف کند و ابتدا کند که انّ الله لا یعلم
کثیرا مما تعملون ۲۰ ل در زخرف قل ان کان
تعلمون
ه وقف کند و ابتدا کند که للرحمن ولد فانا
اوّل العابدون ۹ ل در فتح محمد رسول الله والذین

معه ه وقف کند و ابتدا کند که اشدّاء
علی الکفار ه ۶ در والطور یتنازعون فیها کاسا
کان لا ه وقف کند و ابتدا کند که لغو فیها
۱ ۶ در واقعه ذلک من یحموم لا ه وقف کند
و ابتدا کند که بارد ۲ م در حشر کمثل الشیطان
اذ قال للانسن ه وقف کند و ابتدا کند که
اکفر ۳ ۶ در ممتحنه فامتحنوا ه وقف کند
و ابتدا کند که الله ۴ ۶ در ن وان
یکاد الذین کفروا لیزلقونک بابصارهم لما سمعوا
الذکر و یقولون ه وقف کند و ابتدا کند که
انه لمجنون ل ۶ در والنازعات فحشر فنادی فقال

وقف کند و ابتدا کند که انا ربکم ۶۶ در و
الضحی اذا سجی ماه و وقف کند و ابتدا کند که
ودعک ۶۷ ایضاً ربک وماه و وقف کند
و ابتدا کند که قلی ۶۸ در سوره الماعون
علی طعام المسکین ف ه و وقف کند و ابتدا کند که
ویل للمصلین ۶۹ در سوره الکافرون قل یا
ایها الکافرون لا ه و وقف کند و ابتدا
کند که اعبد ما تعبدون ۷۰ ایضاً ما اعبد
ولا ه و وقف کند و ابتدا کند که انا عابد
۷۱ در اخلاص ولم یکن ه و وقف کند و ابتدا
کند که کفوا احد و امثال این مواضع بسیارست

اگر ملاحظه

اگر ملاحظه کرده شود اما آنچه رئیس علمای اهل سنت
و جماعت و استادان ماضی علیه الرحمه والرضوان
نوشته بودند و این کتابت کرده شد و بعضی
گفته اند که هرکه درین مواضع مذکوره قصداً وقف
کند و عالم باشد بقواعد نحو و اعراب نزد اکثر
علما کافر است و اگر جاهل باشد نمازش فاسد باشد
حکم بر کفر او نکنند و اگر در خارج نماز عمداً
این عمل کند چون جاهل باشد آثم والا کافر
و حضرت شیخ ابو منصور ماتریدی که رئیس اهل سنت
و جماعت اند و ایشان را علم الهدی میگویند علیه
والرضوان همچنین فرموده اند و درین باب رساله ها نوشته اند

ومبالغه بسیار نموده اند ولکن ممکن که مغتابه
نباشد اگر مغتابه بود حرج لازم آمدی
وور دین محمدی صلی الله علیه وسلم حرج
روا نیست بس مستحسن باشد قاری درین مواضع
وامثال اینها ملاحظه تمام نموده بروجهی خواند که
آثم نشود وبالله العصمة الله والتوفیق ووقف
منزل بقول بعضی شش است وبقول بعضی هشت
وبر واتیره وقف منزل آنست که حضرت مهتر
جبرئیل علیه الصلوة والسلام که قرآنرا بر حضرت
رسول اکرم صلی الله علیه وعلی آله واصحابه وسلم
فرود آورده است وآنجا توقف کرده است

بآنکه وحی

بآنکه وحی منقطع شود ا در سوره بقره من ولی
ولا نصیر ب که بعد از وی الذین آتیناهم الکتاب
مرآیه ۲ ایضا در بقره یعلمون ه که بعد از وی
الحق من ربک مرآیه ۳ ایضا ولا هم یحزنون ه خب
که بعد از وی الذین یاکلون الربا مرآیه ۴ در
سورة الحج ورسبع وصلوات که بعد از وی
مساجد مرآیه اگرچه درین موضع وقف نیست
اما ایستادن اولی است چون منزلست
ل ودر یس من مرقدنا م ء ودر حم من انهم اصحاب
النار م وآنها که هشت گفته اند در مایده
اولیا م ودر انعام یسمعون له را برین زیاده

کرده اند و نهم بروایتی که فرموده اند من اشاء ناه
ج که در سوره اعراف ست گفته اند و وقف ف
نبی صلی الله علیه وسلم میتواند که قولی باشد و می بی
تواند که فعلی باشد بهر حال بیان او مرباید کرد کرد
و در چند موضع ست و در کدام سوره ست ست
آنچه استادان این فن منسوب بوقف نبی نبی
صلی الله علیه وسلم داشته اند بقول اصح ده ده
موضع ست ا در سوره بقره فاستبقوا الخیرات خیرات
ط ست ۲ من خیر یعلمه الله ط ۳ در آل عمران و تبتغا تبتغا
تأویله ج ۴ در مایده من اجل ذلک ج ل الخیر خیر
فاستبقوا الخیرت ط ۵ ایضا و ما لیس لی بحق ط ۶ ده ده

سوره یونس علیه السلام عند ربهم ط و نزد
بعض قل ای و ربی انه الحق ست ۷ در رعد
لربهم الحسنی ط ۸ در قدر من الف شهر ط ۹
۱۰ در نصر واستغفره ط چون این مواضع
بوقف نبی علیه السلام منسوب شده ست
وقف کردن نظر بموافقت پیغمبر صلی الله
علیه وسلم بسبب اجر جمیل و ثواب جزیل
خواهد بود بدانکه اصل در وقف اسکان ست
و وقف بحرکت کامل بیشتر قرا جایز نیست
چرا که توقف اکثر بجهت فرو ماندن که و کلال
و تنگی نفس می باشد و این غرض در اسکان بیشتر

حاصل میشود و معنا که ابتداء بحرکت اصل ست
نزد عرب در وقف نیز اسکان اصل ست
و اسکان ضد تحرک ست و اشمام و روم نیز
از اقسام وقف اند اما غرض از اشمام و روم
بیان حرکت ست در صورتیکه سامع حاضر
باشد اما در وقتیکه سامع حاضر نباشد حاجت
نیست چون معلوم ست معنی تابع حرکت
ست اگر حرکت معلوم نشود معنی معلوم نشود
و بعضی گفته اند که نزد امام ابو عمرو و عاصم و حمزه
و کسائی علیه الرحمه والرضوان اشمام و روم
از اسکان اولی ست و روم از اشمام اولی ست

بنابرانکه

بنابرانکه در روم بیان حرکت ظاهر ترست
بس در وقف چنان توقف باید که از
مرتبه سکته و وقفه کذرد و البته می باید که
نفس زند چراکه قطع نفس داخل مفهوم
وقف ست والا نه وقف و نه وصل باشد
و این خطا و لحن در روان خواندن بسیار
واقع میشود و لحن در لغت صوتست و خطا
و در اصطلاح قرا لحن بر دو نوع ست
خفی و جلی لحن خفی آنست که ادا حروف از
غیر مخرج او شود و یا از مخرج خود بوجه کمال
مؤدی نشود و در صفتی از صفات او نقصان شود

ولحن جلی خطای اعرابست وخطای کلمه
وزیاده کردن چیزی براصل کلمه وکم کردن
چیزی از اصل کلمه وبعضی گفته اند اگر برای
امام عاصم سه الف مد کشد پس باز پنج چون
در مذهب او چهار الف مد کشیده است
زیاده ولحن است وبعضی گفته اند که لحن تغیر
صوتست در اداء مدات یعنی در چهار الف
مد میکشد پس دریکی آواز را درشت کند
ودریکی باریک وتنگ کند وگفته اند که لحن
درقرآن حرام ست بهر کیف که باشد ودر
وقف حذف حرکات ثلاثه ومنونات غیر منون

کم هردو

منصوب

منصوب می باید کرد وتنوین منون منصوب
بالف مبدل باید بدل کردن خواه مکتوب بالف
باشد مثل قدیرا خواه مثل نداء واین در همه
مواد اعراب وبناجاریست واشمام نزد قراء سبعه
چهار نوع ست خلط حرفست بحرف
در مثل صراط که بین الصاد والزاء تلفظ
کرده میشود واخفاء حرکت را که اختلاس
میگویند در نعمّا وامثاله اشمام نیز گفته
اند واشمام انضمام شفتین ست یعنی فراهم آوردن
لبهاست بعد از اسکان خالص بجهت
تلفظ کردن وتلفظ ناکردن ست واینجا مراد

وخلط حرکت بحرکت مثل
قیل که حرکت ضمه را بکسره
مخلوط کرده میشود

این معنی‌ست و اشمام در لغت بو یانیدنست
و اشمام در رفع و ضم جاری‌ست و روم در
لغت جستن‌ست و در اصطلاح قرّا طلب
تقلیل حرکتست باواز ضعیف که نزدیک
باشد شنود چنانکه شیخ علیه الرحمه فرموده
اند و رومک اسماع المتحرک واقفا بصوت
خفی کل دان تنوّلا و روم در ضم و رفع و کسر
و جر باشد و در فتح و نصب نباشد مگر در مفتوح
مشدد و مشدد منصوب بنا برانکه اگر وقف
باسکان بر وجهی کند که حرف مفقود نشود اولی
اسکانست و اگر نه البته وقف بروم باید کردن که

حرف

حرفی کم نشود چنانکه پیشر امام نحو در همه مواد
جاریست و بعض از حذاق این فن در مثل
ذ منصوب تکیه بر تشدید کرده وقف باسکان
میکنند تلفظ آن بغایت مشکل‌ست
و وجه حروف قلقله و شدیده مشکل‌ترست
چراکه این حروف مخرج را سخت میگیرند
و نفس بان نمیرود و آواز بان کشیده
نمیشود مثل علیهنّ فیهنّ و تبّ و یردوا لحج
بعض گفته اند که درین امثله مذکور صواب وقف
باسکانست اما وقفی که پیشر از حرف مشدد
حرف مد واقع شود مثل صوافّ و اللذانّ و الدوابّ

بعض گفته اند که صواب وقف مع الروم است
نظر بملاحظه و وقف باسکان نیز جایزست
نظر بملاحظه کذا حقیقه الشیخ الجذری قدس سره
و در مثل فارهبون والمیعون وخافون که
اکتفا بکسره کرده حذف یا کرده اند البته روم
باید کردن که دلالت بر کسره کند که آن کسره
دلالت بر یای محذوف میکنند والا کان لم
یکن گردد واگر بر کلمه وقف کرده شود که حرکت
آخر آن کلمه در حال وصل عارض باشد در وی اشمام
و روم نباشد مثل انذر والضلالة و در تانیث
در کتب بتا طولانی نویسند جماعتی که بتا طولانی

میخوانند

میخوانند نزد ایشان روم و اشمام جایزست
بلاخلاف و در میم جمع خواه متحرک باشد مثل
علیکم الصیام خواه ساکن چون علیکم عند الوقف
اشمام و روم روا نیست و در های ضمیر که ماقبل
او کسره باشد یا یای ماقبل مکسور باشد مثل به و فیه
قرا اختلاف کرده اند بعض روم و اشمام تجویز
نکرده اند بجهت خفت و در غیر این صورت
تجویز کرده اند این اعدل مذهب است و بعض تجویز
کرده اند مطلقا و این مذهب اکثرست اصح
و معمول به اول است زیرا که در اشمام و روم
کلفتی حاصلست و بعض در همه احوال روم و اشمام را

ضمه یا واو باشد مثل یصومون [illegible]
و در ضمیر [illegible]

تجویز نکرده اند واین مذهب غیر اصح ست
واگر در مثل یوم الدین وقف کرده شود چهار
وجه در وی رواست اسکان ودر اسکان
قصر یک الف روا و توسط دو الف روا
و مد سه الف روا و روم غیر قصر جایز نیست
واگر مانند نستعین ایستاده شود هفت
وجه روا بود اسکان مع قصر و توسط وطول
واشمام ایضا مع قصر و توسط وطول و روم
اگر در مثل الضالین وقف کرده شود سه
وجه زیاده روا نبود زیراکه جز اسکان در وی
جایز نیست قصر و توسط وطول باشد قصر نظر باکه

سکون او عارض ست والعارض لا تعید
توسط بجهت مراعات طرفین طول بجهت
رفع اجتماع ساکنین که گفته اند مد در حرف
مد بمنزله حرکت ست ومنشا مد ملاقی شدن
حرف مد ست بهمزه یا بسکون یا براکه همزه
حرف شدید بعید المخرج ست وحرف مد را
غایت ضعف و پستی و نرمی ست اگر این
حرف ضعیف را در پلی قوی نهد که معنی مد با
صطلاح قرا اطاله صوت ست در بعض مادة تقویت
کرده نشود بحتم ساقط شود که یا نیک ادا
کرده نشود و سکون ومنشا مد بجهت رفع

اجتماع ساکنین میشود و اجتماع ساکنین دو
نوع ست علی حده و غیر حده و آنچه علی حده ست
مجوز ست بجهت دفع اجتماع ساکنین مد کرده
میشود چنانکه مذکور شد و علی غیر حده جایز نیست
مگر در قراة شاذه و در سبعه نیز جایز ست
چنانکه شیخ فرموده اندکه و فی توبة الغراو قل
ءال تر بصون عنه وجمع الساکنین هنا انجلا
و اگر بعد از حرف مد که واو ساکن ماقبل مضموم
و یاء ساکن ماقبل مکسور و الف ست همزه
آید مد باید کشیدن و این اعم ست از انکه
در یک کلمه ملاقی شود مثل جاء و اولئک و سوء که

مد متصل میگویند یا در کلمتین مثل بما انزل
و قالوا آمنا که مد منفصل گویند امام عاصم علیه
الرحمه در متصل و منفصل بلا تفاوت چهار
الف مد میکشد امام حمزه و ورش راوی
امام نافع پنج الف مد میکشد و امام ابن عامر
و امام کسائی سه الف مد میکشند و امام ابن
کثیر و امام ابو عمرو و قالون راوی امام نافع
در مد متصل دو الف میکشند و در مد منفصل
یک الف امام ابو عمرو در مد منفصل بیک روایت
دو الف نیز میکشند و گفته اند که مقدار یک
الف و دو الف و سه الف و چهار الف و پنج

الف را از اسناد ثقه دانستن بصواب اقربست
و بعضی گفته اند که بعدد انگشتان مد باید داشت
مثلا از برای هر الف یک انگشت عقد کند
بر وجه خیر الامور اوسطها اگر دو الف باشد
دو و اگر سه باشد سه و اگر چهار باشد چهار
انگشت عقد کند و بعضی گفته اند که بگشادن
دهن بتلفظ ها ها ها مثلا هر دو الف مد مقدار
دو بار ها ها گفتن و در سه سه بار ها ها ها و در چهار
کذلک و بعضی گفته اند که بکشیدن حرف هوای
تا گمان او یا دو یا سه مضاعف شود مثلا
یا گوید و کشیدن آنمقدار که بمذهب امام تعین مقدار

مد کرده

مد کرده اند و بعضی گفته اند که حرف مد را بکشد
آنمقدار که بهمزه برابر شود و این قول مخالف
عمدست و اگر بعد حرف مد سکون آید مد می باید
کشیدن و این نیز اعم است از آنکه سکونش
عارضی باشد یا اصلی که او را سکون لازمی
نیز میگویند و در سکون عارضی که مثل
یعلمون و صالحین است قصر و توسط و طول آنست
همه آن که مذکور شد بهر قاری مختارست
اگر خواهد قصر و اگر خواهد مد و اگر خواهد بهر
سه وجه بخواند و سکون اصل مدغم بود مثل
دابه و غیر مدغم لام و میم و نون که در فواتح

بسوره هر آیه واین را مد فواتح و مد مشبع نیز
میگویند و در مد بسکون لازم که اعم ست
از مدغم وغیر مدغم دو قول ست یکی آنکه گفته
اند قولا واحدا از امام همزه و ورش چهار
الف مد می باید کشیدن واز برای باقی قرا سه
الف واز برای امام ابن عامر وکسائی دو الف
واز برای باقی قرا یک الف اما نظر بمذهب
آنها که قاصرند دون یک الف مد می باید
واین متصور نیست چرا که مجرد تلفظ یک حرف
یا گوید مثلا یک الف مد میشود چون ضبط
قاعده مد دون همزه اشکال دارد عمد بقول او

در منفصل

میکنند

میکنند و شیخ جزری علیه الرحمه مبین قول
اول ست که اطولهم ورش وهمزه و وسطی لمن
بقی واگر بعد از حرف لین که واو ساکن ویا
ساکن ما قبل مفتوح ساکن باشد خواه آن
ساکن همزه باشد یا غیر همزه مثل سوء و فوت
دو وجه در وی جایز ست دیگر بدانکه در هاء
ضمیر واحد غایب مذکر متصل که قرا های کنایه
میگویند مثل به وله واگر های ضمیر مذکوره پیش
از ساکن باشد مانند به الله وعلیه الله از قرا
سبعه کسی صله نکرده ست واگر های ضمیر پیش
از متحرک باشد وما قبل های ضمیر نیز متحرک باشد

همه قراء سبعه صله کرده اند یعنی حرکت ها را
اشباع کرده اند که حرفی ازو متولد شده ست
مثل به ان کنتم وله اجر عظیم و اگر ما قبل های ضمیر
ساکن باشد خواه آن ساکن مده باشد مثل
فیه و خواه غیر مده مثل و اشتروه و امام ابن
کثیر مکی صله میکنند و در فیه مهانا که در فرقانست
حفص راوی امام عاصم با ابن کثیر موافقت کرده
اند بر خلاف قاعده خود جمعا بین اللغتین و
نزد قراء سبعه اعتبار تلفظ دارد نه صورت
خط چنان که در به ان کنتم نظر بصورت خط حرف
مد ملاقی همزه نشده ست که منشا مد کردن شود

اما باعتبار تلفظ شده ست و بسیار چیز ها باشد که
در کتابت باشد ولیکن در تلفظ نباشد مثل
واو اولئک و امثال او و بسیار عکس باشد
مثل واو داود و گفته اند الف انا اگر چه در تلفظ
نمی آید و در وصل اما در وقف بالف وقف
کرده میشود چرا که امام عاصم و بعضی از سبعه
تابع رسم الخط شده اند یعنی آنچه در مصحف امام
اعنی مصحف امیر المؤمنین عثمان رضی الله تعالی
عنه بتاء دراز نوشته شده ست وقف بتاء دراز
میکنند و آنچه بتاء گرد مکتوبست که عند الوقف ها
میشود بها وقف میکنند و کلمه رحمت در کلام مجید

در هفت موضع بتاء دراز مکتوبست در بقره
اولئک یرجون رحمت الله و در اعراف
ان رحمت الله قریب و در هود علیه السلام
من امر الله رحمت الله و در سوره مریم علیه
السلام ذکر رحمت ربک در روم الی آثار
رحمت الله و در زخرف اهم یقسمون رحمت ربک
ایضا در زخرف و رحمت ربک و در غیر
اینها همه بتاء گرد می نویسند و اگر وقف کرده
شود بها وقف میکنند و لفظ نعمت
بتاء طولانی در یازده جا مکتوبست در بقره
واذکروا نعمت الله در آل عمران واذکروا

نعمت

نعمت الله در مایده آمنوا اذکروا نعمت الله
در سوره ابراهیم علیه السلام الم تر الی الذین
بدلوا نعمت الله ایضا و ان تعدوا نعمت الله
در نحل و بنعمت الله یعرفون نعمت الله
واشکروا واشکروا نعمت الله در سوره
لقمان بنعمت الله در فاطر یا ایها الناس
اذکروا نعمت الله در والطور بنعمت ربک
و کلمه امرات اگر مضاف بزوج است بتاء طولانی
میباید والا لا و آنچه مضافست در هفت
موضعست در آل عمران امرات عمران ز
در سوره یوسف علیه السلام امرات العزیز تراود

و امرات العزيز در قصص امرات فرعون
در سورة التحريم امرات نوح و امرات
لوط و امرات فرعون و لفظ سنت
در پنج جا بتا در از مکتوبست در انفال
فقد مضت سنت الاولین در سورة
فاطر و لن تجد لسنت الا سنت فلن
تجد لسنت در طول سنت الله التی و لفظ
لعنت در آل عمران فنجعل لعنت الله در
نور ان لعنت الله بتا در از مکتوبست و
باقی بها مکتوبست با خلاف و در انعام کلمت
ربک صدقا و در یونس علیه السلام حقت

و لفظ کلمت در عرف و نیز کلمت ربک الحسنی
بتا طولانیست بی خلاف

کلمت

کلمت و حقت علیهم کلمت و در سورة الطول کلمت
ربک و درین چهار موضع خلاف کرده اند
و گفته اند که اگر بجمع خوانند بتا طولانیست
و اگر بتوحید خوانند تا گردست و بعضی
گفته اند که در غیر اعراف هر کجا باشد بتا گردست
در وقف بها باید که خوانند و شارح عمادی
علیه الرحمة گفته اند که کلمه علی قراءة التوحید
بالطا الطولانیست و از مختلفة التوحید
در انعام و اول یونس خلاف نیست در تا
طولانی اما در طول و ثانی یونس خلافست
یعنی بعض مصاحف بتا طولانی مکتوبست

و در بعض بیها آمار وایت بتا اولی ست پس
نظر باین روایت سخن شارح عمادی مجمل
ست و لفظ یا ابت هر کجا باشد بتا دراز ست
و لفظ معصیت در سوره مجادله دو جا بتا
دراز ست و لفظ بقیت در سوره هود
علیه السلام و فرت در قصص و فطرت در روم
و شجرت در دخان و ابنت در تحریم و جنت
در واقعه و آیت در یوسف و عنکبوت و ثمرت
فی قراءة التوحید در فصلت و غیابت دو
دو جا قراءة التوحید فی یوسف علیه السلام و جمالت
در والمرسلات بینات در فاطر و هیهات در مؤمنون

وذات

وذات لهب در لهب واللات در نجم و لات
حین در ص این مجموع بتاء طولانی مکتوب‌اند آ
بعض در ولات حین گفته‌اند که لات حین
مرا باید و این مرجوح ست و لومة لائم در مائده
بها مکتوبست باختلاف دیگر بیان مقطوعات
و موصولات از اهم مهماتست چراکه قاری
اگر بکلمه وقف کند که مقطوع باشد دانسته
وقف کند و در موصولات بطریقه مقطوع
وقف کند و لفظ ان لا در ده جا مقطوعست
در اعراف ان لا اقول و ان لا اقولوا
در توبه ان لا ملجا و در سوره هود علیه السلام

وان لا اله الا هو ایضا ان لا تعبدوا در
حج ان لا تشرک بی شیئا در یس ان لا
تعبدوا الشیطان در دخان ان لا تعلوا
در ممتحنه ان لا یشرکن در ن ان لا یدخلنها
و در سوره انبیا علیه السلام در ان لا اله الا
انت سبحانک خلافست و لفظ الا در
پنج موضع در اصل ان لا بوده ست در
انفال الا تفعلوه در توبه الا تنفروا و الا
تنصروه در هود علیه السلام و الا تغفر لی
در سوره یوسف علیه السلام و الا تصرف
اکنون اتصال این کلمتین درین مواضع خمسه

بمرتبه نشده ست که توان فصل کردن و من ما
در سه جا منفصل ست در نسا فمن ما ملکت
در روم من ما ملکت در اذا جاءک المنافقون
من ما رزقنکم باقی موصول ست اما در سوره
المنافقون خلاف کرده اند و عن ما در اعراف
منفصل ست و لیس عن ما سوا فالم در
سوره هود علیه السلام متصل ست و باقی
منفصل ست و ان ما در رعد منفصل ست
وان ما نرینک و در غیر رعد متصل ست
و عن من در نور و نجم عن من یشا و عن من
تولی منفصل ست و لیس غیرهما و ان لن

درکهف و قیامه متصل ست الّن نجعل لکم
والّن نجمع باقی منفصل ست و ام من در
چهار جا منفصل ست در نسا ام من یکون
در توبه ام من اسس در والصافات ام من
خلقنا در فصلت ام من یاتی و فیما در یازده
جا منفصل ست در بقره فیما فعلن فی انفسهن
معروف در مایده فی ما اتیکم در انعام فی ما اوحی
و فی ما اتیکم در سوره انبیا علیه السلام فی ما اشتهت
انفسهم در نور فی ما افضتم در شعرا فی ما ههنا
در روم فی ما رزقناکم در زمر فی ما کانوا در واقعه
فی ما لا تعلمون باقی متصل ست و همچنین نیز منقول است که

ولفظ

ولفظ اینما در چهار جا متصل ست در بقره فاینما
تولوا در نحل اینما یوجه در شعرا اینما کنتم در احزاب
اینما ثقفوا و در هفت جای دیگر منفصل ست
و بعض گفته اند اتفاق مصاحف ست
در اتصال بقره و نحل و در نسا و شعرا و احزاب
خلاف ست اما روایت اکثر بر قطع نساست
ولفظ ایها در سه جا به الف مکتوبست در
ن ایه المؤمنون در زخرف یا ایها الساحر
در سوره الرحمن ایه الثقلان و در باقی
ایها مکتوبست یعنی بالف اما امام شافعی در
مجموع ها را بضم میگوید در وصل یعنی ایه الساحر

وامام بصری وکسائی در وقف الف زیاده
کرده ایها وقف میکنند و در ایا ما تد
عوا در بنی اسرائیل امام حمزه وکسائی بر یا وقف
میکنند وباقی قرا بر ما دیگر بیان کلماتیکه
در بعض مواضع بواو والف نوشته اند و بعضی
بالف می باید کردن مثلا فقال الملوا الذین
کفروا در فلاح ویا ایها الملوا انی و یا ایها
الملوا افتونی ویا ایها الملوا ایکم در نمل بواو
الف مکتوبند ودر باقی بالف فقط فایده عند
الوقف در مذهب امام حمزه و هشام ظاهر است
میشود یعنی در آنچه مکتوب بالف است دو وجه

تسهیل مع الروم و ابدال و در آنچه مکتوب بواو است
پنج وجه است تسهیل با روم و ابدال با لف و ابدال
بواو ساکن و با شمام و روم و جزاو در پنج جا
بواو والف است در مایده جزا و الظالمین ایضا
در مایده انما جزا و در زمر جزا و المحسنین شوری
بعضی در اینجا خلاف است و در مصاحف اهل
عراق در طه جزا و امن تزکی و در کهف جزا
ن الحسنی مکتوب بواو والف است و در غیر این
مذکورات بالف تفاوت آنکه میان الف واو
نوشته اند و آنکه بالف نوشته شده است
نزد وقف در مذهب امام حمزه و هشام ظاهر میشود

مثلا در انچه مکتوب بالف ست پنج وجه میخوانند
حذف مع قصر و توسط و طول و تسهیل مع
الروم با قصر و مد و در انچه مکتوب بواو ست
سیزده وجه میخوانند پنج وجه مذکور و اشمام
و روم و اسکان در واو در یاب و شرکؤا
در پنج جا مکتوب ست در انعام فیکم شرکؤا ایفر
در انعام فیه شرکؤا در شوری ام لهم شرکؤا انبؤا
الف در انعام و شعرا مکتوب ست فسوف یاتیهم
انبؤا و فی یاتیهم انبؤا اما بعضی در شعرا اختلاف ست
علمؤا در شعرا علمؤا بنی اسرائیل و در فاطر
من عباده العلمؤا بواو الف مکتوب ست و ضعفؤا

در مواضع رفع بواو الف مکتوب ست فقال
الضعفؤا در ابراهیم علیه السلام و فیقول
الضعفؤا و یعفوا در همه جا بواو الف مکتوب ست
غیر ان یعفوا عنهم در نسا که بواو فقط مکتوب ست
و ندعوا و تتلوا و ارجوا و ادعوا و یدعوا نحو
مانند اینها باشد از افعال بواو الف مینویسند
و یبدؤا هر جا آید و اتوکؤا و تظمؤا و یعبؤا
و یدرؤا و یتفیؤا و ینشؤا ازین مقوله
یعنی بواو الف مکتوب ست و کلمه جاؤ و باؤ و فاؤ
بالف مکتوب ست هر جا باشد و سعوا در سبا
بالف مکتوب ست اما در سوره حج والذین سعوا

بالف مکتوبست چنانکه شیخ فرموده اینجا
ذو باذو وجنة فوا و قل تبوا اخرو وعتو در فرقان
بالف مکتوبست اما فلما عتوا بالف مکتوبست
وتبوا الدار بالف مکتوبست وان تبوا ای در روم
بعد از واو الف بعد از الف یا مکتوبست
ولفظ اولوا هرجا اید بواو الف مکتوبست
واولئک واولی واولوا واولات بعد
از همزه مضموده بواو مکتوبست اگرچه در ادا
متلفظ نمیشود النجوٰة در مومن بواو مکتوبست
ولفظ منوٰة ومشکوٰة وزکوٰة وحیوٰة وصلوٰة
اگر مضاف نباشند ومعروف بلام باشند در جمیع

مصاحف مکتوبند بواو واگر مضاف بضمیر
باشند بالف مثل ان صلاتک وصلاتهم
واگر نکیره باشند در اکثر مصاحف عراقیه
بواو مکتوبند ولفظ ذو در شش جا
بالف ست بقول بعض در سورهٔ یوسف علیه
السلام لذو علم در مومن الدرجات ذو
العرش در فصلت لذو مغفرة ایفرو
ذو عقاب در جمعه ذو الفضل در بروج
ذو العرش و بقول صاحب مقنع ذو
هرجا باشد بالف مرایه و بقول شاطبی علیه
الرحمه ذو واو در همه جا بالف مرایه چرا که بلفظ ذوا

تعرض نکرده اند واین بیت ایشان که دزد
بنوا الف فی یونس ولدی   فعل الطمع واو
الفرد کیف جردی   شارحان گفته اند که
اشارتست بر آنکه ذوا بالف هم باید در همه جا
بنواد ریونس علیه السلام بعد از واو الف
دارد پیا و یکم دار الفاسقین در اعراف
سپاوریکم آیاتنا در انبیا علیه السلام در مصاحف
مدنی و عراقیین بعد از الف بوا و مکتوبست
و محذوفست در مصاحف مکی و شامی کذا قال
صاحب المقنع مراد از عراقیین کوفی و بصریست
و مراد از حجازیین مکی و مدنیست و هم بنا بر

سلین در انعام و من تلقای نفسی
در یونس علیه السلام و ایتای ذی القربی
در نحل و آنای اللیل در طه و من ورای
حجاب در شوری همزه را مرکزی می نویسند
و درین مجموع ودر من نبای بعض گفته اند که
یا صورت همزه ست و الف بیان اوست
و بعض گفته اند که الف صورت صورت
همزه ست و یا زایده ست و اما قیاس در جمع
اول است و در امثله اربعه قیاس آنست که
همزه را بصورت ننویسند چرا که همزه متحرک
ماقبل ساکن را صورت نمی نویسند مگر مکسوره و مضمومه

ولفظ ائمه هرکجا واقع شده بیا مرسوم ست
ولفظ کتاب در چهار جا با لف مکتوبست
در رعد لکل اجل کتاب در حجر ولها کتاب
کهف من کتاب ربک در نمل تلک آیات القرآن
وکتاب و در غیر این مواضع در مصحف امام
وغیره بلا الف مکتوبست و در چهار کلمه از افعال
واو علامت رفع را حذف کرده اند و اکتفا
بضمه کرده در بنی اسرائیل ویدع الانسان
در شوری ویمح الله الباطل در قمر یدع الداع
در علق سندع الزبانیة دیگر در بیان
مواضعیکه حذف یا کرده اکتفا بکسره کرده اند

دربقره فارهبون فاتقون ولا تکفرون
الداع اذا دعان در شرو ابو عمرو ورش
در کلمه در جا فصل اثبات یا میکنند و قالون
بخلاف اما روایت اثبات یا غیر مشهورست
واتقون ابو عمرو در وصل اثبات یا میکنند
در آل عمران ومن اتبعن ابو عمرو وصل واطیعون
وخافون ابو عمرو در وصل ورش یوت الله
در مایده دو جا واخشون و اخشون ابو عمرو
در وصل در انعام یکی در قراءة ابو عمرو و ابن
عامر و حمزه و کیف یقض و قد هدان ابو عمرو
در وصل در نمل واد کیف باثبات یا در وقف

میخوانند تمه و نون نافع و ابو عمرو و در وصل ابن
کثیر و حمزه در وقف و وصل اثبات نافع و ابو
و حفص در وقف باثبات و عدم اثبات یا
میخوانند بدانکه ما در کلام عرب بر هژده نوع
مرآید و بیشتر بعضی سی و شش و نزد بعضی
ازین بیشتر و کم نیز می آید آنچه نزد قرآ معتبر
و معتمد علیه است هژده نوعست و اصل در بیان
ماآلت که ابو هریره رضی الله عنه روایت میکنند
از پیغمبر صلی الله علیه و سلم که حضرت فرموده اند
اعربوا القرآن و التمسوا غرایبه و گفته اند از جمله
غرایب قرآن معرفت ما آت است و معرفت

ما آت موقوفست بر دانستن کلام عرب و دانستن
عربیت با مشقت بسیار و ملازمت علما متقن نیست
اما فروزه بطریقه اجمال آنچه نزد قرآ معتبرست
بیان کرده شود که هر که معرفت ما ندارد و
نداند که هر کدام را چگونه می باید تلفظ کردن
لاجرم غلط و خلل در ادای ما آت کند و ما
نفی و جحد را چون ما خبریه و خبریه را چون
ما نافیه خواند هیچ بهم نماید چرا که ما بمعنی
نه و بمعنی چه و بمعنی آنچه و بمعنی هرچه می آید مثلا
اگر کسی ما قلت گوید و مد ما آواز بردارد
معنی آن دهد که نگفتم و اگر ما را نرم گوید و آواز

برندارد معنی آن دهد که آنچه گفتی و اگر ما در سطو
گوید یعنی نه نرم و نه بلند بتمکین گوید معنی آن
دهد که چه گفتی و این قاعده و ادا و این
قاعده را از استاد ماهر حاذق فصیح توان
دانستن و استادان قدیم درین
باب تصانیف بسیار کرده اند و مبالغه
کرده اند و گفته اند که دانستن ادای آیات
از جمله ترتیل ست و مرتل کسی را گویند که آیات
را بر وجهی که استادان تعیین کرده اند
ادا نماید ۱ ما نافیه ۲ جحد ۳ استفهام ۴ مصدریه ۵ شرطیه
تاکیدیه ۷ خبریه ۸ اخبار ۹ بمعنی اذ ۱۰ تخییر ۱۱ بمعنی ۱۲

حین ۱۳

حین ۱۳ تعجب ۱۴ ظرف ۱۵ بمعنی ۱۶ کافه ۱۷ بمعنی
وقت ۱۸ بمعنی الا و علامت ما نافیه آنست که
در آخر او الا در آیه و او بر سر اسمای در آیه
قوله تعالی و ما محمد الا رسول و در افعال
نیز در آیه در ماضی مثل فما ربحت تجارتهم و ما
کانوا مهتدین و در مستقبل مثل و ما یخدعون
الا انفسهم و علامت ما جحد آنست که در ما بعد
او لکن آید کقوله تعالی و ما کفر سلیمان ولکن
الشیاطین و گفته اند ما جحد در قرآن از قول
کفار ست و فرق میان ما نفی و ما جحد آنست
اگر کسی نفی قول کند گوید که ما قال زید یعنی نگفت

زیرا اگر قایل درین قول صادق ست نفی گویند
واگر کاذبست جحد گویند چنانکه حق تعالی جل وعلا
از قول کفار میدهد که گفتند ما جاءنا من بشیر
ولا نذیر و حق تعالی میفرماید که فقد جاءکم بشیر
و نذیر و ماء استفهامیه آنست که در ما بعد
او الف آید قوله تعالی ما غرک بربک الکریم و
معنی استفهام طلب فهم ست از چیزی که نمیدانند
واگر طلب فهم از چیزی باشد که میدانند بمعنی
تقریر یا توبیخ یا تنبیه یا از غیر اینها از معانی
مختلف باشد و بیان آنکه استفهام بر چند
معنی آمده ست طولی دارد و ماء مصدریه یا فعل

باشد بتقدیر مصدر کقوله تعالی بما کانوا یکذبون
ای بکذبهم و ماء شرطیه مقتضی صدر کلام ست
کقوله تعالی و ما تفعلوا من خیر یعلمه الله و ما یفتح
الله للناس و ماء تأکید را بعضی صله
گویند و بعضی زیاده واو در میانه کلام
یا آخر باشد و در میان ناصب و منصوب
یا جازم و مجزوم یا جار و مجرور واقع شود
کقوله تعالی ان الله لا یستحیی ان یضرب
مثلا ما بعوضة و انما تکونوا فبما رحمة و ماء
خبریه چنانکه گوی علمت ما عندک یعنی بدانستم
آنچه نزدیک تست و بمعنی الذی نیز میگویند

وله في تشبیه نیز در وی در ارند و گویند
افعل هذا الّا فعلت یعنی لکن الجمع لکم مراد کردم
و بعضی گفته اند که علامت ماء خبریه در کلام
مجید آنست که بعد از وی همزه آیه کقوله
تعالی ما ادریک و ماء اخبار مثل فاما الذین
آمنوا و اما الذین کفروا و ماء بمعنی اذ بعد
از لفظ بعد می باشد کقوله تعالی من بعد
ما عقلوه و من بعد ما جاءهم و ما تخییر مکرر
واقع شود چنانکه اما شاکرا و اما کفورا
و ما بمعنی من کقوله تعالی فانکحوا ما طاب لکم
ای من طاب و ماء بمعنی حین با فعل ماضی

باشد چون

باشد چون فلمّا اضاءت ما حوله و ماء تعجب
کلام در دو موضع ست فی اصبرهم و ما اکفره
و ماء ظرف را ماء دوام نیز میگویند واو
چنانست که ماء مصدریه المعنی ست الا دوام
قیامک و دوام احترامک در ملحوظ ست
چنانکه الا ما دامت علیه قائما و ماء متمم ما
و ماء بمعنی بلا از برای تخصیص میباشد کقوله
تعالی ما تأتینا بالملائکة و ماء کافه انما الله اله واحد
کافه باین سبب میگویند که آن را از عمل
باز میدارد و ماء وقتیه آنست که در وی
معنی شرط و جزا باشد کقوله تعالی کلما اضاء لهم

وما بمعنی الا لعبه از ان مخففه میباشد ودر
قرآن چهار جا واقع ست ١ در سوره هود
علیه السلام وان کلا لما ٢ در یس وان کل
لما جمیع ٣ در زخرف وان کل لما ذلک ٤ در طا
رق ان کل نفس لما علیها و نزد آنها که ما را
تخفیف خوانند ما تاکید باشد وآنجا که
بسی شش گفته اند برین وجه ست ١ موصوله
بمعنی الذی چون بما انزل ٢ منفیه چون ما کان
ابراهیم ٣ بمعنی لیس چون ما کان لبشر ٤ تاکید
چون مثلا ما بعوضة ٥ شرطیه چون وما تفعلوا
استفهام محض چون فما بال ٦ استفهام

بمعنی

بمعنی تقریر چون وما تلک بیمینک یا موسی ٨
استفهام بمعنی توبیخ چون وما لنا ان لا
نقاتل ٩ تعجبیه فما اصبرهم ١٠ تحجیبه چون اتذا امتت ١١
تخییریه چون اما شاکرا و اما کفورا ١٢ تعظیمیه
چون ما القارعة ١٣ حرفیه چون انما خلقناکم ١٤
بمعنی من چون والسما وما بناها ١٥ مصدریه
چون بما کانوا یکسبون ١٦ جحدیه چون ما قالوا
ولقد قالوا ١٧ منهیه چون وما کانوا المومنین ١٨
عمومیه چون ما فی السموات وما فی الارض ١٩
استهزائیه چون وما یلیهم ٢٠ بمعنی لم چون لما
یلحقون ٢١ مدتیه چون ما دمت فیهم ٢٢ بمعنی حتی

وما بینهما

چون ما ان مفاتحه ٢٣ تهدیدیه چون اعملوا

ما شئتم ٢٤ کافه چون انما ولیکم ٢٥ نکره چون

فنعما هی ٢٦ وقتیه چون کلما اضاؤا ٢٧ تاکیدیه چون

فاما نرینک ٢٨ وعدیه چون فاما نذهبن

غائبیه فی استقاموا لکم ٢٩ تفضیلیه فاما الذین

آمنوا ٣٠ سببیه ما اوحی ٣١ بمعنی اجل مما خطیئاتهم ٣٢

شرطیه من السماء ماء ٣٣ بمعنی تثنیه چون حیث

شئتما ٣٤ بمعنی نصبیه ماذا فوق ٣٥ اصلیه چون

مالک یوم الدین وبعضی گفته اند که علامت

منفیه آنست که بر اسم یا صیغه ماضی یا مستقبل

در آید وعلامت جحد آنست که اثبات منفی بعد

ازو مذکور باشد وعلامت شرطیه آنست که

مستقبل مجزوم یا فا در جزاء او در آید

وعلامت خبریه آنست که بشر ازوی

کلمه الا یا بتر یا بیا و یا بعد یا صیغه ماضی

یا مضارع یا یکی از حروف اجاده باشد

چون ما علمت و بتر ماکانوا و بیا وما

یحکمون وبعد ما جاءک و فعلم مالم تعلمون

ویحکم ما یرید وعلی ما نقول و من ما و بما کانوا

وفیما کانوا یا آنکه از پسر او کلمه لیس یا لم

یا لا آید و از لم ولا مستقبل آید چون ما لیس

به علم و مالم ینزل و مالا تعلمون و گفته اند که ما در

ششم جای یهم بود ١ در استفهام ما فعلک
٢ در خبریه علمت ما عندک ٣ در شرط و جزا
ما یفعل افعل ۴ در تعجب ما احسن زیدا ٥ در
نکره موصوفه هذا ما لدی عتید ٦ در نکیره که نه
موصوف باشد نه موصول فنعما هی و در چهار
موضع حرف بود ١ در نفی ما زید قایما ٢ در معنی
مصدر ما بلغنی ما فعلت ٣ در کافه انما زید
اسد ۴ در زایده فبما رحمة و او ادمات آنچه از
استادان ثقه بما رسیده ست آنست که
بر ماء نافیه و جاحده آواز را بلند می باید کرد
و در تعجبیه بنوعی ادا می باید کرد که سامع دریابد که

از چیزی تعجب میکند قاری و در ما آت
دیگر آواز را نرم و نازک می باید کرد و این
بمشافه از استاذ حاذق میتوان اخذ کرد
و بتقریر در حمل و رحمل آوردن نمی توان
و چند لفظ دیگر هست که در معنی مشابهت
بما آت ١ همزه استفهام ٢ اَم ٣ اَن ۴ اِن
٥ کیف ٦ لا نفی و نهی ٧ بل ٨ افعل تفضیل
خیر و شر و همزه استفهام چون ءانتم و اذلک
خیر و تلفظ همزه استفهام چون تلفظ ما
استفهامیه می باید و ام در کلام مجید به
معنی آمده ست بمعنی استفهام چون و ام او فی

بعهده بمعنی خبر چون ومن الناس من یقول
بمعنی شرط چون ومن یرد ثواب الدنیا
درین مواضع نیز بدستور ماآت درادا
تفاوت می باید نهاد وان بر سر هر فعل که
در آید آن فعل را در تاویل مصدر می سازد
کقوله تعالی ثم لم تکن فتنتهم الا ان قالوا یعنی
الا قولهم و بمعنی نفی نیز می آید چون ان یؤتی
احد ای لا یؤتی احد و گفته اند که در ادای
این نیز ملاحظه می باید نمود و ان بر پنج
معنی می آید بمعنی اذ کقوله تعالی ان کنتم صادقین
و ان کنتم مؤمنین و امثال اینها هر کجا آید

بمعنی قد

بمعنی قد مثل وان کانت یعنی قد کانت ۳
بمعنی نفی چون ان کنا فاعلین یعنی ما کنا
بمعنی شرط و جزا کقوله تعالی ان ینتهوا یغفر
لهم بمعنی استفهام چون ان عندکم من سلطان
و کیف بچهار معنی آمده است بمعنی استفهام
از حال بمعنی خبر در سه جا آمده است در آل عمران
هو الذی یصورکم فی الارحام کیف یشاء در مائده
بل یداه مبسوطتان ینفق کیف یشاء در روم
فیبسطه فی السماء کیف یشاء بمعنی نفی در سه جا آمده است
در آل عمران کیف یهدی الله قوما کفروا بعد
ایمانهم یعنی ما یهدی الله قوما در توبه کیف

یکون للمشرکین عهد یعنی ما یکون للمشرکین عهد
وکیف وان یظهروا یعنی ما ان یظهروا
بمعنی تعجب کقوله تعالی کیف تکفرون بالله
وکنتم امواتا ولا دنفی ونهی چون ولاکن
لاتشعرون ولا تسٔل در قراءة امام نافع
مدنی ولا دنفی خبر لا بیع فیه ولا خلة
ولا شفاعة ولا انفصام لها ولا میکه ازبرای
تاکید فعل است وما بعد او همزه وصلت
چون علیکم ورحمته ولا تبعتم الشیطان الا
قلیلا ومثل معه لا افقه وابه فعه لا ابلاد
نافیه وناهیه می ماند وفرق میان این وان آنست که

در مانند

در مانند لا انفصام لها بعد از لام دو الف
می نویسند و در لام تاکید یک الف گفته
اند فرق در ادا بدین طریق می باید کردن که
در ادای لا دنفی ونهی آواز بلند کرده شود
و در لام تاکید نرم ولا که در لولاست
باین نزدیکست یعنی در بلند ونرم گفتن
ولولا در قرآن به دو معنی آمده است بمعنی
نفی کقوله تعالی فلولا فضل الله علیکم ورحمته
بمعنی هلا بمعنی تخصیص کقوله تعالی لولا یکلمنا
الله وآنچه بمعنی نفی است در سر اسم می آید
بمعنی هلا در سر فعل و گفته اند در آنچه بر سر فعل باشد

در لوا آواز بلند باید کرد و در لا نرم و در انچه
بر سر اپچم باشد علی پسر تا فرق شود و هل از
حروف استفهام ست و در قرآن بپه معنی
آمده ست بمعنی قد چون هل اتی علی الانسان
و هل اتیک حدیث موسی بمعنی قد اتی و قد اتیک
بمعنی نفی چون هل ینظرون الا تا ویله یعنی
ما ینظرون بمعنی استفهام و این بپه معنی
می اید بمعنی تقریر چون هل فی ذلک بمعنی
تمنی چون فهل لنا من شفعاء بمعنی عرض چون
هل لکم و افعل تفضیل که بمعنی مبالغه باشد
مثل هو ادنا بالذی هو خیر ادا شد قوه و گفته اند که

در افعل تفضیل آواز بلند می باید کرد تا فرق
شود میان افعل تفضیل و متکلم و خیر شر نیز
بمعنی مبالغه و غیر مبالغه می باشد کقوله تعالی
و عسی ان تکرهوا شیا و هو خیر لکم و عسی ان
تحبوا شیا و هو شر لکم و قوله تعالی فمن تطوع
خیرا فهو خیر له و ان تصوموا خیر لکم گفته اند
چون خیر اول نه از برای مبالغه ست
و دوم و سیوم از برای مبالغه ست
فرق می باید کرد و آواز در انکه برای مبالغه ست
و در انکه نیست و لفظ کلا در کلام خدا جل و علا
بسی و شش جا واقع ست در نصف آخر قرآن

وعلما را دران سخن بسیارست اما خلاصه
سخن انست که در هفت جا برای ردع ما
قبلست و در سورة مریم علیه السلام عهدا کلا
وعزا کلا و در شعرا ان یقتلون کلا و انا لمد
رکون قال کلا و در سبا شرکا کلا و در مدثر
ان ازید کلا و در سورة القیامة این المفر
کلا ابو حاتم گفته است که بیست ونه موضع
باقی از برای تنبیه است بمعنی الا و ابن مقسم
گفته است که از برای قسم بمعنی حتی حقا
وبعضی گفته اند که ایضا برای ردع ما قبلست
وقف کلا میباید کرد و آنها که برای ردع ما قبل گفته اند

وقف

وقف بر کلا میباید کرد و استادان ماضی
درین باب تصانیف بسیار کرده اند مبالغه
نموده اند که او درین مذکورست البته ملاحظه
نمایند که فایده کلام ملک علام را بفایده
دست نه هند دیگر بیان مواضعیکه مبتدی
را در محل تردد است می باید بیان کردن
تا واضح گردد اول فی قوله تعالی لا تأمنا علی
یوسف در یوسف علیه السلام از برای سبعه
بیک روایت با خفاء حرکت نون اول
وفصل وا از نون ثانی میباید خواند و این
وجه اولی گفته اند و بیک روایت با دغام

نون اول در تأمنا مع اشمام خوانده اند واز
غیر سبعه بلا اشمام با دغام خوانده اند واز سبعه
نیز با دغام صریح خوانده اند وازین روایت
اکثر غافلند کما قال صاحب المفید رحمه الله
ثم فی کلام الناظم اشارة الی وجه الثالث
وهو ادغام الصریح بدون اشمام لکل القراء
فهذه ثلثة اوجه ظاهرة من کلام الناظم لمن
عنده ادنی تامل وبالاوجه الثلاثة قرأت
علی شیخی لکل واحد من القراء ذکر در سورهٔ
انعام در قال لا رشتوا اکم گفته اند که آواز
را غلیظ و درشت می باید کرد بر آنکه اشارت

شود

شود بر آنکه الف زیادت است بعد از قال نه
فاعل قال است و در سوره یوسف علیه السلام
در قال الله ما نقول وکیل گفته اند که الله را
بقوت نغمه می باید گفت تا فصل شود میان
قال و الله و منقول است که بعضی از اهل
ادا سکته را روا داشته اند قال سکته
الله تا اشارت باشد بآنکه قال یعقوب الله
ما نقول وکیل مراد است اما اکثر این را
تجویز نکرده اند و وجه اول را اولی گفته
اند و بعضی گفته اند که قاری می باید که ان الله
ثالث ثلاثة و عزیر ابن الله و مسیح ابن الله

وانچه بدین جا مانده بطریق اخفا ادا کنند تا عوام
متردد نشوند و در آلذکرین والآن وآلله
از قراء سبعه دو وجه منقولست ابدال همزه
ثانیه بالف وتسهیل همزه ثانیه اما وجه ابدال
اولیست و از ابوعمرو در السحر در یونس
علیه السلام دو وجه بهمین طریقه منقولست
وحفص راوی امام عاصم در چهار جا سکته
میکند در کهف بر الف تنوین عوجا
در یس در من مرقدنا در وصل در قیامه
در نون من راق در تطفیف بر لام بل ران
و در سوره فصلت در ءاعجمی همزه ثانیه را تسهیل

میکنند

میکنند خلاف اصل خود کرده و در سوره بقره
فلیؤدی الذی اگر وقف کرده شود و ابتدا
بهمزه مضمومه و ابدال همزه ساکنه بواو اوتمن
میباید خواند که عبارت قرا این است که جمیع
القراء فی الابتداء یقولون اوتمن بالابدال
واو الضمه ما قبلها اگرچه بعضی از شیخ جار
الله نقل کرده اند که ائتمن می باید اما در
قراءة کلام قرا معتبر و عمل ایشان پسندست
و در سوره احقاف اگر وصل کنند فی السموات
ائتونی می باید خواند چرا که در وصل منشأ ابدال
همزه مرفوع میشود دیگر در سوره یوسف علیه السلام

ذی علم علیم منه خیر فقیر یعنی همزه متروکه
را بر صفت حمل کرده و در بعض مصاحف
مجرور نوشته اند و این خطاست دیگر
بعض مصاحف لفظ یشئون را بهمزه نوشته
اند و بهمزه میخوانند و میگویند که بهمزه نوشته
شده ست بهمزه میخوانیم و این خطاست
چراکه یشئون از جمله مواضعیست که بیک
واو مکتوبست و بدو واو ملفوظ میشود
و در لن ندعوا و ان اتلوا و امثال اینها
بر الف بعد از واو وقف میکنند و میگو
یند که امام عاصم علیه الرحمة تابع رسم ست و از رسم

عافل شده با رسم میکنند و این خطا با
بران میکنند که از استاد ثقه قراة اخذ
نکرده اند و در سوره معارج و لا یسال
بفتح یا میباید و در یس حتی عاد کالعر
جون میباید چراکه کاف تشبیه ست
نه خطاب قاری باید که مهما امکن اهتمام
نماید که بدین عیوب معیوب نگردد تا نتیجه
کلام ملک علام را بر وجه کمال مستحق گردد
و انواع محاسن قرآنرا چون ترتیل و تجوید
و تزیین و تسهیل و تقویم و توقیر و تمکین
و تبیین و تحقیق و تخلیص بجای آورد تا از جمله

آن کسان شود که اهل القرآن اهل الله و
خاصه در حق ایشان وارد شده ست
دیگر آن که استعاذه یعنی اعوذ بالله
من الشیطان الرجیم گفتن بدرستیکه اول
مستحب ست و واجب گفته نیز مراد وجوب
قرائت واستعاذه امام نافع مدنی اعوذ
بالله من الشیطان الرجیم ان الله هو السمیع
العلیم ست واستعاذه امام مکی بروایت
هاشم اعوذ بالله العظیم من الشیطان الرجیم ست
واستعاذه امام بصری بروایت بعض از نقل
قرات اعوذ بالله السمیع العلیم من الشیطان الرجیم

واستعاذه امام شامی وکوفی وغیر حمزه
اعوذ بالله من الشیطان الرجیم ست واستعاذه
امام حمزه کوفی اعوذ یا استعینه یا نستعینه
بالله من الشیطان الرجیم ان الله هو السمیع
العلیم ست اما روایت اصح آنست که از برای
کل خواه جمع خواه جمع البعض خواه فرادا
فرادا خوانده شود اولی اعوذ بالله من الشیطان
الرجیم ست وبعض اختلاف کرده اند که استعاذه
بعد از قرائت می باید نظر بظاهر آیت که فاذا
قرات القرآن فاستعذ بالله من الشیطان
الرجیم ست اما اصح آنست که قبل از قران میباید

و در چهار سوره مستثنی بیکته فصل میکنند
و یک وجه ازین چهار غیر معمول است و سه
وجه دیگر معمول می باشد وقف بر آخر سوره
اول و بر بسم الله کردن و ابتداء سوره
آخر کرده نست و وقف بر آخر سوره اول و
وصل بسم الله با اول سوره آخر کرده نست
وصل آخر سوره اول به بسم الله و وصل بسم الله
با اول سوره آخر کرده نست و یک وجه غیر معمول
آنست که آخر سوره اول را به بسم الله وصل
کرده شود و بر بسم الله وقف کرده ابتداء
سوره آخر کرده شود و وجه عدم جواز این وجه

آنست که بسم الله از اول سوره ست نه
از برای حشر دیگر به آنکه فاتحة الکتاب مکی و مدنی
ست و منقول ست که یکبار در مکه فرود آمده ست
و یکبار بمدینه و ازین جهت سبع المثانی
میگویند و هفت آیت ست بهمه اقوال
اما خلاف در آنست که مکی و کوفی بسم الله
الرحمن الرحیم را یک آیت میدارند و انعمت
علیهم را آیت نمیدارند و مدنی و بصری و شامی
عکس این یعنی انعمت علیهم را آیت نمیدارند
و بسم الله الرحمن الرحیم را آیت نمیدارند
و بیست پنج کلمه ست و صد بیست سه حرفست

و درمیان ابابکر و حفص که راویان امام عاصم
اند رحمة الله علیه درین سوره خلافست و سورة
البقره مدنیست بقول ابن عباس و قتاده
رضی الله عنهما و بقول عکرمه مکی و مدنیست
دویست هشتاد شش آیتست بقول
کوفی و بصری هفت و بقول حجاز پنج و بقول
شام چهار و در یازده آیت اختلافست
میان علماء عد و بعضی بعضی آیت میدارند
و بعضی آیت نمیدارند الم لب عذاب الیم شا
نحن مصلحون مدمک تب لب ب الا خائفین نفی
تب ب یا اولی الالباب ثا ما مخ مک تب شا لب

من خلاق ما مک تب شا لب ب ماذا ینفقون
ما مک تتفکرون مخ شا لب قولا معروفا تب
القیوم مخ مک تب ب الظلمات الی النور ما
وشش هزار یک صد بست یک کلمه ست
و بیست پنج هزار پنج صد حرفست و چهل و
سی کوعست ۱ از اول سوره ۷ آیت ۲ و من الناس
۱۳ آیت ست ۳ یا ایها الناس ۹ ۶ و اذ قال
ربک ۱۰ ال یا بنی اسرائیل اول ۷ ۶ یا بنی اسرائیل
ثا ما ۱۳ ۷ و اذ استسقی ۸۲ ان الذین آمنوا
۱۵ ۹ و اذا قتلتم نفس ۱۱ ۱۵ و اذ اخذنا میثاق
۱۱۳ و لقد آتینا ۱۵ ۱۲ قل من کان عدوا ۱۳ ۱

یا ایها الذین آمنوا لا تقولوا ۱۴۹ و قالت
الیهود ۹ ل یا بنی اسرائیل ثالث ۱۹۸ و من یر
غب ۱۲ ۱۷ سیقول السفهاء ۱۸ و لکل وجهة
ل ۹ یا ایها الذین آمنوا استعینوا ۲۰۱۱ ان
فی خلق السموات ۲۱۶ یا ایها الناس کلوا ۲۹
لیس البر ۳۲ یا ایها الذین آمنوا کتب علیکم
الصیام ۴۵۲ یسئلونک عن الاهلة ۸ ل الحج
۱۴ ۲ سل بنی اسرائیل ۲۷ یسئلونک عن
الشهر الحرام ل ۲۸ و یسئلونک عن المحیض ۲۹۷
الطلاق مرتان ۳۰۳ و اذا طلقتم النسا
ثانیا ۳۱۴ لا جناح علیکم ۳۲۷ الم تر الی الذین

خرجوا

خرجوا ۳۳ فلما فصل ل ۳۴ یا ایها الذین آمنوا
انفقوا ول ۳۱ الم تر الی الذین ۳۶۳
مثل الذین ینفقون ۳۷۸ یا ایها الذین
آمنوا انفقوا ۳۸۱ الذین ینفقون ۲۹۸
یا ایها الذین آمنوا اذا تداینتم ۴۰۵ فقد ما
فی السموات ۳ و درین موضع میان ابابکر
و حفص که راویان امام عاصم اند علیه الرحمه
خلاف ست و رمز ابابکر باصطلاح حضرت
شیخ شاطبی علیه الرحمه ص ست و رمز
حفص ع و باصطلاح بعض رمز بکر ب رمز
حفص ح و اگر اصل کتابت بروایت ابابکر ست

علامت حفص و تفرقه میان روایتین بحمرت
می باید کرد و اگر اصل کتابت بر روایت ابی
حفص ست علامت ابی بکر و تفرقه میان
روایتین بحمرت می باید کرد و در باب جمع شی
تا با اکثر مستعمل ست اتخذتم هزوا عما
تعملون لجبریل و جبریل و میکائیل عهدی تبتی
مخلصون ام تقولون و علامت وقف
و وصل را تفرقه بسواد و حمرت می باید کرد بطریقه
مذکور شده یعنی اگر حمرت علامت ابا بکر شده
در وقف و وصل ایضا باید کرد که موافقت
باشد نه مخالفت که طریق موافقت بفهم اقربست

وبصواب انسب لرؤف خطوات لبیس
البر مؤمن و لتکملوا البیوت یطهرن قدره و متعه
و بسط جزا فنعما هی باختمام اکبر عین و یکفر
فاذنوا سوره آل عمران مدنیست دویست
آیت ست با خلاف اما خلاف در هفت
آیت بدین طریقه ست که بعض آیت میدارند
و بعض آیت نمیدارند الم لب الانجیل اول
مدمک تب شاب و انزل الفرقان مدمک
تب شاب الانجیل تا لب الی بنی اسرائیل تب
مما تحبون مدمک تا ابراهیم ما و چهار هزار
چهارصد هشتاد کلمه ست و چهارده هزار

پنج صد بست پنج ح فت و بست رکوع است

وبعض بست یک رکوع گفته اند بجهت آنکه لقد

من الله تا الذی استجابوا یک رکوع گفته

اند الم الله ۳۸ ان الذین کفروا ۱۱ ۳ ان

الذین یکفرون ۱۵ ۱۴ قل ان کنتم ۱۱ل و اذ قالت

الملائکة ۳۲ ۱ اذ قال الله یا عیسی ۹ ۲ قل یا اهل

الکتاب ۸ ۸ و قالت طائفة ۹ ۹ و اذ اخذ الله

میثاق ۱۵ ۱۱ لن تنالوا ۱۱ ۱۵ یا ایها الذین آمنوا

ان تطیعوا ۱۲۸ کنتم خیر امة ۱۱ ۱۳ و اذ غدوت

وهو ۱ یا ایها الذین آمنوا لا تاکلوا ۱۴ ال و ما

محمد الا رسول ال ۲ یا ایها الذین آمنوا ان

تطیعوا تا ۷۷ ۱ یا ایها الذین آمنوا لا تکونوا

۴ ۱۸ ۱۱ الذین استجابوا ۹ ۱۹ لقد سمع الله ۲ ۵۹

ان فی خلق السموات ۱۱ و در سی موضع ضلا

فست میان ابا بکر و حفص رضوان ۳ و جهی

المیت ۲ را وف انثی لاح وصفت ذکریا آ

اول بنصب دیگرها برفع بیوتکم فیه فیهم یوده

واخذتم یبغون یرجعون حج البیت یفعلوا

یکفروه قرح توتیه یجمعون وسورة النساء

مدنیست صد هفتاد و هفت آیت ست بقول

شامی شش بقول کوفی پنج بقول ما قرعدد

وقوف در دو آیت اختلافست ان تضلوا السبیل

لب ش فیغفر لهم هذا ابا ایما ش و سه هزار و هفصد

چهل و پنج کلمه است و شانزده هزار و سی حرف است

و بیست چهار رکوع است یا ایها الناس ۵ ۲۱

یوصیکم الله ع ۳ و اللاتی ۸ ۴ حرمت علیکم

۳ ل یرید الله ۸ ۶ الرجال ۹ ۷ یا ایها الذین

آمنوا لاتقربوا ۸ ۸ الم تر ۹ و الم تر الی الذین

یزعمون ۱۱ ۵ ۱ یا ایها الذین آمنوا خذوا ۱۱۲

الم تر الی الذین قیل لهم کفوا ۱۱ ۲ ۱ فما لکم فی

المنافقین ع ۱۳ ۳ و ما کان لمؤمن ل ع ۱۱ ان

الذین توفیهم ع ۱ ل و اذا ضربتم ع ۹ ۱ انا انزلنا

۸ ۱۷ و لولا فضل الله ۳ ۸ ۱ ان الله لا یغفر

۱۱ ۹ و یستفتونک ۲ ۵ ۸ یا ایها الذین

آمنوا کونوا ۹ ۱ ۲ ان المنافقین ۱۱ ۲ ۲ ۱ بیان

لک من الکتاب ۱۵ ۲ ۲ ۱ انا اوحینا ۸ ۴ یس

یستنکف ل سورة المائده و قیل سورة العقود

مدنیست صد بیست آیت است بقول کوفی

بیست و دو و بقول حجازی بیست سه بقول

بصری و سه آیت خلاف است اوفوا بالعقود

مدنیک تب شاب و یعفوا عن کثیر مدنیک

تب شاب فانکم غالبون تب و دو هزار

هشت صد چهار کلمه است و یازده هزار هفت

صد سی سه حرف است و شانزده رکوع است

۱ اول ل۲ یا ایها الذین آمنوا اذا قمتم ۶ ۳ ۹
لقد اخذ الله ۸ ۶ و اذ قال موسی ۲ ل و اتل
علیهم ۸ ۲ یا ایها الذین آمنوا اتقوا ۲ ۹
انا انزلنا ۲ ۸ یا ایها الذین آمنوا لا تتخذوا
اول ۶ ۹ یا ایها الذین آمنوا لا تتخذوا نا
۵ ۱۵ یا ایها الرسول ۱۱ لعن الذین کفروا ۹
۲ یا ایها الذین آمنوا لا تحرموا ۲ ۳ یا ایها
الذین آمنوا لیبلونکم ۲ ۵ یا ایها الذین آمنوا
لا تسئلوا ۸ ل یوم یجمع ۲ ۶ ۱ و اذ قال
ل سورة الانعام مکیست صد شصت هفت آیت
بقول حجازی شش و بقول بصری و شامی پنج

وبقول کوفی در چهار آیت اختلافست
الظلمات والنور مد مک علیکم بوکیل لب
فیکون مد مک تب شاب الی صراط مستقیم
مد مک تب شاب و سه هزار پنجاه و دو کلمه است
و دوازده هزار چهارصد بیست و دو حرفست
و بست رکوعست الحمد لله ۵ ۲ قل
سیروا ۱۵ ۳ ومن اظلم ۱۵ ۲ قد خسر الذین
۱۱ ل ولقد ارسلنا ۶ ۹ وانذر به الذین ۲ ل
قل انی نهیت ۶ ل وهو القاهر ۱۵ ۹ قل انه
عوا ۱۵ ۱۲ وتلک حجتنا ۸ ۱۱ وما قدروا ۱۲ ۲
ان الله فالق ۶ ۳ ۱ بدیع السموات ۱۵ ۱۲ ولو اننا نزلنا

١١ الا ومشرکان ١٨٦ یا معشر ١٣١ او

هوالذی ١٨٤ قل لا اجد ١٩ قل تعالوا ٤

٢٥٥ وهذا الکتاب ١١ سورة اعراف مکیست

دو صد شش آیت ست بقول کوفی وحجا

زی پنج بقول بصری وشامی ودو پنج آیت

خلاف ست المص لب مخلصین له الدین

تب شاب کما بداکم تعودون لب ضعفا .

من النار مه مک ربک الحسنی علی بنی اسرائیل

مه مک وسه هزار سه صد بیست پنج کلمه ست

وچهارده هزار سیصد ده حرف ست وبیست

چهار رکوعست وبیش بعضی بیست پنج بحکم آمده از دو اوطا

تا وانی

تا وانما مدین یک رکوع میدارند اما قول

اولی اصح واولیست ١ المص ٢١٥ ولقد خلقنا

کم ال ٣ یا بنی آدم قد انزلنا ٤ قل من حرم ٨

ل ان الذین کذبوا ١٨ و ونادی اصحاب الاعراف

٤٧ ان ربکم الله ٨ لقد ارسلنا نوحا ٤ ٩

والی عاد ٨ ١٥ والی ثمود ١٢ ١١ والی مدین

٩ ١٢ وما ارسلنا ٤ ١٣ اولم یهد للذین وطا

قال الملا ٨ ال و قال الملا ٣ ١٤ ولقد اخذنا

١٣ ١٢ وواعدنا ١٨٦ واتخذ قوم موسی ١٩٤

ان الذین اتخذوا ٥ ٢ قل یا ایها الناس ال ٢ و

اسئلهم ٢٢٩ واذ نتقنا ٢٣ ١٥ والذین ٢٤٧

هو الذی خلقکم ۱۸ سورة الانفال مدنیست هفتاد
هفت آیت ست بقول شامی شش بقول
حجازی و بصری پنج بقول کوفی و در سه آیت
خلافست ثم یغلبون تب شاب امر اکان مفعولا
مدنک تب شاب بنصره و بالمؤمنین مدنک
شالب و هزار و دوصد سی و یک کلمه ست و پنجهزار
دوصد نود و چهار حرفست و ده رکوعست اول
لونک ۱۲۱۵ اذ یغشیکم ۹ ۳ یا ایها الذین آمنوا
اطیعوا ۹ ۴ یا ایها الذین ان تتقوا ول قل
للذین ۷ ۲ یا ایها الذین آمنوا اذا لقیتم ۴ ۱
اذ یقول ۱۸ ولا تحسبن ۲ ۹ یا ایها النبی حرض

۱۵

۱۵ یا ایها النبی قل لمن ۲ و درین سوره هشت
جا خلافست رمی موهن کید و لو کثرت و ان
حیی تحسبن للسلم اخذتم سورة التوبه بیک
قول از تتمه انفالست و ازین جهت در
وی بسم الله الرحمن الرحیم نه نوشته
و در سبع طوال داخلست و بیک قول
سوره الیست و در نانوشتن بسم الله
سخن بسیارست همچنان که در اکثر شرح
شاطبیه مذکورست مدنیست صد بیست نه
آیت ست بقول کوفیان پس بقول باقی ایمه
عدد و در سه آیت خلافست و یک موضع ست که

آیت بودن او مخصوص حمصیان ست بری
من المشرکین تب ب ذلک الدین القیم حم
یعذبکم عذابا الیما مشق وعاد وثمود مد مک و دو
هزار چهارصد نود وهفت کلمه ست و ده هزار
هشتصد هشتاد وهفت حرفست و شاذ وده
رکوعست بعفران تصبک جنة را رکوع
میدارند اما نزد جمهور معتبر نیست
ابراده ٢٥ کیف یکون ٣١٥ ما کان للمشرکین
٤٨ لقد نصرکم ل و قالت الیهود ٥٨ یا
ایها الذین آمنوا ما لکم ل ٧ عفا الله ٨٧
انما الصدقات ٩٧ المنفقون ١٠٥ یا ایها النبی

١١٨ فرح المخلفون ١٢٩ وجاء المعذرون ١٣١٥
والیا بقولون ١١ ١٤ ان الله اشتری ٨ ل یا
ایها الذین آمنوا اتقوا الله ١٤ ١ یا ایها الذین
آمنوا ٦ سوره یونس علیه السلام مکیست
صد وده آیت ست بقول شامی صد ونه آیت
وبقول باقی ایمه عدد ودر نه آیت خلافست
مخلصین له الدین مشق لنکونن من الشاکرین
مد مک تب لب لی فی الصدور شا و هزار هشت
صد سی ودو کلمه ست وپنج هزار پانصد شصت
هفت حرفست ویازده رکوعست ١ الر ٢١
ولو یعجل ٣١٥ واذا اذقنا ١٥ قل من یرزقکم ١١٥

وان یکذبوک ۱۳ع ولوان لکل ۷۷ وثمون

۱۵ ۸ واتل ۱۲ ۹ فما آمن ۱۵ ۱۰ ولقد بوانا

۱۱ ۱۱ قل یا ایها ۶ سوره هود علیه السلام مکی

سد صد بیست و سه آیتست بقول کوفی

بست و دو بقول مدنی الاول بست و یک بقول

باقی در هفت آیت اختلافست بری

مما تشرکون لب یجادلنا فی قوم لوط مد

مک شالب حجارة من سجیل مخ مک منضود مات

شالب خیر لکم ان کنتم مؤمنین مک مد

مختلفین تب شالب انا عاملون مات

شالب و هزار نه صد پانزده کلمه است و هفت

هزار ششصد

هزار ششصد پنج حرفست و ده رکوعست

۱۱ ر ۲۸ ولئن اذقنا ۳۱ ۶ ولقد ارسلنا ۴ ۱۱

واوحی الی ۳ ل والی عاد ۱۱ ۶ والی ثمود ۷ ۸

ولقد جاءت ل ۸ والی مدین ۱۲ ۹ ولقد ار

سلنا موسی ۳ ۱۵ ولقد آتینا ۱۴ سوره حضرت

یوسف علیه السلام مکی ست صد پانزده آیت

بهمه عددها ولیس فیها اختلاف و هزار هفتصد

هفتاد و شش کلمه است و هفت هزار ششصد

شش حرفست و دوازده رکوع است

۱۱ ر ۲ ۶ لقد کان ۳ ۱۴ وقال الذین اشتراه

۴ ۶ و دخل معه ۷ ل و قال نسوة ۶۷ وقال الملک

انا ارا ٧٧ وقال الملك ائتونی ٨٨ وجاء
اخوة ١١ ٩ ولما دخلوا ١١ ١٥ فلما استيئسوا
١٤ ١١ ولما فصلت ١١ ١٢ وكاين هم ٧ بگو
رعد مكی ست چهل سه ایت ست بقول كوفيان
وبقول حجاز چهار و پنج بقول بصريان وهفت
بقول شامی و در پنج ایت اختلافست ویک
ایت مخصوص حمصيانست بعضر ايشان ا ت
میدارند و بپسر اانا لفی خلق جدید مد یک تب
شاب ام هل يستوی الظلمات والنور مد یک
تب شا من كل باب تب شا لب الاعمی والبصير
مشق بسوء الحساب شا يضرب الله الحق والباطل

حم

حم و هشتصد پنجاه پنج كلمه ست و سه هزار
پنج صد شش حرفست و شش ركوعست
و پیشتر بعضی هفت بحكم قل من رب السموات را یک
رکوع میدارند ١ المر ٧ ١٢ الله يعلم ما تحمل ١١ ٣ فمن
يعلم ٤٨ ويقول الذين ل ل ولقد استهزی
٤ ٦ و لقد ارسلنا ٤ سوره ابراهيم عليه السلام
مكی ست پنجاه یک ایتست بقول بصری دو
وبقول كوفی چهار بقول حجازی پنج و بقول
شامی در هفت ایت اختلافست من الظلمات
الی النور مد یک شا من الظلمات الی النور مد یک شا
وعاد وثمود مد یک تب ب بخلق جدید ما شا ب

و فرعها فی سمائها مالک لب ب اللیل والنهار
مه ملک لب ثا عما یعمل الظالمون ثا و هشتصد
پنجاه پنج کلمه است و سه هزار چهار صد سی چهار
حرفست و هفت رکوع بی خلاف ۱ ال
۲۶ و اذ تاذن ۳۶ و قال الذین کفروا ۳۹
و قال الشیطان ۶ ل الم تر ۲۷ و اذ قال ۷
ولا تحسبن ۱۱ سوره نحل مکیست صد بیست
هشت ایتست باخلاف و هزار هشتصد
چهل یک کلمه است و هفت هزار هفتصد هفت
حرفست و شانزده رکوعست ۱۱ اتی امر الله ۲ ۹
هو الذی ۱۲ ۱۳ افحکم ۳۴ ۴۳ قد مکر الذین ۹ ل و قا

الذین

و قال الذین اشرکوا ۶ ۹ و الذین هاجروا ۱۵ ۷ ۱
و قال الله لا تتخذوا ۱۵ ۸ و لو یواخذ ل ۹ و ان
لکم ل ۱۵ و الله فضل ۱۵ ۱۱ و الله غیب ۲ ۱۲ و
یوم نبعث ۶ ۱۳ ۶ ان الله یامر ۱۱ ۱۴ و اذا
بدلنا ۱۵ ل یوم تاتی ۹ ۱۶ ان ابراهیم ۹ سوره
بنی اسرائیل مکی است صد یازده ایتست بقول
کوفیان و بقول اتی صد ده بود و ده ایت
خلافست یخرون للاذقان سجده لب و هزار
پانصد سی سه کلمه است و شش هزار چهار
صد شصت حرفست و دوازده رکوعست
اسبحان الذی ۱۵ ۲ و یدع الانسان ۱۲ ۳

وقفی ربک ۴۸ ولا تقتلوا ۱۵ ال ولقد صرفنا
۱۲ ۶ وقل لعبادی ۷۸ واذ قلنا ۱۵ ۸ یوم
ندعوا ۷ ۹ اقم الصلوة ۷ ۱۵ ادیپ لونک ۱۱۹
وما منع الناس ۱۲ ۷ ولقد آتینا موسی ۱۱
سوره کهف مکیست صد نج آیتست بقول حجا
زیان شش وبقول شامی ده بقول کوفی یاز
ده وبقول بصری دریازده آیت خلافست
وزدناهم هدی مه لک تب لب الا قلیل مخ
ذلک غدا ما تب شا لب بینهما زرعا مخ تب لب شا
هذا ابدا ما لک تب لب من کل شیء سببا مخ تب لب
شا لب فاتبع سببا تب لب ب و وجد عندها قوما

ما مک شا ب

ما مک شا ج ثم اتبع سببا لب ب ثم اتبع سببا
لب ب بالاخسرین اعمالا شا لب وهزار
نج صد هفتاد وهفت کلمه ست وشش
هزار پنج صد شصت حرفست ودوازده
رکوعست الحمد لله ۲ ۱۲ نجعل نقص ل ۳ وتحسبهم
۹ ل وضربنا لهم اول ۱۳ ۶ وضرب لهم ثانی ۲ ل
واذ قلنا ۸ ۲ ولقد صرفنا ۶ ۹ واذ قال موسی
۱۱ ۱۵ فانطلقا حتی اذا رکبا ۱۲ ۱۱ ادیپ لونک
۹ ۱۲ افحسب الذین ۹ سوره مریم علیه السلام
مکیست نود وهشت آیتست بقول شامیان
وعراقیان ومدنی الاول نود ونه ست ودرپنج آیت

خلافت کهیعص لب و اذکر فی الکتاب ابراهیم
مح نک فلیمد له الرحمن مدا مه مک تب شا
و هفتصد شصت و دو کلمه است و سه هزار
هشتصد و دو حرف و شش رکوعست
و بقول بعضی هفت بحکم الکه قل من کان فی الضلالة
را رکوع میدارند کهیعص ل ۲۱ و اذکر فی الکتاب
مریم ل ۲ ۳ و اذکر فی الکتاب ابراهیم ۱۵ ۴
و اذکر فی الکتاب موسی ل ل ویقول ۱۲ ۱۶ الم
ترانا ل سوره انبیا علیه السلام مکیست صد
دوازده آیت بقول کوفیان صد یازده
بقول باقی ایمه در یک آیت خلافت ولا یضرکم

لب

لب و هزار صد هشت کلمه است و چهار هزار
هشتصد نود حرف و هفت رکوعست
اقترب للناس ۲۱۵ و کم قصمنا ۱۹ ۳۱ او
لم یر الذین ۲۱۴ قل من یکلوکم ۹ ل ولقد آتینا
ل ۱۶ و نوحا ۸ ۲۱ فهم یعمی ۱۹ سورة الحج مکی
ست و بقول بعضی مدنیست و بقول محمد
بن السمیع که از ابن عباس رضی الله
عنه روایت میکنند شش آیت در مدینه
فرود آمده است در شان جرب کننده
کان روز بدر مخصوص شش تن سه تن
از یاران رسول خدا و سه تن از که فران

آن سه تن که از اصحاب حضرت رسالت
صلی الله علیه وسلم بودند امیر المؤمنین حمزه
وامیر المؤمنین علی ابن ابی طالب وعبیده
ابن الحرث وآن سه تن که از کفار
بودند عتبه وشیبه وولید عتبه وآن شش
آیت از قول الله تعالی هذان خصمان تا کلما
ارادوست وبقول همام از قتاده مدنیست
ونزول وی بمدینه بوده ست وهفتاد وچهار
آیت ست بقول شامیان پنج بقول بصریان
شش بقول کوفیان در پنج آیت اختلافست
را وسیهم الحمیم لب وعاد وثمود مد مک تب لب

وقوم لوط مد مک تب لب سماکم المسلمین لک
وهزار ودوصد ونود ویک کلمه ست وپنج هزار ویک
صد هفتاد وپنج حرفست ورکوعست ۱ یا ایها
الناس ر ۱۵ ۲ ومن الناس من یعبد ۳۱۲
ان الله یدخل ۱ ۳ ۴ واذ بوانا ۸ ل ولکل
امة ل ۶ اذن للذین ۱۵ ۱۷ قل یا ایها ۱ ۸
الم تر ان الله ۸ ۹ یا ایها الناس ۶ سوره النور
مدنیست شصت چهار آیتست بقول
عراقیان وشامیان شصت ودو ودو
آیت خلافست بالغدو والآصال تب شا لب
بالابصار تب شا لب وهزار وسیصد سیزده کلمه ست

و پنج هزار و ششصد هشتاد و چهار حرفست و نه
رکوعست ١ سورة انا انزلناه ١٥ ٢١ ان الذین
جاءو ١٥ ٣١ یا ایها الذین آمنوا ١٦ ٤ یا ایها
الذین آمنوا لا تدخلوا ٨ ل الله نور السموات
٦ ٦ الم تر ان الله یسبح ١٥ ١٧ انما کان ٧
یا ایها الذین آمنوا لیستأذنکم ٤ ٩ انما المؤ
المومنون ٣ سورة الفرقان مکیست هفتاد و
هفت آیت بلا خلاف و هشتصد نود
و دو کلمه ست و سه هزار هفتصد هشتاد و سه
حرفست و شش رکوعست ١ تبارک ٢٩
تبارک الذی ان شاء ١١ ٣ و قال الذین ٤ ١٥ و لقد

اتینا

اتیناه ال الم تر الی ربک ٦ ١ ٦ تبارک الذی
جعل ١٢ سورة الشعراء مکیست و دو صد بیست
هفت آیت بقول کوفیان و شامیان
و مدنی الاول بیست شش بقول بصریان
و مکیان و مدنی الآخر در چهار آیت اختلافست
ظننتم لب و سوف تعلمون مد مک تب شا
انما کنتم تعبدون مد مک شا لب به الشیاطین
ما تب شا لب و هزار و دو صد نود نه کلمه ست
و پنجهزار پنجصد چهل و دو حرفست و یازده
رکوعست الطسم ٩ ٢ و اذ نادی ١٥ ٣ قال
للملاء ١٨ ١٥ و اوحینا ١١ ال و اتل علیهم ٦ ٣ ٦

کذبت قوم نوح ٨ ١٧ کذبت عاد ٨ ١٨ کذبت
ثمود ٩ ١٩ کذبت قوم لوط ٦ ١٥ اکذب اصحاب
١٦ ١١ و انه لتنزیل ٢ ٣ سورة القصص مکیت
هشتاد هشت آیت ست و یک آیت
مخصوص حمصیانست و در دو آیت اختلافست
طسم لب مع الناس یسقون مد مک شش
یا هامان علی الطین حم یکهزار چهار صد چهل
یک کلمه ست و پنجهزار پنجصد بازده صد
حرفست و نه رکوع طسم ١٣ ٢ و لما بلغ
٣٨ و لما توجه ٢٧ فلما قضی موسی ١٤ ال و لقد
اتینا ٦٨ بقول بعض تا الذین آتیناهم یک رکوعست

وبقول بعض و لقد وصلنا اگر از و لقد وصلنا
اعتبار کنی ١٥ و اگر از الذین اعتبار کنی
١٧ ٩ افمن وعدناه ال ٧٨ ٩ ان قارون ٧
تلک الدار ٦ سورة العنکبوت مکیت شصت
نه آیت ست و در سه آیت اختلافست
الم لب و تقطعون السبیل مد مک مخلصین له الدین
تب شاب ١ فبالباطل یؤمنون حم و مفقصد
هشتاد کلمه ست و چهار هزار یکصد نود
پنج حرفست و هفت رکوعست الم احسب
٢ ١٣ و لقد ارسلنا ٩ ٣ و الذین کفروا ٨
و بعض این رکوع را اعتبار نمیکنند ٣ و لما جاءت

نیز داخل این رکوع میکنند بقول ایشان
بست و دو آیت ٥ ولا جاات ٤ ال اتل
٦٧ قل کفی ١٢ ٧ و مائده ٦ سوره الروم مکی
ست شصت آیت ست بقول عراقیان
وشامیان مدنی الاول و پنجاه نه بقول مکیان
و مدنی الآخر و از چهار آیت اختلافست
الم لب غلبت الروم ما تب شا لب فی بضع
سنین م مه مک تب شا ب یقسم المجرمون ما و
نزده کلمه ست و سه هزار پانصد سی چهار حرفست
وشش رکوع ست ١ الم ٥ ٢ ١ الله یبدؤا
٣٩ ومن آیات ان خلقکم ٤٨ ضرب لکم ١٢ ل

ظهر الف اد ٣ ١٦ الله الذی خلقکم من ضعف
٧ سوره لقمان مکیست سی و چهار آیت ست
بقول عراقیان وشامیان سی و سه بقول حجا
زیان و در دو آیت اختلافست الم لب
مخلصین له الدین تب شا ب و پنج صد چهل
هشت کلمه ست و دو هزار یکصد و ده حرفست
و چهار رکوعست ١ الم تلک ٢١١ و لقد آتینا
٣٨ الم تروا ١١ ٥ الم تر ان الفلک ٤ سورة
السجده و قیل مضاجع مکی ست سی آیت ست
بقول کوفیان وشامیان و حجازیان بست
نه بقول بصریان و در دو آیت اختلافست

الم لب لفی خلق جدید مد ملک شا و سه صد هشتاد

کلمه است و یکهزار پنج صد هژده حرف است و آیه

رکوعست الم ۱۱ ۲ و تری ۱۱ ۳ و لقد آتینا

۸ سورة الاحزاب مدنیست و هفتاد

سه ایت با خلاف و یکهزار و دو صد هشتاد

هشت کلمه است و پنجهزار هفتصد نود شش

حرف است و نه رکوع ۱ یا ایها النبی ۸ ۲ یا ایها

الذین آمنوا اذکروا نعمة ۱۲ ۳ لقد کان

۴ ص یا ایها النبی قل ۷ ان المسلمین ۶ ۶

یا ایها الذین آمنوا ۱۲ ۷ یا ایها الذین آمنوا

لا تدخلوا ۶ ۸ یا ایها النبی قل ۱۵ ۹ یا ایها الن

آمنوا لا تکونوا ل ۹ و درین سوره یازده جا

خلافست الظنونا و در وقت وصل بالف

میخوانند ص و ع در وقف بالف و در وصل

بالف میخوانند و الرسولا و السبیلا مثل

الظنونا مقام بیوت و انواع او درین سوره

۴ را لمؤمنون مبینة ترجی ۶ سورة السبا

مکیست پنجاه و چار آیت ست بقول عراقیان

و حجازیان پنج بقول شامیان و در یک آیت

اختلافست عن یمین و شمال ش و هشتصد

هشتاد و سه کلمه است و سه هزار پنج صد و دوازده

حرف است و شش رکوعست الحمد ۲۹

ولقد اتینا ١٢ ٣ قل ادعوا ٢٩ وقال الذین ٤ ل
وما اموالکم ٩ ٦ قل انما ٩ سورة الملائکه و فیس
مکیست چهل شش آیت ست بقول شامیان
و مدنی الاخر چهل پنج بقول عراقیان و مکیان
و مدنی الاول در هفت آیت اختلافست
عذاب شدید شت والبصیر مدنی مکی شا لب والنور
مدنی مکی لب شا من فی القبور ١٧ مد و مکی تب لب
ان تزولا تب تبدیلا و تحویلا تب شا
و هفتصد هفتاد و هفت کلمه ست و سه
هزار یکصد سی حرفست و پنج رکوعست الحمد لله
٢٧ افمن زین ٣ ٧ یا ایها الناس ١٢ ٤ الم تر ان الله

١١ ل ان الله عالم ٨ سوره یس چهل
مکیست هشتاد و سه آیت ست بقول کو
فیان دو باقی ائمه در یک آیت اختلافست
یس لب و هفتصد بست هفت کلمه ست
و سه هزار حرفست و پنج رکوعست الیس ٢٢
و ضرب لهم ١٥ ٣ و آیة لهم الارض ١٨ ٤ و نفخ ١٧ ل
و من نعمره ١٦ سوره ص مکیست هشتاد و شش
آیت بقول کوفیان شش بقول حجازیان
و شامیان پنج بقول ایوب بن المتوکل در
سه آیت خلافست ذی الذکر لب و غواص
مدنی مکی شا لب و الحق اقول لب و لم یخالف یعنی

فی شیء منه عد وهم الا وفی هذه اطرف ووجه

وهفتصد سی و دو کلمه ست و سه هزار شصت

نه حرف و پنج رکوعت احم ۱ ع۲ ۲ ومانتظرون

هو لاء ۲ ۱۲ ۳ وماخلقنا ع۴ ۱ ع۴ واذکر عبدنا ایوب

ع۴ ۲ ل قل انما انا منذر ع۴ ۱ سورة السجدة و قیل

فصلت مکیت پنجاه چهار آیت ست بقول

کوفیان سه و بقول بصریان و شامیان در

دو آیت اختلاف است حم لب صاعقة عاد و ثمود

مدلک لب و هفتصد نود و شش کلمه ست و سه

هزار سه صد پنجاه حرف و شش رکوعت

احم ۲۷ ۲ قل ائنکم ۱۰ ۳ ویوم نحشر ع۲ ۷ وقال الذین

کفروا ۱۳ ل ومن احسن ۱۲ ع۶ ولقد آتینا ۱۵

سورة الشوری وقیل حم عسق مکیت پنجاه

سه آیت بقول کوفیان و بقول باقی پنجاه

آیت ست و در سه آیت اختلاف است حم

لب عسق لب کالاعلام لب و هشتصد

شصت شش کلمه ست و سه هزار هشت

صد هشتاد حرفست و پنج رکوعت ۱ احم

عسق ۲۹ وما خلقتم ۱۰ ۳ من کان ۱۵ع

وما اصابکم ع۱۴ ل ومن یضلل الله ۱۰ ۱ سورة

زخرف مکیت هشتاد و نه آیت ست

بقول عراقیان و حجازیان هشت بقول بعضی

وشامیان در دو آیت اختلافست
حم لب مهین مد مک تب وهشتصد وسی
وسه کلمه‌ست وسه هزار وچهارصد حرفست
وهفت رکوعست احم ۲۱۶ واذ ابشر ۲۹
واذ قال ۱۴ ومن یعش ۱۵ ال ولقد ارسلنا
۱۱ ولما ضرب ۱۱ ۱۱ یا عباد ولا خوف ۲۲ سوره
دخان مکیست پنجاه ونه آیتست بقول
کوفیان وهفت بقول بصریان وشش
بقول حجازیان وشامیان در چهار آیت
اختلافست حم لب یقولون لب ان زقوم
مامک شب البطون مخ نک لب وسه صد

چهل شش کلمه‌ست ویکهزار وچهارصد
چهل حرفست وسه رکوعست احم ۲۲۹ ولقد
نجینا ۳۱۳ ان شجرت ۱۷ سوره الاحقاف
مکیست پنج آیتست بقول کوفیان
پنج چهار ودر یک آیت اختلافست حم لب
وششصد چهل چهار کلمه‌ست ودو هزار
ششصد حرفست وچهار رکوعست
احم ۲۱۵ وقال الذین ۱۰ ۳ واذکر اخا ۶ ۴ ولقد
اهلکنا ۶ سوره محمد علیه الصلوة والسلام
وقیل سوره القتال مدنیست سی وشش آیتست
بقول کوفیان سی ونه بقول حجازیان وشامیان چهل

بقول بصریان در دو آیت اختلافست
و یک آیت مخصوص حمصیان ست
لانتصر منهم حم اوزارها مد مک تب شا للشا
ربین تب و پنجصد سی کلمه ست و دو
هزار سه صد چهل و نه حرفست و چهار رکوعست
الذین ۲۱۱ ان الله ۳۸ و یقول الذین ۴۹
ام حسب ۱۵ سورة الفتح مدنیست بیست و نه
آیت باتفاق پانصد شصت کلمه ست
و دو هزار چهار صد سی هشت حرفست
و چهار رکوعست انا فتحنا ۱۵ ۲ سیقول لک ۳۷
لقد رضی الله ۴۶ لقد صدق ۳ سورة الذاریات

مکیت

مکیت شصت آیت باتفاق و سه صد
شصت کلمه ست و یکهزار دو صد هشتاد و
هشت حرفست و سه رکوعست ۱ والذا
ریات ۲۲۳ هل اتیک ۳۲۳ والسماء ۱۴
سورة الطور مکیت چهل و نه آیت بقول شا
میان و کوفیان هشت بقول بصریان
هفت و بقول حجازیان در دو آیت
اختلافست والطور تب شا لب الی نار
جهنم دعا شا لب و سه صد و دوازده کلمه ست
و یکهزار پنج صد حرفست و دو رکوع سورة
النجم مکیت شصت و دو آیت بقول کوفی

شصت یک وبقول باقی ایمه وربه آیت
اختلاف مما الحوت شیئا لب ثمن تولی
شا الا الحیوة الدنیا مد مک تب ب وبه
شصت کلمه ست و هزار چهارصد پنج حرفست
وبه رکوعت سوره الرحمن جل وعلا مکی
بقول مدنی هفتاد وهشت آیت بقول کوفی
وشامی هفت وبقول حجازی شش بقول
بصری در نح آیت اختلاف الرحمن شالب
خلق الانسان اول مک تب شالب الانام مد
تب شا شواظ من نار مد مک شالب وبه صد نجا
یک کلمه ست ویکهزار ششصد سی شش حرفست

وبه رکوعت

وبه رکوعت سوره الواقعه مکیست نود
شش آیت بقول کوفیان نود هفت وبقول
حجازیان وشامیان هشت بقول بصریان
در چهارده آیت اختلاف فاصحاب المیمنه
مد مک تب شا ج واصحاب المشامه مد مک تب شا ج
علی سرر موضونه مد مک شالب وابا ریق مخ وحور
عین مالب ولا تاثیما مخ تب شالب واصحاب
الیمین مک تب شا انشا د مد مک شالب واصحاب
الشمال مد مک تب شا ب والآخرین مالب ب
لمجموعون مخ وکانوا یقولون مک سموم وحمیم مد
تب شالب وریحان شا شق وبه صد هفتاد و

هشت کلمه‌ست و یکهزار هفتصد سه حرفست
و چهار رکوعست سورة المجادله مدنیست بست
و دو آیت ست بقول عراقیان و شامیان
و مدنی الاول بست یک و بقول مکیان و
مدنی الآخر در یک آیت اختلافست فی الا
ذلین ماتب ثالب و چهارصد هفتاد و سه
کلمه‌ست و یکهزار هفتصد نود و دو حرفست
و سه رکوع سورة الممتحنه و قیل سورة الامتحان
مدنیست سیزده آیست باتفاق و سه
چهل هشت کلمه‌ست و یکهزار پنجصد ده
حرفست و دو رکوع سورة القلم و قیل نون

مکیست پنجاه و دو آیت ست بهمه اقوال و سه
صد کلمه‌ست و یکهزار و دو صد پنجاه و شش حرفست
و دو رکوع سورة الحاقه مکیست پنجاه و دو آیت
ست بقول کوفیان و حجازیان یک بقول
بصریان و شامیان در دو آیت اختلافست
و یک دیگر مخصوص حمصیانست الحاقه لب
ایام حسوما م بشماله مدنک و دو صد پنجاه و شش
کلمه‌ست و یکهزار چهارصد هفتاد حرفست
و دو رکوع سورة المدثر مکیست پنجاه و شش
آیت بقول عراقیان و مدنی الاول و پنج بقول
شامیان و مدنی الآخر و از مکیان دو روایت

بروایت ابوالحسن پنجاه و شش آیت ست
بحکم اکثر جماعت تیسا الون آیت ست
وبروایت دیگران پنج ست بموافقت
شامی و مدنی الآخر و در آیت اختلافست
تیپ الون مالکت لبب و وصد پنجاه و پنج کلمه
ست و یکهزار و ده حرفست و و در کوع سورة
الفیل مکیست پنج آیت باتفاق و بست
و سه کلمه‌ست و نود و شش حرفست سورة لایلاف
وقیل سورة القریش مکیست چهار آیت
ست بقول عراقیان و شامیان و پنج بقول
حجازیان و در آیت اختلافست من جوع مآمک

وهفده کلمه‌ست و هفتاد و سه حرفست سورة الما
عون وقیل سورة الدین مکیست و بقول معدل
از ابن عباس و قتاده رضی الله عنهم مدنیست
و بقول بحیر و معاذ مکیست و بعضی آیات
مدنی هفت آیت بقول عراقیان شش بقول
حجازیان و شامیان و در یک آیت اختلافست
هم یراؤن تب لب و بست و پنج کلمه‌ست
وصد و پانزده حرفست سورة الکوثر مکیست
و بقول معدل از ابن عباس و قتاده رضی
الله عنهم مدنیست و سه آیت ست باتفاق
ده کلمه‌ست و چهل و دو حرفست سورة الکافرون

مکیست و بقول بعض ائمه مدنیست شش آیت
ست باتفاق و بیست شش کلمه‌ست و نود
چهار حرفست سورة النصر مکیست بقول معدل
و بقول باقی ائمه مدنیست باتفاق سه آیت
و نزده کلمه‌ست و هفتاد و نه حرفست سورة ابی
لهب و قیل تبت و یقال سورة الحطب مکیست
پنج آیت و بیست سه کلمه‌ست و هشتاد
یک حرفست سورة الاخلاص مکیست بقول
معدل از ابن عباس و قتاده مدنیست چهار
آیتست بقول عراقیان و مدنیان پنج و بقول
مکیان و شامیان در یک آیت اختلافست لم یلد

مکث

مکث و پانزده کلمه‌ست و چهل هفت حرفست
سورة الفلق مکیست و بقول معدل از ابن
عباس و قتاده و عکرمه و حسن بصری رضوان
الله تعالی علیهم اجمعین مدنیست پنج آیتست
بهمه اقوال بیست سه کلمه‌ست و هفتاد و نه حرفست
و سورة الناس اختلافی چون اختلاف
سورة الفلقست و این دو سوره را معوذتین
میگویند شش آیتست بقول عراقیان هفت
و از اهل مکه معظمه روایت بسیارست بیان آن
طولی دارد و در یک آیت اختلافست من شر الوسواس مکث
و بیست کلمه‌ست و نود و نه حرفست تمام و دیگر بیان آداب

قرات لازم ست قاری باید که در قرادة
منظور نظر غیر ثواب ثمرهٔ قراده هیچ
چیز دیگر نسازد و مقصودش از تعلیم تعلم
درجات ضروری باشد اگر در ضمن این مقصود
بمقاصد دنیوی در رسد هیچ غریب نخواهد
بود باید که تلاوة بر وجه تدبر و تفکر باشد
هرچند که از معانی او عاری باشد و مهما
امکن با وضو نخواند اگرچه بی وضو مس نمیتوان
کرد اما قراءة میتوان و در وقت قرات
اگر جامهای پاکیزه پوشیده شود بهتر باشد
و در مکان مرتفع نشسته قراءة کند اگر روی

بجانب

بجانب قبله باشد بهتر باشد و در وقت
قراءت بهر جانب متوجه نشود و قاری را
باید که ارتباط بکلام خدای تعالی باشد و زبانش
باید که با دلش موافق باشد و روا ندارد که
در زبانیکه کلام خدا گذرد سخن خدا خطا گذرد و
تا تواند خود را از ریا و سمعه دور دارد و از
غیبت کردن برادر مؤمن متحذر باشد که بسیار
امر مشکلست از غیبت دور بودن تخصیص قاریان
قرآنرا که در شرح این بیت شیخ علیه الرحمه که
وغیبت لا اصدرا وعن غیبة فغب شراح فرموده
انّ الغیبة فاکهة القراء یعنی غیبت میوه قاریانست



وبشر بن حارث رحمة الله گفته ست که هلک
القراء فی ما بین الخصلتین الغیبة والعجب
یعنی هلاک شدند خوانندگان قرآن درین
دو خصلت یکی غیبت و دیگری عجب یعنی
خودبینی اللهم سلمنا عن الغیبة والعجب والسمعة
والریاء انک مجیب الدعوات ورافع الدرجات
ودافع البلیات بفضلک وکرمک وصلی الله علی
خیر البریة محمد وآله واصحابه واولاده وذریاته اجمعین الحمد لله الذی

وفقنی للاتمام هذه الرسالة وحفظنی
عن الکلالة والملال ولا حول
ولا قوة الا بالله
العلی العظیم
تمت
تمام



ابتداء قصیدهٔ برده

بسم الله الرحمن الرحیم

این کواکب دریه در مناقب اشرف بریت
محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم تصنیف شیخ امام
صالح ابوعبد الله محمد بن سعید بن حسن بوصیری
ودلاصی رحمة الله علیه و سبب تصنیف این قصیده
آن بود که چون شیخ را مرض فالج لاحق شد
و نصف بدن وی باطل گشت بس فکر کرد که بوی
قصیده در مدح رسول الله علیه الصلوة والسلام و بآن
قصیده طلب شفاعت کند از جناب حضرت باریتعالی و چون

از تسوید قصیده فارغ شد خواست که بروضهٔ رسول
صلی الله علیه وآله وسلم برود شب سرور کاینات
و خلاصه موجودات را بخواب دید و متوسل بسوی
آنحضرت صلی الله علیه وسلم و تضرع کرد و سوال نمود
آن سرور را کشف خبر خود نمود و مژده بخیر گشت شفا
یافتن و مغفور گشتن ببرکت قصیده خود بس بیدار
شد صحیح و سالم و صبحگاه قصیده را گرفت و بجانب
روضه منوره روان شد و هیچ کس را اطلاع نداشت
درین اثنا یکی از فقرا پیش آمد و ابتدا بسلام
کرد و گفت ای اشرف الدین بخوان قصیده که
تألیف کرده در مدح رسول الله صلی الله علیه وسلم
بگفت کدام قصیده میخواهید در مدح رسول الله صلی الله
علیه وسلم قصاید بسیار گفته ام گفت قصیده که مطلعش

این ست امن تذکر جیران بذی سلم بپیر گفت
باالله مطلع نشده ست هیچ کس بر این قصیده گفت
والله شنیدم این قصیده را و شرکه میخواندی
در پیش سرور کاینات وا و متوجه شد و حضرت حق سبحانه
وتعالی ترا عافیت داد و بخشیده ترا ببرکت آن قصیده
گفت آن قصیده را بوی دادم رفت و ماجرا
پیش مردم گفت و فاش شد امر آن و بسیار شد
برکت آن تا آنکه قصیده مذکور بصاحب بهاء الدین
وزیر ملک ظاهر رسید و وی نوبتی نیه نذر
کرد که نشنود آن قصیده مگر ایستاده و سر برهنه و پا
برهنه و بسیار دوست میداشت استماع این
قصیده را او و اهل او تبرک می جستند بآن قصیده
در امور عظیمه دین خود و دنیای خود اینست نص کلام

مصنف

مصنف رحمة الله تعالی علیه و قصیده ابن فاروقی
مشهور است که چون مبتلا شد برمد تا آنکه مشرف شود بر عمی
و شنید که در خواب پیغمبر صلی الله علیه وسلم با دیگری
مر او را گفت که برو پیش قاضی بهاء الدین و بگو
قصیده برده که بسبب آن شفا خواهی یافت چون
صبح شد بخانه قاضی بهاء الدین آمد و برده را
طلب کرد قاضی قصیده را برآورد و بر چشم او نهاد
و همان وقت و همان ساعت شفا یافت باذن
الله تعالی و قصیده مذکور مشهور البرکت است هر که که
احتیاج افتد بخوانند حاجت برآید انشاء الله تعالی مخفی
نماند که این قصیده بعبارت عربی بود فقیر حقیر
ضعیف نحیف لطف الله متخلص بفهمی از این
استاد احمد لاهوری بعبارت فارسی ترجمه نمود در ما

ربیع الاول [illegible]
بنام [illegible] الانبیاء و المرسلین صلی الله علیه
وآله واصحابه اجمعین

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله ذي الانعام والكرم · حمدا كثيرا يوازي كثرة النعم

ثم الصلوة على خير خلقه محمد · سيد الانبياء في النسم

لولاه ما خلق الافلاك خالقها · لولاه ما خرج الانسان من عدم

ارسله بالهدى للناس اجمعهم · ارسله ربه بالعلم والحكم

بقهره فتح البلدان قاطبة · بلطفه ملك الآفاق والكرم

بالخلق كرمه باللطف اكرمه · فهو الكرامة من فرق الى قدم

رسول افصح المنصفين كلهم · نبينا قد اوتي جوامع الكلم

له محاسن لا تحصى عجائبها · لانها قطرات اليم والديم

له على امة مظلمة ظلمت · كثير حق له حقت على الذمم

صلوا عليه كما صلى الاله له · وسلموا سيد الشافع الامم

اللهم صل على محمد وعلى آله · واصحابه ابدا بالفضل والكرم

آمين يا ربنا مادام نازلة · اجابة وجبت لدعوات الامم

صلى الاله للمبعوث للامم · محمد العرب والعجم

وعلى من مدحه من بين الورى · مدحا مدرجا في هذه الكلم

قصیدهٔ برده

بسم الله الرحمن الرحيم

أمن تذكر جيران بذي سلم · مزجت دمعا جرى من مقلة بدم

ای ز یاد صحبت یاران اندر ذی سلم · اشک چشم آمیخته با خون روان گشته بهم

أم هبت الريح من تلقاء كاظمة · وأومض البرق في الظلماء من إضم

یا ز طرف کاظمه باد صبا وزید یا که زود · یا که در نیم شب برق درخشیده از اضم

فما لعينيك إن قلت اكففا همتا · وما لقلبك إن قلت استفق يهم

چیست چشمت گویمت گر باز منع گریه شود · چیست ای دل گویمت گر شو شیفته گردد غم

أيحسب الصب أن الحب منكتم | ما بين منسجم منه ومضطرم

ایکه پنداری که عشق عاشقان پنهان شود | در میان اشک ریزان سوز چشم پر نم

لولا الهوى لم ترق دمعا على طلل | ولا أرقت لذكر البان والعلم

گر نبودی عشق کی اشکت بطلل ریختی | کی بذکر خواب گشتی از غم بان علم

فكيف تنكر حبا بعدما شهدت | به عليك عدول الدمع والسقم

چون کنی انکار حب کو هست معلوم | بر تو از چشم روی زرد بیمی از سقم

وأثبت الوجد خطي عبرة وضنى | مثل البهار على خديك والعنم

عشق ثابت کرد دو خط لاغری | چون بهار روی زرد چون شاخ عنم

نعم سرى طيف من أهوى فأرقني | والحب يعترض اللذات بالألم

خوش خیال یار آمد بیخواب کرد | عشق از دوری ما خرم رنج الم

يا لائمي في الهوى العذري معذرة | مني إليك ولو أنصفت لم تلم

ایکه هستی ملامت مشفقی معذور دار | گر ترا انصاف باشد عذر من از کرم

عدتك حالي لا سري بمستتر | عن الوشاة ولا دائي بمنحسم

حال من از تو نه شد مخفی از دشمنان | نیست پنهان درد من زایل نگشت از دلم

محضتني النصح لكن لست أسمعه | إن المحب عن العذال في صمم

تو نصیحت کنی نیکو و من نشنوم | عاشقان بشنود هم از ملامت صمم

إني اتهمت نصيح الشيب في عذل | والشيب أبعد في نصح عن التهم

شیب هم داد پندم کی نبرده | ور شیب بند نصیحت دور شد از تهم

فإن أمارتي بالسوء ما اتعظت | من جهلها بنذير الشيب والهرم

نفس فرمانده به بد باشد ندیم خوب | در جهالت نه پذیرد ز پیری هرم

ولا أعدت من الفعل الجميل قرى | ضيف ألم برأسي غير محتشم

هم نه داد که نیکو بهر مهمانا که او | بر سر من آمد و هم نشد محتشم

لو كنت أعلم أني ما أوقره | كتمت سرا بدا لي منه بالكتم

گر بدانستم که مهمانی نمی دانم بزرگ | کردم تغییر سفیدی موی از کتم

من لي برد جماح من غوايتها | كما يرد جماح الخيل باللجم

نفس سرکش را که او آرد ز پیری براه | چون لجام سرکش آرد باز راه هم

فلا ترم بالمعاصي كسر شهوتها   إن الطعام يقوي شهوة النهم

والنفس كالطفل إن تهمله شب على   حب الرضاع وإن تفطمه ينفطم

نفس چون طفل هست شیر شیر ازد   ور ز شیرش باز گیری او نخواهد هیچ دم

فاصرف هواها وحاذر أن توليه   إن الهوى ما تولى يصم أو يصم

باز گیر از نفس هوا بر خود هوا حاکم مکن   چون هوا حاکم شود نیست شود در حال کم

وراعها وهي في الأعمال سائمة   وإن هي استحلت المرعى فلا تسم

نفس را مقهور کن تا در عمل جولان کند   ور بخیر آید گزیده باز دار از راستم

كم حسنت لذة للمرء قاتلة   من حيث لم يدر أن السم في الدسم

لذتی کان با مضرت باشد آید شخص   آنچنان کس چون نیابد آنکه زهر چرب و سم

واخش الدسائس من جوع ومن شبع   فرب مخمصة شر من التخم

خوش تر بترس از حیلهای نفس در جوع و شبع   که گهی گشنگی بتر ز سیری تخم

واستفرغ الدمع من عين قد امتلأت   من المحارم والزم حمية الندم

بیار سرشک چشم از دیده مالا گشته   از محارم باز هم شو بدرگاه ندم

وخالف النفس والشيطان واعصهما   وإن هما محضاك النصح فاتهم

بر خلاف نفس و شیطان باش و فرمان مبر   ور نصیحت میکنند قول ایشان ازتهم

ولا تطع منهما خصما ولا حكما   فأنت تعرف كيد الخصم والحكم

ترک کن فرمان نفس خواه خصمند خواه حکم   زانکه میدانی تو مکر خصم هم کید حکم

أستغفر الله من قول بلا عمل   لقد نسبت به نسلا لذي عقم

میکنم استغفر الله از کلام بی عمل   بچه میخواهم از آن کس کو بود صاحب عقم

أمرتك الخير لكن ما ائتمرت به   وما استقمت فما قولي لك استقم

امر کردم تو بخیر و من نکردم هیچ خیر   راست چون دین نکردم راست بین قول نقم

ولا تزودت قبل الموت نافلة   ولم أصل سوى فرض ولم أصم

نیستی کن توشه کردم بهر زاد آخرت   در نماز و روزه جز فرضی نیاید زهم

ظلمت سنة من أحيا الظلام إلى   أن اشتكت قدماه الضر من ورم

من عمل کردم بسنت خیر الرسل   آنکه از احیای شبها پای او کرد ورم

وشددت من سغب أحشاءه وطوى   تحت الحجارة كشحا مترف الأدم

پیش بستی بر شکم آن نازنین از گشنگی میکشید از زیر سنگ آن شکم پهلوی نازک اندام

وراودته الجبال الشم من ذهب عن نفسه فاراها ايما شمم

کوه از زر پیش خود عرضه تا کرد قبول رو بگردانید از آن مصطفی خیر الامم

وأكدت زهده فيها ضرورته ان الضرورة لا تعدو على العصم

با ضرورت پاک بود ترک دنیا پیش کرد از ضرورت رخنه نبود اندر عصمت آن کرم

وكيف تدعو الى الدنيا ضرورة من لولاه لم تخرج الدنيا من العدم

چون تواند خواند بیرون ضرورت اورا اگر او نبودی تا بر بیرون نه دنیا از عدم

محمد سيد الكونين والثقلين والفريقين من عرب ومن عجم

آن محمد کو زهی سید کونین فخر انس و جان بهتر خلق و در عالم مهتر عرب و عجم

نبينا الآمر الناهي فلا احد ابر في قول لا منه ولا نعم

امر ونهی آن پیغمبر آن رسول راست راست گوتر زان نبینی در قول لا و نعم

هو الحبيب الذي ترجى شفاعته لكل هول من الاهوال مقتحم

آن حبیب کو بعصیان گاه مؤمنان از شفاعت دستگیری بجید بهم

دعی

دعا الى الله فالمستمسكون به مستمسكون بحبل غير منفصم

مردمان خواند بحق هر که دید اورا زدی دست زد در حبل محکم که نبریده شد هم

فاق النبيين في خلق وفي خلق ولم يدانوه في علم ولا كرم

بهتر پیغمبران در خلق در خلق آمد کس چو او نامد بجز علم زجود و کرم

وكلهم من رسول الله ملتمس غرفا من البحر او رشفا من الديم

جمله را از رسول الله بدی التماس یک کف از دریا علم یک نم از ابر کرم

وواقفون لديه عند حدهم من نقطة العلم او من شكلة الحكم

نزد او استاده جمله هر یکی در حد خود نقطه از علم شان یا خود نصیبی از حکم

فهو الذي تم معناه وصورته ثم اصطفاه حبيبا بارئ النسم

از خلایق او بود در صورت معنی تمام بر گزیده شد از محبت خالق روح نسم

منزه عن شريك في محاسنه فجوهر الحسن فيه غير منقسم

او منزه از شریک اندر محاسن آمده جوهر حسن محمد یار نامد در قسم

دع ما ادعته النصارى في نبيهم واحكم بما شئت مدحا فيه واحتكم

آنچه ترسا گفت اندر حق عیسی مگو | پس بگو در حق سید هرچه خواهی از حکم

فانسب الی ذاته ما شئت من شرف | وانسب الی قدره ما شئت من عظم

نسبتش با ذات او کن هرچه خواهی از شرف | نسبتش با قدر او کن هرچه خواهی از عظم

فان فضل رسول الله لیس له | حد فیعرب عنه ناطق بفم

فضل جاه مصطفی حدی ندارد هیچگاه | تا کند تقریر شخصی روشن از [illegible]

لو ناسبت قدره آیاته عظما | احیی اسمه حین یدعی دارس الرمم

در خور قدر منیرش گر نمودی معجزات | تا ز نامش زنده گردی استخوانهای امم

لم یمتحنا بما تعی العقول به | حرصا علینا فلم نرتب ولم نهم

آنچه او فرمود عقل از دانشش عاجز است | بر صلاح ما حریص است لاجرم ما بی تهم

اعیی الوری فهم معناه فلیس یری | للقرب والبعد فیه غیر منفحم

غافلان از فهم مغز حکمتش عاجز اند | اهل عالم جمله در وصفش فرو بستند دم

کالشمس تظهر للعینین من بعد | صغیرة وتکل الطرف من امم

مثل خورشید است در انظار بود کوچک ز دور | خیره بر چشمهای مردم از نزدیک هم

وکیف

وکیف یدرک فی الدنیا حقیقته | قوم نیام تسلوا عنه بالحلم

چون بیابد [illegible] حقیقت اهل دنیا کز خرد دور بود | هست ایشان در خواب [illegible] مغتنم

فمبلغ العلم فیه انه بشر | وانه خیر خلق الله کلهم

تا بعلم مردم آگه است بیند آدمیت | بهتر مردم تمام است آن رسول محترم

وکل آی اتی الرسل الکرام بها | فانما اتصلت من نوره بهم

هرچه آورده مجموع رسل از معجزات | آن ز نور مصطفی آمد بدیشان لاجرم

فانه شمس فضل هم کواکبها | یظهرن انوارها للناس فی الظلم

او بود خورشید فضل و کرام استاره‌اند | روشنی زان استاره‌ها پیدا شود اندر ظلم

حتی اذا طلعت فی الکون عم هداها | العالمین واحیت سائر الامم

چون برآمد طلعت خورشید عالم روشنش | زان سبب پوشیده نور نقش انجم لاجرم

اکرم بخلق نبی زانه خلق | بالحسن مشتمل بالبشر متسم

خلق پیغمبر نکوتر خلق او آراسته | مشتمل بر حسن شد و بر بشاشت متسم

کالزهر فی ترف والبدر فی شرف | والبحر فی کرم والدهر فی همم

چون بهار از ناز که محبوب زاده شرف | محو در آرم حیرت در که رانده همم

كأنه وهو فرد في جلالته | في عسكر حين تلقاه وفي حشم

در نبرد که هست محبوب تنها همی | چون بسی مردان در لشکر خیل حشم

كأنما اللؤلؤ المكنون في صدف | من معدني منطق منه ومبتسم

در مکنون در صدف دیدم او به گویا | در دهان گویا که هر یار دیده مروارید

لا طيب يعدل تربا ضم أعظمه | طوبى لمنتشق منه ومختتم

هیچ بوی محبوب خوابگاه او نبود | نیکی که ... بوییده بوسیده

أبان مولده عن طيب عنصره | يا طيب مبتدأ منه ومختتم

وقف ان یا ماد اسر بشد | پاک بود سر منه او با کش بود محتشم

يوم تفرس فيه الفرس أنهم | قد أنذروا بحلول البؤس والنقم

امد فرس درو دیده که یک ابود | بعد ز ایشان زوال رنج امده نقم

وبات إيوان كسرى وهو منصدع | كشمل أصحاب كسرى غير ملتئم

طاق ایوان شده کنگره از وی فتاد | حال کسری شد تبه با لشکر خیل حشم

والنار خامدة الأنفاس من أسف | عليه والنهر ساهي العين من سدم

آتش گبران مرده که گبر جز فرود | چشمه آب روان شد خشک جز سدم

وساء ساوة أن غاضت بحيرتها | ورد واردها بالغيظ حين ظمي

بیاوه غمین شد چون گشت از دریا خشک | تشنه آب شد تشنه خشمگین با درد غم

كأن بالنار ما بالماء من بلل | حزنا وبالماء ما بالنار من ضرم

گویا بر جان شهر آب بود در سر دتر | از غم بر جان شهر آب بسوزان گشت کم

والجن تهتف والأنوار ساطعة | والحق يظهر من معنى ومن كلم

لشکر شیطان فغان کردند زنده تمام | نور حق تابان ز معنی کلم شد مبدم

عموا وصموا فإعلان البشائر لم | تسمع وبارقة الإنذار لم تشم

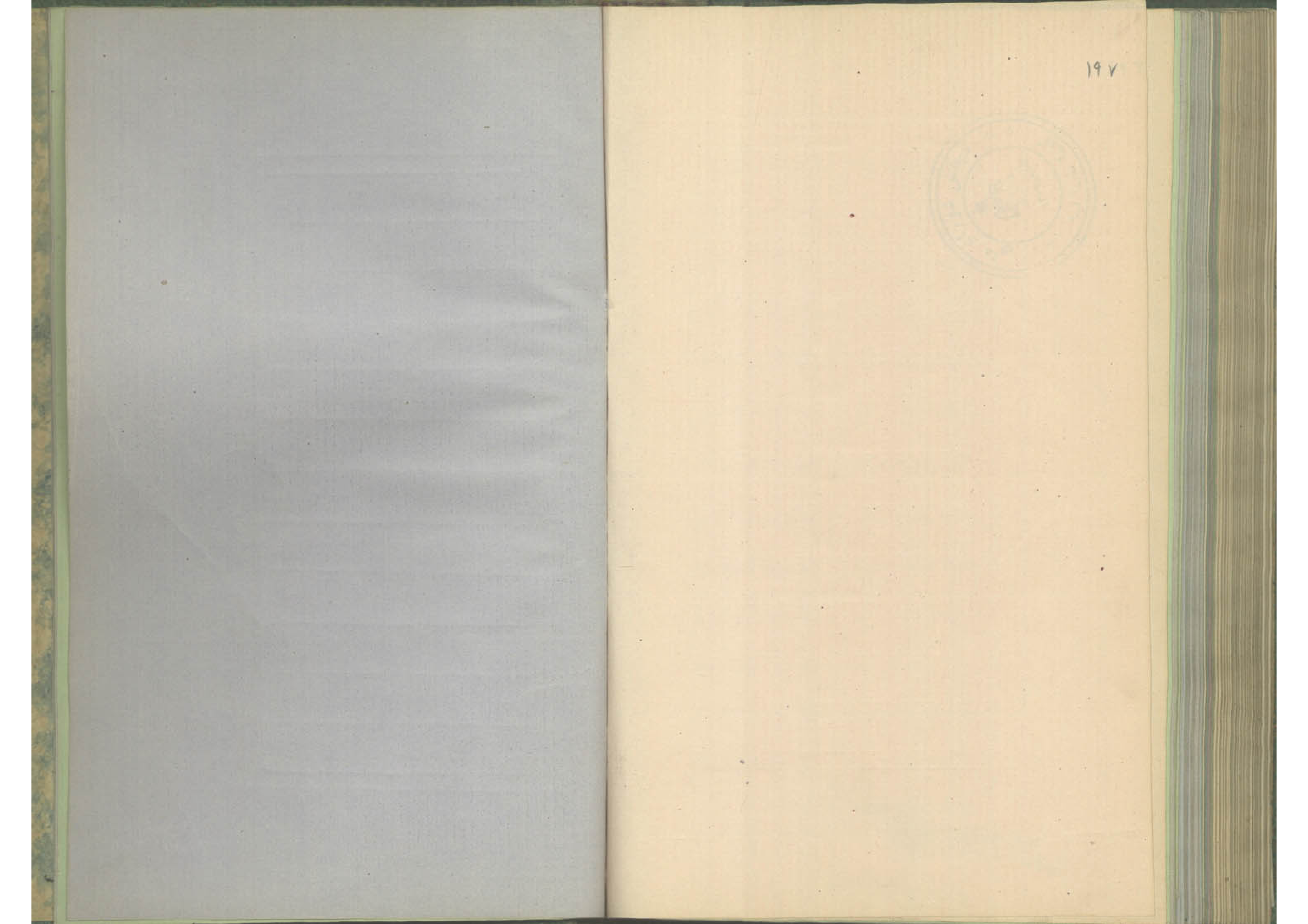
کور گشتند نشنیده بشارت از خدا | هم ندیده برق زنده از همه نجم الم

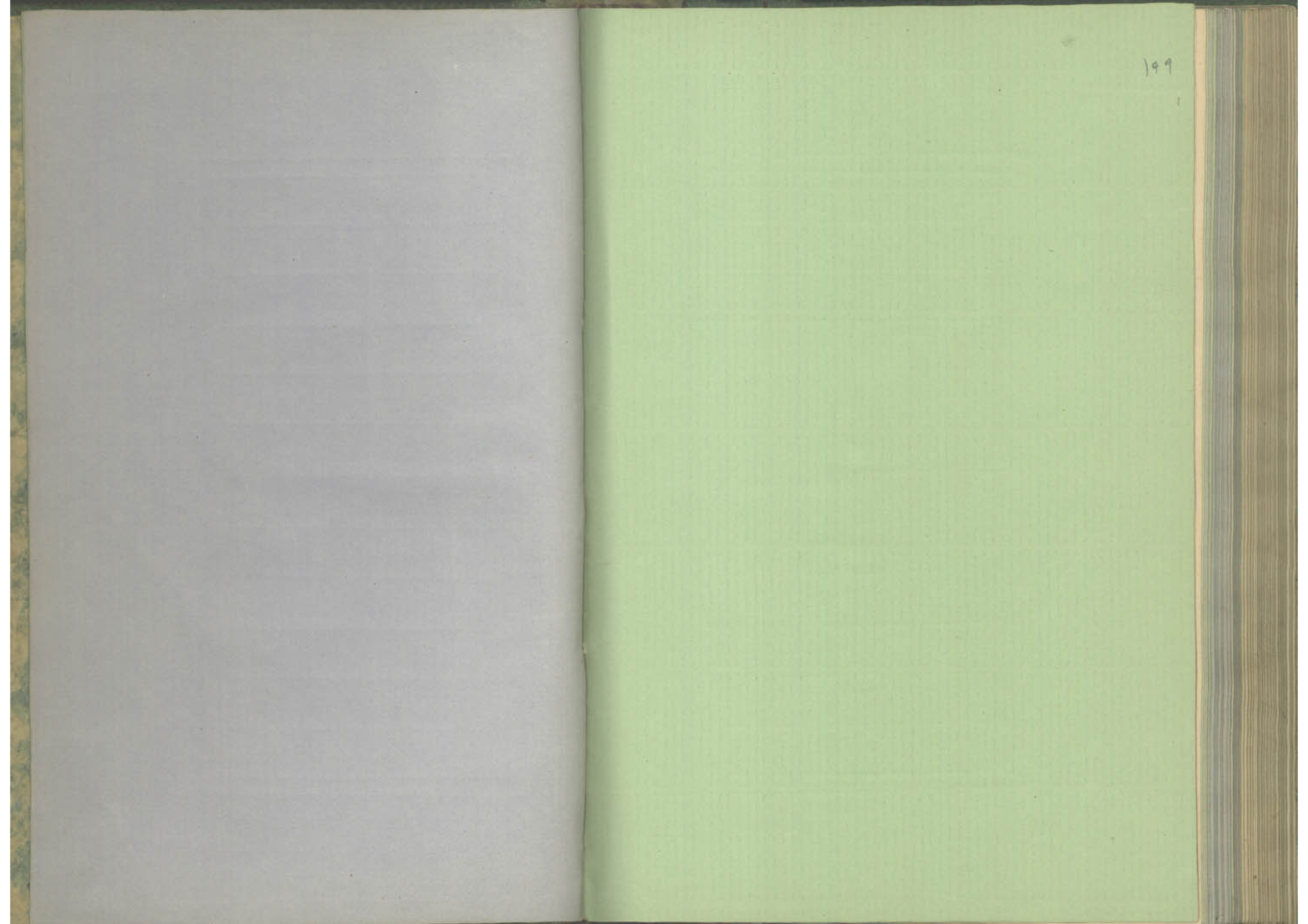
من بعد ما أخبر الأقوام كاهنهم | بأن دينهم المعوج لم يقم

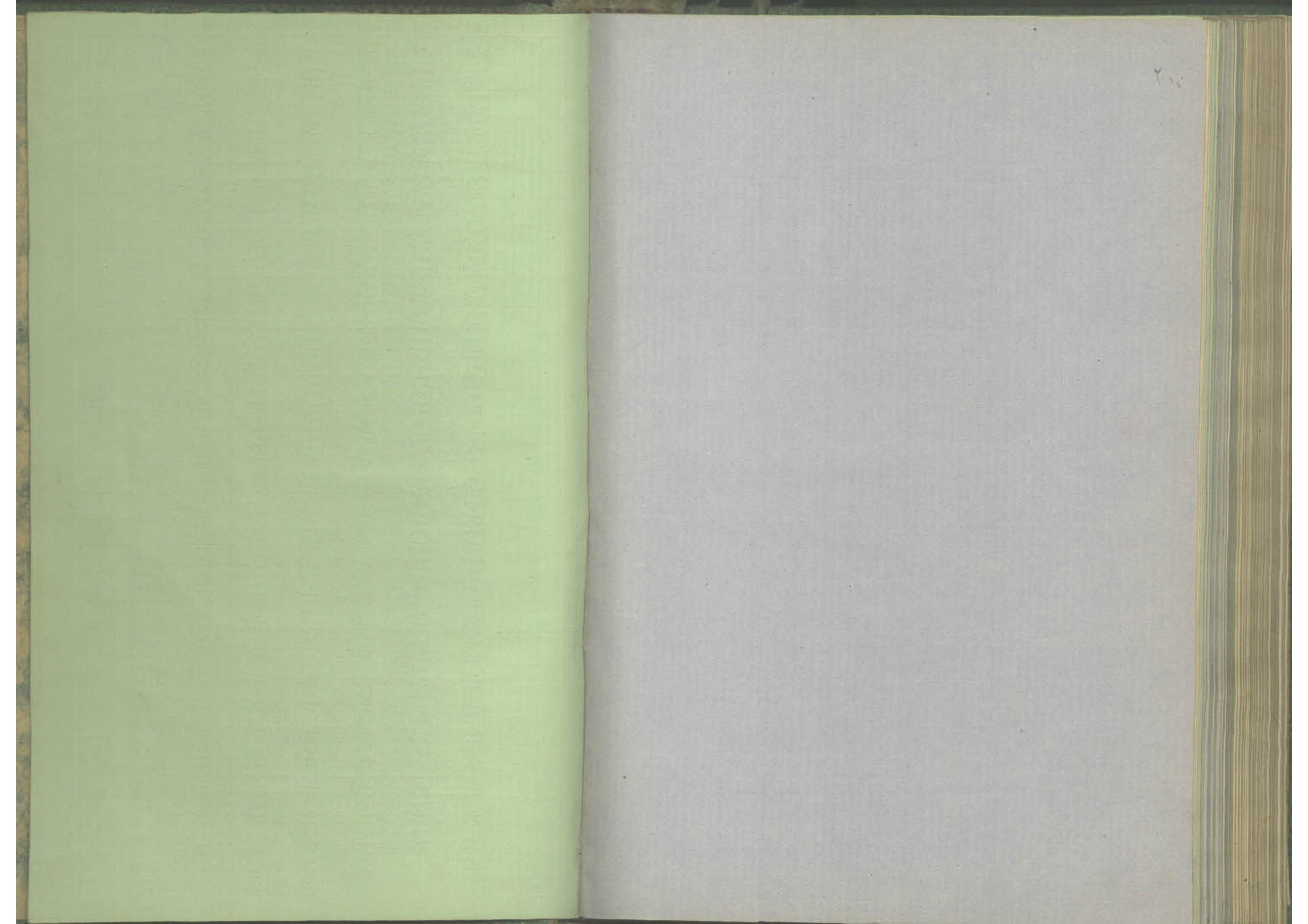
پیشتر زینها خبر ایشان کرده بود کاهنان | آمده دین شان کج شده نیست خوانده گشته هم

وبعد ما عاينوا في الأفق من شهب | منقضة وفق ما في الأرض من صنم


کتابخانه مجلس شورای ملی







	حمل	ثور	جوزا	سرطان	اسد	سنبله	میزان	عقرب	قوس	جدی	دلو	حوت
	لا۳۱	لا۳۱	لت۳۲	لا۳۱	لا۳۱	لا۳۱	۳۰	لل۳۰	کط۲۹	کط۲۹	۳۰	لل۳۰
۱	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
۲	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
۳	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
۴	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
۵	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
۶	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
۷	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
۸	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
۹	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
۱۰	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
۱۱	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
۱۲	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
۱۳	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
۱۴	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
۱۵	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
۱۶	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
۱۷	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
۱۸	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
۱۹	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
۲۰	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
۲۱	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
۲۲	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
۲۳	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
۲۴	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
۲۵	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
۲۶	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
۲۷	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
۲۸	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
۲۹	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
۳۰	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]			[illegible]	[illegible]
۳۱	[illegible]		[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]						
۳۲			[illegible]									

بسم الله الرحمن الرحیم

هرکه بر شش کلمه همیشگی نماید بسیار ثواب در
دفتر اعمال او نوشته میشود اول کلمهٔ طیبه
لا اله الا الله محمد رسول الله دوم کلمهٔ شهادت
اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا
عبده و رسوله سیوم کلمهٔ تمجید سبحان الله
والحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر و لا حول
و لا قوة الا بالله العلی العظیم چهارم کلمهٔ تو
حید لا اله الا الله وحده لا شریک له له الملک
و له الحمد و هو علی کل شیء قدیر پنجم کلمهٔ استغفار
استغفر الله ربی من کل ذنب اذنبته عمدا
او خطأ سرا او علانیة و اتوب الیه

و من الذنب الذی اعلم و من الذنب الذی
لا اعلم انک انت علام الغیوب و ستار العیوب
و کشاف القلوب و غفار الذنوب اغفر لی
ذنوبی لا اله الا الله محمد رسول الله ششم
کلمهٔ رد کفر اللهم انی اعوذ بک من ان اشرک
بک شیئا و انا اعلم و استغفرک لما لا اعلم به تبت
عنه و تبرأت من الکفر و الشرک و الکذب
و الغیبة و البدعة و البهتان و النسیان
و المعاصی کلها و اسلمت و اقول لا اله
الا الله محمد رسول الله نیت جنازه این است
نویت ان اؤدی لله تعالی اربع تکبیرات
الصلوة الجنازة الثناء لله و الدعاء لهذا
المیت متوجها الی جهة الکعبة الشریفة الله اکبر

